

زن دن

بمنگ کیمکان

PANAM

Ketabton.com

دختر شایسته با مردم کارافت

یک مصاحبه در آستانه سفر

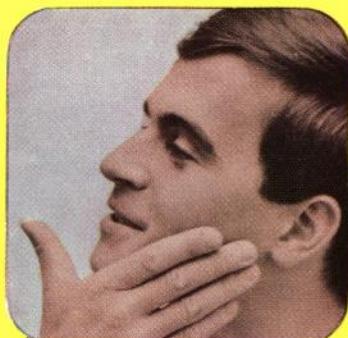
شماره صد و شصت و هشت

شنبه یازدهم خردادماه - ۴۷

بها : ۲۰ ریال



کرم بلند اکس برای زم کردن و تهادی صورت



کرم بلند اکس پس از اصلاح صورت



کرم بلند اکس برای سلامت پوست بچه ها



کرم بلند اکس برای حفظ و سلامت پوست بدن



کرم بلند اکس

پیش رو کرم نادر سراسر جهان

چهره زشت یاک بیدالتی!
سر مقاله و اخبار نظر

آقايان

من ديشب زنم را كشتم!...

تصویر میکنید هیچ انسانی بتواند این جمله را بی آنکه لرزشی در قلب یا نگاهی پیشمان برده باشد، بیان کند؟ فکر میکنید انسانی بیدا میشود که «قبل» - آنهم قبل زنش - را اخخاری برای خود بداند؟ ... بله، متناسبانه چنین انسانهایی هستند! مردانی هستند که دریناه ظلمات شی، طناب بر گردند زن خفتهشان میاندازند، و اورا خفه میکنند! با کدام حق؟ ... یا حقی که بظاهر قوانین ما، به مرد داده باجه چرتی؟ ... باجرتی که متناسبانه قوانین ما بود بشیده‌اند! ... بنام کدام عدالت؟ ... بنام عدالت شخصی و انتقامگاری که در حقیقت قلم آشکارا و پلیدی است! ... و این هفته میخواهیم از این قلم پلید که قانون مجرم تو شفوق کننده آنست، حرف بزنیم.

هم اکنون شماره ۲۹ اردیبهشت روزنامه‌های عمر در برآور من است. در صفحه خودات این روزنامه‌ها، خبر وحشتانگی هست که در این چند روز و چند شب، تخلیک کابوس سکین، بحر احاطه با من بوده است. خبر کوتاه است ولی از ظلمی سیار بزرگ، از یک جاذی و قسایی برحانه حکایت میکند. این خبرچین است:

«بامداد دریور، «ولی» دیمرچینی ۵۵ ساله، تخم مرغ فروش چهارماه سالار (تهران) به کلاتری ۱۱ مرآجعه کرد و اظهار داشت: «من زنم ام البنین قیبانی ۴۷ سالار، نیماش گلشته هنگامیکه در خواب بود، باطنی که بگذش بستم، خفه کردم!»

این مرد اضافه کرد که: بجهامه‌ای زین ماجرا باخبر نیستند. از جانه سخنانه آنها را مام و مدرسه فرستادم، و در جواب این سوالان که «چرا مادرمان از خواب بیدار نمیشود؟» گفتند که: سرش درد میکند و باید تاسعت به صبح بخوابد! این مرد در مرور ملت قتل زشن گفت که: «باد بگمان شده بودم!» آقای «حمدخانی» بازپرس دادرا که باین حادثه رسیدگی کرد، گفت: «بدگمانی «ولی» نسبت به زشن بیورد بود! همان و در همان شماره روزنامه‌ها، خبری شتابه از مشهدچاب شده است: «دیروز جوان ۴۴ ساله‌ای بادگستری مشهد مرآجعه کرد و پس از ملاقات با ادستان شهرستان مشهد بدون مقیده اطهارداردشت: «من امروز زنم و مادر زنم را کشتم، و اجاد آنها را در بیان انداختم!» نتاگزارش خیرگارها در مشهد قاتل که خود را «عبدالله شبانه‌ی روزی» معزی میکرد، اضافه کرد که: «بدزم بدگمان شده بودم!» «وین بدگمانی گویا کافی است بیک مرد حق بدهد که زشن را با وحشیانه‌ترین نحو بکشد!»

این بدگمانی کافی است بیک مرد حق بدهد که زشن را بدگمانی بدلیل یا بدگمانی بیرون مازد! و احتجت با ورق بدهد که نه تنها زشن، بلکه مادر زشن را هم بکشد! و متناسبه که این خورا ناخدود را بایدی قانون به مردمهای جامعه‌داده است، و یادست کم میتوان گفت: مردی که زشن را بدگمانی بدلیل یا بدگمانی بیرون میکند، پیشایش میاندازد که قانون او و ملیک اتفاقی رخفا نخواهد کرد... مقصودی ماده ۱۷۹ قانون مجازات عمومی است که درحقیقت لکه نگنی است برداشتن همه‌ماهک در تینه دوم قرن پیشتر زندگی میکنیم، به آینین پاک اسلام اعتقاد داریم، به عدالت الهی و آسمانی معتقد هستیم، و بالنهه در قوانین خودمان رسماً به مرد حق داده‌ایم که زشن را بکشد، و از مجازات دوربماند! قانون از مرقری ترین قوانین ایران بود، و بهمین جهت باهیا و ونجحال عدای روبرو و گردید، در ماده ۱۷۹ میگوید: «هر گاه شوهی زن خود را با مرد



روی جلد:

«الله - عذری» دختر شایسته ایران
در سال ۱۳۴۷، چند لحظه پیش از
سفر با مریکا

شماره ۱۶۸ (سال چهارم)
شنبه یازدهم خردادماه ۱۳۴۷

صفحه ۲۰ ریال

در این شماره میخوانید:

* الله به امریکا رفت!

دختر شایسته ایران در سال ۱۳۴۷، پنجمینه گلشته بهشیکاگو رفت تا درمسابقه هیجان‌انگیر «اینترنشنال - تین پرنس» شرک کند. آخرین مصاحبه با او و نیز تازه‌ترین خبرها درباره مسابقه را در صفحات ۸ و ۹ میخوانید.

* هیجده سالگی! ... هیجده سالگان!

دنیای هیجده سالگان، دنیایی شگفت و پر شور است... یا تازه‌ده دختر هیجده ساله، در گفت و گوئی خواندنی، از احساسات و اندیشه‌های خود، غمها و شادیهای خوبی، واژ خانه و مدرسه سخن میگویند.

(صفحات ۴ و ۵)

* زن فوتbalist بودن!

در شماره گذشته با زندگی خصوصی و خانوادگی گروهی از فوتbalist‌های پیروز ایران آشنا شدیم. در این شماره همسران و مادران برجی دیگر از قهرمانان، از زندگی خصوصی و خانوادگی شوهران و پسران خود صحبت می‌کنند.

(صفحات ۱۱۵ و ۱۱۶)

* سرنوشت ما، در دست دیگر ان!

چرا میخ سرنوشت ما را دستهای دیگر میکویند؟... چرا هنوز هم حتی دختر تحمیل کرده امروزی حق ندارد همسر خوش را خود برگزیند؟... گلی با ذکر نموده‌های اندوه‌بار، بدین پرسش‌ها پاسخ میدهد!

(صفحات ۱۳۵ و ۱۳۶)

* زن، عشق، پول!

راتی چ رابطه‌ای میان زن و عشق و پول وجود دارد؟ نقش پول در زندگی عاشقانه و خانوادگی زن و خوهرهای جوان چیست؟ به مرد و سه زن، در این گفت و گوی شیرین، از پول و زن و عشق سخن میگویند.

(صفحات ۱۹۹ و ۲۰۸)

* من شش بار زن گرفتم و طلاق دادم!

یک مرد جوان ایرانی که تا حال شیار زن گرفته و طلاق داده، اعدا میکند که حتی اگر دختر پادشاه انگلیس و سوفیلورن هم حاضر به ازدواج با او باشند، پانها خواهد گفت: نه! بروید بی کارتان!

(صفحات ۲۰ و ۲۱)

* شکوه عشق!... داستانی جدید و پر شور!

از این شماره داستان جدید «شکوه عشق» آغاز میشود: داستانی که در شهر عراق، در هر رم بایک جانه شگفتی آور آغاز میگردد، و در هر شاره شما را بتعاشی دنیای پر از فراز و نشیب عشق میرید!

(صفحات ۲۹ و ۳۰)

زن روز (هفتگی کیهان)

صاحب امتیاز: دکتر قاسم طاهار - مدیر: فروغ مصباح راده
سردبیر: مجید دامami

شاره تلفن‌های زن روز: ۳۰۱۵۶۱ تا ۳۰۱۵۶۲
آدرس: خیابان فردوسی - موسسه کیهان
چاچخانه زن روز - گروههای مشکی و رنگی از گروه اسازی کیهان



من وجود ندارد. گاهی وقتها که میر
توی آن زیرزمین قدمی مان می نشینم؛ زود
سر و صدای مادرم بلند می شود که :
«دختره برش زده ! آخه جرا مت جذب
میری میشیتی تو اون زیرزمین ؟»
● خوب، جرا می نشینی ؟
● گفتم که . خوش میاید پنشینم با
خون حرف زنم، فقط با خودم !
● چرا با خودن ؟
● برای اینکه فقط خودم زیان خودم
رامیفهمم . برای اینکه فقط خودم بخودم
دروغ نمیکنم .

میر دیگران بتو دروغ میبودند
او، فراوان! ... همدروگانه کویند،
حتی پدر و مادرم ... گاهی وقتها از خود
پریزیر: «چرا نایاب حقیقت است که
رازدار داشته باشی؟» اما حقیقت اینستکه
نادرام ... گاهی وقتها آرزو میکنم که
نشیتم و پادشاه حرف بزنم ... هزار نشنه
میکشم که چلواری با او هر یار بسانم و درد
دکن ... اما پدر فقط یک جمله بلد
است: «دخت، تو غلو دعهت بوي شیر
میده!» اگر بدانید از این جمله پیدم،
چقدر بدید میاید! میدوم توی آن زیر
زین و گریه میکنم! ... میخواهد یا سک
حرف راست شنوبد؟ من اصلاً نمیدانم
چهار بینی آدمدم ... نمیدانم چای من
توی این زندگی کجاست؟ همیشیجور
دلواهی و ترس دارم ... نمیدانم از چی
میترسم ... اما میترسم. گاهی به برادرم
حسونی ام میبینند که پسر بدنی آمدند.
پسرها راحتراند! برادرم پیکال و نیم
از من کوچکتر است، اما حق را دارد که
ساعت هه بیایم، دعوا و قشرقی بیا
میشود که یکهنه طول میکند. بازخوب
است که حالا دیگر پدرم گلکم نمیزند ...
اسلا دنیارا بدجوری ساخته اند! اگر
من بروم، دنیارا بکجر دیگری مساختم:

لین . راسکر و بودم ، دنیارا یک جسور
دیگری میخاتم !! این جمله‌ای
که از زبان همه دختر های
هیچدهد ساله میتوانید بشویید .
آنها دنیای همار - یادنیای را که
بر آنها ساخته‌ایم - قبول ندارند ،
و حق هم دارند . ما آنها محکوم

برای پدرها، مادرها،
دیپرها، آموزگاران و
بالآخره برای همه جوانها

یک رپر تاژ مهم اجتماعی

۱۸ سالگی!

شما هم اگر پدر و مادر چند بچه هستید ، یا آموزگار و دبیر ، و یا یک دختر هیجده ساله — باید یا این دنیای پراز شگفتی های

• سلام سوون ! امروز چطور گذشت ؟
— مثل همه روزها .. بپرحال بیشتر از
دیروز و پربروز نبود . گفته که از خواب
پیدا شدم ، حالم دنبود ، اما تایپک اتفاق
که فرد امتحان عربی داریم ، گرایم
گرفت . میدانم که امسال هم سر این درس
تجدیدی میشون ..

• آخر جرا ؟ . یک خرد که نگاه کنی ،
نامه ای داشتم .

نه، من اهلا از عربی خوش
نمایید . من فقط دلم میخواهد ریاضی
پخوانم : شب و روز رو راستی شما میدانید
کسی که میخواهد ریاضی پخواند، جرا
باشد عربی و فخرگرافی هم پخواند؟ مگر
من مجبورم از همه علوم دنیا خوش بیارم؟

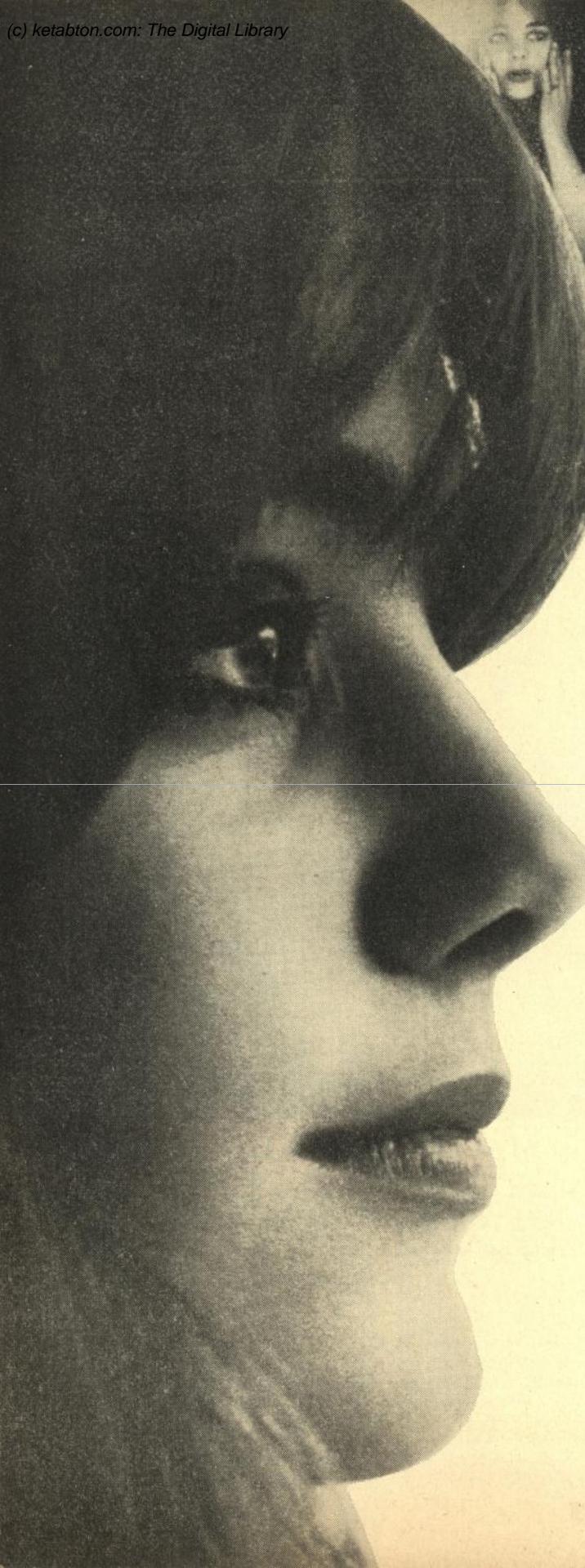
- تو الا از چی خوش می‌اید ؟
- از تهائی ! از تهائی که حرشن را میکنم و ندارم !
- چرا از تهائی خوش می‌اید ؟
- برای اینکه شنیم و فکر کنم ...
- بزندگی خودم ، با یادنده خودم فکر کم .
- اما تویی خانه ، هست ، باک هلقه‌خونی هم رمایی

بی خیری - که گودکی نام دارد - رسینه‌ام و دروغ‌وض درابتدا دوره‌ای هستم که مسؤولیت‌ها آرزوها - هدفها و تلاش‌های بسیاری در مقابل صفت‌گشیده‌اند) این چند سطر از نامه یک‌دختر بود که ما را بدنیای هیجده‌سالگان دعوت کرد: دنیائی که همه‌مان - از پدران و مادران گرفته تا حکومت و دولت - فراموش کرده‌ایم. دنیائی که در آن بیشتر سرگردانی‌های تلخ دیدیم تا شادی‌های خاص جوانی.

برای تهیه این رپرتوار که در چهار است بسوی افکار آزووها - رویاهایا - ترسها و دلهره های بسیاری سالگی دو هفته تقریبا هر روز با بازده دختر هیجده ساله ملاقات کردیم و ازان رپر سیدیم : «امروز چطور گذشت؟») حاصل این گفتگو ها، مارا بادنی هیجده سالگان است - آشنا کرد. خال میکنیم

اینها پانزده دختر هیجده
ساله‌اند! ... به چه
میاندیشند؟ ... آرزوها و
ایده‌آل‌هایشان چیست؟
دنیا را چگونه مینگرند؟
در بسارة پدران و
مادرانشان، چگونه داوری
می‌گنند؟

(من در برس رخ زندگی میکنم
چونکه هیچجده سال‌هایم ، یعنی از
دینای کودتی بسیار دور شده‌ام،
و در دینای بزرگتر ها هم جانی
بین نمیدهنند ! بای ، من در برس رخ
زندگی میکنم ! هیچده سالگی سن
عجیبی است. او لین سر منزل جوانی
و آخرین پاسگاه دوران کودکی
است. من در آغاز ۱۸ سالگی
احساس میکنم که پیاپی یک دوره
آرام - آسان و سر اسر خسته و



بتهانی و ازروا کردایم . فقط سوس نیست که یک دوست ندارد ، بلکه پرورین ومهین وربابه هر همین حرف رامیزند . دنایی آنها در جاردیواری خانه هایی که کمسنر بروی همیانی و تقاضه میدهد ، و در جاردیواری یاک کلاس که سخت خسته کننده است ، خلاصه میشود .

در این دنیا از تفریح و شادی ، کمتر اثربنی هست ، چونکه دنیائی است دخترانه ! چونکه دنیائی های هندی را دوست دار ، نهنهم از این فیلمها متفاوت ! تنهایی میگنارند که بینما متروک ، در تیجه ماها میگذرد و من یاک فیلم هم نمی بینم ! تفریح و سرگرمی دیگری هم ندارد . یعنی اینکه از مرد کوکی یا به راه ترقیات سالم را آموخته اند و نه وسایل آنرا در اختیار همان گذاشته اند . بنابراین جوان ۱۸ ساله جز آنکه بینما بقواند چه باید یکند و کتاب

حالا سراغ «مهین» بروم .

● سلام مهین ! امروز چطور گذشت ؟
— روز خوبی بود ، برای اینکه تو انسان بالاخره یک خواستگار را از سر خودیم و اکنون ... خدا کند باین زدیدها سروکله کی دیگر پیداشود ...

● برایت خواستگار آیده بود ؟

— آره ، چه خواستگاری هم ... یاک کارمند دوت بود که میگفت خانه و زندگی و سه هزار تومن حقوق دارد .. میگفت عاشق من شدم ! اما کسی کسی شوهر میگند ؟

● چو شوهر نیمیکی ؟

— هنوز خیلی وقت دارم راستش را بتوانید من تا عاشق شوم ، شوهر نیمکم . ایصال از ازدواج میترس .. دختر خالدام یکسال نیست که بخانه شوهر رفته ، اما هر ماه دوبار قهر میگند و میآید بخانه ما ..

فایده این زندگی چیست ؟ همهاش دعوا ، همهاش قهر ! عینا مثل بایا و مامان خودنم ! بیست و پنج سال است که باهم زندگی میگند ، اما هنوز هم من و برادرم مجرور شاهد دعواهایشان باشیم . میدانید سرچی دعوا میگنند ؟ خندنه اور است ! بایام اصلاح معتقد است که سرش کلاه رفته ! او به مامان دعوا ، میگوید «صد تا دختر و کیل و

برس را بروین بروم ...

● سلام بروین ! امروز چطور گذشت ؟
— تعریض نداشت . هر کاری کردم تو انسانست مامان را راضی کنم از خوشیاتان . پائین باید واز جراحی پلاستیک سورش یقینه در صفحه ۹۴

Newsweek

JUNE 3, 1968 50c

خو ا ل

واگرهم از این کار خود لذتی نبرد چون
مطمئن است که عد روز است و ضروری
نمیداند، آن را با کمال میل انجام میدهند.
زیرا :

او زن است و میخواهد زیبا باشد
و برای زیبا شدن و زیبا ماندن مجبور
است تن بین کارهای شاق و طاقت فرسا
بدهد.

مازار صورت ، آرایش گیپو، توال
صورت ، مشت و عمال بدن ، عالش بدن با
حریان قوی آب سرد ، مانیکور، بدیکور،
حمام پارافین ، حمام بخار ، حمام چمن
دریانی ، تمرين ورزشی ، بوسٹ کنند
صورت ، تزییق داده سیلیکون ، تنفس
اکسیژن ، تزریق ماده ای که از جنین
حیوانات است و هزاران کار دیگر....

آرایشگاه درجه اول است که زیبا بامید
دیگری که زن تحمل میکند قسمی از تلاشی
است که زن امریکائی هر روز و هر هفته
برای زیبا شدن انجام میدهد.
اکنون در سراسر امریکا ۳۴۰ هزار

آرایشگاه درجه اول است که زیبا بامید

زیباتر شدن با آجها میروند و هر سال هفت

هزار میلیون دلار بول خودرا خرچ

میکنند و ذره ای هم احساس پشمیانسی

ندارند !

مخارج گراف

فقط زن امریکائی نیست که بهای
خوشگلی را اینطور گران قیمت می برد از
بلکه در سراسر عالم سالی میلیاردها ریال

خرچ زیبایی زنان میشود . در امریکا

که کافون مواسات عده زیبایی عالم

و اوج پیشرفتیای صنعت توال و آرایش

است سال گذشته ۷۰۰۰ میلیون دلار

(۵۳) بیلیون تومان) خرچ زیبایی زنان

شده است و این مبلغ یا در راه خرد لوازم و وسائل

طبیعی و آرایشی و آرایشی بکار رفاقت است . در بیوپرک

سانهای زیبایی زنان تروتند هست که

بعضی از مشتریان آن هر روز چهار تا پنج ساعت

وقت خود را در آن میگذرانند و روزانه

۵۰ دلار (۳۵۰ تومان) بطور مرتب

میبرندند . دلستگی و علاقه مندی زنان

به آرایش بدان پایه است که رشته صنایع

آرایش و زیبایی هر سال نسبت به سال

قبل در دصد رشد کرده است و این میزان

توسعه در سایر رشته های صنعتی عالم

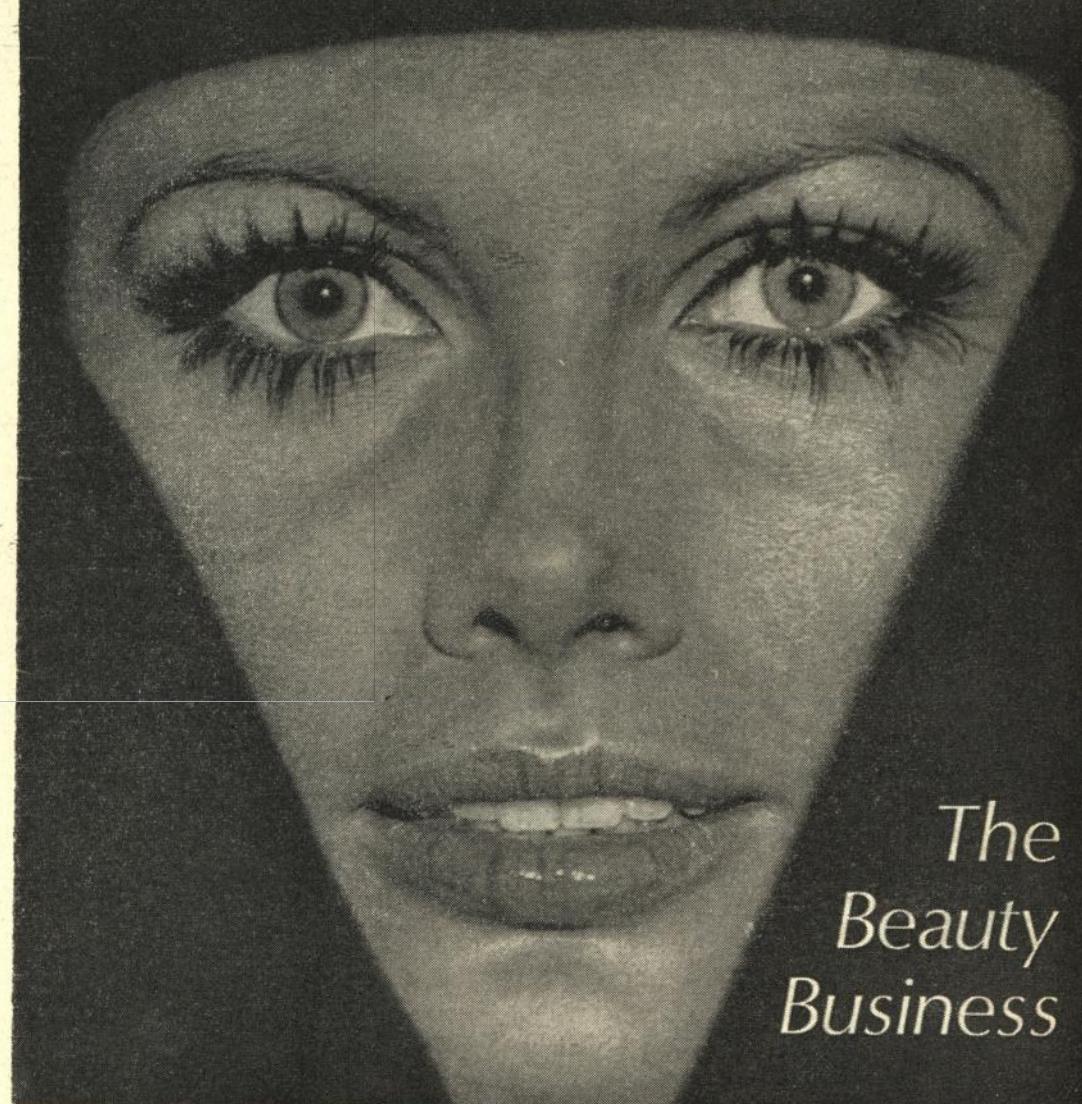
پیساخه است .

بنابراین کارشناسان تولید

لوازم آرایش میگویند :

- هر گز ما وعده نداده ایم که زنان

را زیبائیم ، بلکه آنچه میگوییم اینسته



The Beauty Business

ولب و چانه ، منعکس میشود . دختر با
صدای گرفتای میگوید :

- آه ! درد میگیرد .

و زن بیدون آنکه سخن دختر اندک
تائیری در او داشته باشد فقط تبسی بر لب
میآورد و مثل جراحی که با خوسردی
به دراند و دوختن و بیخه زدن هم
میدهد وبالحنی آرام میگوید :

- این عمل عضلات صورت شمارا
محکم گردد و جریان خون را تسریع میکند
اگر زیبایی میخواهی باید تحمل درد هم
داشته باش !

پیرحال و دوشاخه بر قی را به گونه های
میشود و دوشاخه دختر میشود . زن نزدیکتر
خواهید قانع میشود و پس از بیان عمل

۱۰ دلار میبردند و بعد.....

برای آرایش موهای خود و مانیکور
و بدیکور ناخن های دست و پای خوش
عازم قسمت دیگری در سالن آرایش میشود

مجله مشهور نیوزویک ، چاپ امریکا ، در آخرین
شماره خود که چهار روز پیش با پست هوایی بتهران
رسیده مقاله جالبی درباره رنج های خوشگل
شدن و پولهایی که در قاره امریکا صرف آن
میشود انتشار داده که خواندنی است .

این صحنه ای از آخرین فیلمهای
روز در شهر نیویورک است:
زنی باریک اندام با قیافه ای مصمم و
تهدید آمیز بر روی دختر زیبایی که بر تخت
آرایی دراز کشیده خواهد است . در دستش
دو شاخه ای الکتریکی است . آنرا خیس
میکند تا پیش به پوست صورت بجسد و
صورت ، از چشم و بینی گرفته تا گوش

News Week: رپر تاژ از مجله:

شگلی؟ بچه قیمتی؟!

میلیارد تومن در سال!

اولین مخترع وسائل زیبایی و آرایش «حوا» بوده است.

باید دانست که اعتقاد زنان به لوازم و وسائل آرایش و زیبایی از خبر «کلوبیات» تاکنون تغییر اندکی کرده است. وسائل لوازم آرایش عصر اولیه مسیحیت ببارت از رنگ هو، اسرار، کرم صورت، کرم ضد جوش، داروهای موی زدای و کرم‌های مرطوب کننده بود که البته بارهای از مواد آن برای سلامت صورت خطرناک بود.

فقط در قرن دوم بعداز میلاد بود که طبیعی بنام «گالن» بداندن رسد و باختن کرمها و مایعات مخصوص زیبایی بر امول علیه براي صورت و پوست بدن مبادرت کرد.

فورمولهای او جنان موثر و صحیح بود که هنوز هم بارهای از مواد زیبایی امروزرا بر اصول آن می‌سازند.

در جایگاه مردم معقولی و متوجه از

لوازم و سالانه ارایش متعارف استفاده کرده و می‌کنند اشراف و توأکران پر از

اینهم فراتر نهاده و درآفهای دور دستی

بجست و جوی گمده خود پرداخته‌اند.

ملا - دکتر «نیهان» سوئیسی با

ترزیق مایعات دستگاه جنسی جنین حیوانات

به افراد سرشایی نظیر - سامرس موآ،

کلوریساوانسون، برنارد باروخ کوشید

تاجین و جروکهای صورت شانرا برطرف

کرده و جوانی گذشترا در آنها اعاده

کند.

و دنیوپورک «ارنو - لازلو

کارشناس نامور امور زیبایی برای

بقیه در صفحه ۹۱

یکی از مدیران موسسات زیبایی امریکا می‌گوید:

- همانطور که سال گذشته هدف آرایشگران استفاده از وسائل سردکننده براي زیبایی بود اما شعارما «شفاف کردن» «زنان است. ویکی از اصول شفافیت بوسنم « Roberto » است. براي اولین بار چین زیبایی دلیستند درباره از دختران اروپائی که «مدل» روی جلد مجلات بودند آنکارش و از آن تاریخ تاکنون زیبایی طبیعی یاک چهره آستکن باطلاح «مرطوب» «پاتراوت» و «شنی» بمنظور آید.

شاهر نامی که میخواهید بدان بدید. ولی این همان چهره‌ای است که از اولین روزی که وسائل و مواد آرایشی در دنیا پدید آمده نمودار یاک چهره واقعاً بیشتر است.

حوالین مخترع لوازم آرایش است!

**** سال دیگر در مطلعه وابليها برای داشتن چهره‌ای باطرافت و سایلی داشتند. دریکی از آرامگاههای قدیمی شهر اور «در بابل» جمعه و سالانه از دیگر بیدا شده که شانه دلستگی زنان آن روز گار است.

دکتر «ایجر» کارشناس زیبایی که قبلاً از آن نام بر دین معقد است که

مزبورهم مثل داروهایی که دکتری به بیماری میدهد تدریجی است و در طول زمان حاصل می‌شود.

« دکتر ارستایجر » کارشناس

معروف زیبایی امریکا اخیراً اصمین بیکم مصاحبه تلویزیونی حاطرثان ساخته که :

- وقتی زنی که هم را بسوزت خود

می‌مالد احساس می‌کند که واقعه سحر

آمیزی روی داده است. احساس می‌کند که واقعه دراعماق بتوس او در شریت تکوین

است و زیبایی‌های پنهانی و نهفته او را

مشکد و آنکار می‌سازد. او بخار این

مجوزه پول خودرا خرج لوازم آرایش می‌کند.

انقلاب در رویه و مند

براس این منظور است که از چهار

سال بینظیر در امریکا توجه

کارشناس زیبایی بین معطوف شده است

که در راه زیبا کردن زنان بیجای استفاده

از کرم پودر و غیره بکوشند تا طبیعت

پوست آنکار کنند.

بدین معنی که جوانی و زیبایی زن را

بایروش و بهبود وضع بتوسعات صورت

و بین او نمودار سازند - هر چند که این

جوانی منسوجی باشد و مدنها از دوران

آن گذشتند.

بینین منظور است که اکنون در

سالی های آرایش درجه اول امریکا دیگر

از شیشهای و قوطی‌های رنگارنگ سابق

اندی نیست و بیجای آن مواد و وسائل

قرار گرفته که بمنظور جوان کردن پوست

و مناسب کردن عضلات و محو کردن چین و

چروک است.

کاری میکیم که هرچه بتوانند زیباتر بنظر آیند. و این این معامله‌را «مشاطه گری» می‌گذارند.

و قبی زنی بازن دیگری بخورد

میکند که از سالون زیبایی بیرون آمده

معنی این حرف را خوب می‌فهمد. گیوان

که بیش زن بکم دشنهای وزیده آرایشگر

یاف کرده و چین و شکن دلیزیری یافته

است. ابروان کچ و معوج او چون

ششیری تیز قلب مردان را آماد قرار

داده، و گوید اطراف چشم‌اش بسایه‌ای

دلیزیر پوشانه شده و لهی‌ای بیرنگ او،

یافته است.

مجموع این دست کاریها و هنر نمای

گرفته اورا «زیبا» ساخته است.

زن دوم بادیدن او بی اختیار می‌گوید:

واقعاً که خوشگل شده‌ای!

و خود او هم تخت تائیر رنگ آمیزی‌های

دلیزیری که برسورت از زن زن بیدار آمده

«تصمیم خودرا میگیرد که به سالون های

صف زیبایی بیرون و تحمل مشکلات طاقت

زیبایی میروند و فرسای را می‌کنند.

کارشناسان امور زیبایی و سازندگان

لوازم و وسائل آرایش می‌گویند:

- ما معجزه نمی‌کیم، بلکه مواد

و وسائل را برای خانهای درست می‌کیم

که آنها زیبا می‌کنند. مجذب اینستکه

انتظار داشته باشد در همان مرحله اول

بدان صورتی در آیند که داشتن میخواهد.

لوازم آرایش اشتباه است و اثرات وسائل

مشاطه گران و سازندگان لوازم آرایش زیبایی کارشان ایجاد «امید» در زنان است. وبخاطر همین «امید» است که زن تن بهر مشقتی میدهد تا زیبا بماند و زیبا بشود



الله با مریکا رفت

خداحافظ... بامید پیروزی..

الله عضدی دختر شایسته ایران ساعت هفت صبح پنجشنبه گذشته در میان بدرقه کرمدوستان با تفاق مادر خود بوسیله هواییمای پان امریکن عازم شیکاتو شد تا در مسابقه بین المللی انتخاب دختر شایسته جهان با برگزیدگان ۱۹ کشور جهان رقابت کند.

یک هیئت سه نفری مرکب از: خانم هما عدل (اتحادیه) سرپرست و مشاور، خانم هما احسان ریتر و آقای فرید سینه‌مای عکاس همراه الله و مادرش به امریکا عزیمت کردند.

اردوی مسابقه بین المللی از ساعت نه روز یکشنبه (فردا) در هتل کنراد هیلتون شیکاتو تشکیل می‌شود و تا هشت روز ادامه خواهد داشت و در ساعت هشت بعدازظهر روز شنبه آینده (بوقت شیکاتو) آخرین مرحله مسابقه آغاز و پس از چهار ساعت مشورت ژورنال و اجرای برنامه نهایی نام دختر شایسته جهان برای سال ۱۹۶۸ اعلام خواهد شد. و شنل افتخار بر شانه او افکنده می‌شود. حالات روی داده ایستگه شیکه امسال روی امریکا نود دقیقه از تلویزیونی امریکا نود دقیقه از آخرین مرحله مسابقه را بطور رنگی درس اسر قاره امریکای شمالی و مرکزی و کشور کانادا و بعضی از کشورهای اروپائی (با سیستم تل استار) پخش می‌کند و این اقدام در حقیقت جریان مسابقه دختر شایسته جهان را بصورت یک واقعه مهم بین المللی جلوه می‌دهد.

اخبار مربوط به مسابقه و آخرین تحولات و گزارشات آن در دو شماره آینده بتدریج درج خواهد شد و «ازن روز» ترتیبی داده است که گزارشات مسابقه بفاصیله ۳۶ ساعت با پست مخصوص تهران برسد.

آخرین مصاحبه در
آستانه سفر

چند روز قبل از پرواز این گفت و گو بین رهبر زن روز و دختر شایسته ایران انجام گرفته است: س - الله، حالا که سه هفته است با عنوان «دختر شایسته ایران» زندگی می‌کنی چه احساسی داری و بنظر





این عکس در سفر شیراز از دختر شایسته ایران گرفته شده است.

که هسته یکوقت متوجه می‌شوم انگار که در امریکا هستم و در جریان مسابقه زندگی می‌کنم، این وضع کمی اسیاب زحمت شده است حتی وقتی درس میخوانم یکدفده خودم را در لطفهای احسان می‌کنم که دارم از هواییما در شیکاگو پیامه می‌شوم، بنظر پسرور که باستقبال آمدند ولی تصورات بعدیم کنگ و بهم است و وققی یادم می‌اید که دختر شایسته حق ندارد خشایی نکرده رفوزه بشود دوباره به کتاب و درس برمیگیرم و سعی می‌کنم مدعوه داشتم و توقع آدمها از میخواهم.

س - تصمیم داری همه امتحانات را بدھی یا میگذرانی برای شهریور.

- نه، نه، اشغال‌الله همچنان را خواهیم داد. شب‌ورز درس نمیخوانم تا انسان‌الله همه امتحانات را با پیروزی گذرانم، من یک جیز را خوب نمی‌دانم و آن اینسته این هیجانات خواهد گشت و من دوباره باید زندگی ادامه را دنبال کنم و برای کسب پیروزی‌های بزرگ در زندگی باید اول خوب درس بخوانم.

س - وقتی درس نمیخوانی چه می‌کنی؟

آماده می‌کنم.

س - چطور؟

- اینطور که با مادرم انجلیسی صحبت می‌کنم و از پدر بزرگ مطالعی راجع به ایران یاد می‌کنم.

من هیچ‌ آرزو داشتم ملت‌های جو را جو را جهان را بنشان و حالاً این بزرگترین موقعيت است، زیرا یک‌ دفعه نمایندگان پسیاری ملل را خواهیم شناخت. باید بیانم با آنها چگونه برخورد کنم که مرا دوست بدارند.

س - الله، راستی تو درین صحنهای از نامه‌ها و تلقن‌ها و بروخورد با هرمد سخن گفتی، میتوانی بگویی جایترین نامه‌ای که در سه هفته اخیر گرفتی و جایترین برخوردی که داشتی کدام بوده است؟

- میدانید که من هر دوسته روز یکبار یک نامه ازدفتر مجاهه زن روز می‌گیرم، نامه‌هایی که مردم از اطراف کشور برایم می‌فرستند. جایترین نامه‌ای که مرآ شفوق نیستند. میترا نیکانپور اوین دختر شایسته ایران بود که از زرفول برایم فرستاده بود. نامداش خوب بدلم نشست. چون فکر کرد او همه حالات مرآ احسان می‌کند، او در نامه‌اش بنی تبریک گفت و شویم کرده و آرزو کرده در امریکا هم پیروز شوم و اظهار تمایل کرده بمان دوستی پیشتری داشته باشد. برایش نوشته که از این آشناقی و دوستی پسیار خوشحال خواهم شد.

چند نامه جالب هم داشتم که بعضی از دخترها از من چیزهای خواسته‌اند. مثلاً دو دختر یکی از بندر پهلوی و یکی از پیشه در صفحه ۹۷

چه چیزها در زندگی تو تغییر گرده است؟

- الله خند ریز و تندی می‌کند و یکدفعه پیغام‌کاملاً جدی می‌شود و می‌گوید: خیلی سخت است آنچه را که احسان می‌کنم برایتان بگویم، روزهای اول انگار تب داشتم، در جریان هیجانات و بگویم که اظهار بی‌لطفي‌ها گیج شده بودم. آخر، فکرش را بکید من ۱۵ سال با نهایت آرامش زندگی کرده بودم، دوستان و اشنازان معدودی داشتم و توقع آدمها از من باندازه‌ای بود که از یک دختر ۱۵ ساله باید داشت، یک‌دفعه از لطفهای دخترشایسته شکوه‌مندانه‌یار و بی‌خمل عنایی دخترشایسته ایران را بدشوم احسان کردم همچیز عوض ند. انگار همچیز تند ند، آنها نی که دوست داشتند بشوق آمدند، و یک‌دفعه همه مردم ایران نسبت بین کجباکشندن دیگر آن شاگرد مدربه ساده و راحت بودم. گرچه روز بند با روپوش همیشگی خویم بدرسه رفتم، اما خیلی زود فهمیدم که مدرسه هم این مدرسه قیمت نیست، همان‌گرد ها و دوستان نه عوض شده بودند، همه مدرسه‌یا پاچه شوق و هیجان و کجاکو شده بود، حساب را بکید من چه حالی شدم.

س - پس از این موقعيت دوستان و نزدیکان چه تأثیری روی تو گذاشتند؟

چشمان فیروزه‌ای الله برق میزند و دوباره کلامش را با لبخند آغاز می‌کند و در حالیکه کم کم کاملاً جدی می‌شود حرف را ادامه میدهد:

- او، تائیر رفار و گنبار دوستانم روی حساب ندارم. وقتی میراهیم: «تو باید اخبار ما شنی، امیدواریم در دنیا اول شوی» دلم فرو بیزیزد و از خدا می‌خواهم یا آنها آنقدرما بزرگ‌نیستگارند یا حتی در دنیا اول شوم، دوستان و نزدیکان و مردمی که با نامه و تلقن و تلاکراف بین امراز محبت می‌کنند من طعم احسان می‌تویستم را می‌چشانند، این احسان سنگینی است خیلی سنگین، این احسان تا یحال برای من ناشناخته بود.

س - خودت خجالت میکنی چند رد صد امکان پیروزی در امریکا را داری؟

- والله نمیدانم... همینقدر دیدام که وقتی صحبت امریکا می‌شود دلهرام چند برایر می‌شود. الان هیچ برایم ممکن نیست حسنه بزم چندتر در مسابقه بیرون خواهد شد. اول باید سایر رقبایم را بتناس از کجا معلوم آنها سیدیار از این بهتر نباشد. میدانید که امکانات آموزش در کشورهای اروپائی خیلی بیشتر است، من همیشه در زندگیم کوئی‌دام خوب بیاد بگیرم و زیاد یاد بگیرم. اما مگر نمی‌شود پیش از اینها یاد گرفت. پس می‌بینید که کار من در امریکا خیلی هم آسان نیست، و توقع مردم از من خیلی زیاد است. با اینهمه تمام کوشش را برای بیرونی در این مسابقه خواهیم کرد، اینرا قول میدهم.

س - الله، میتوانی بگویی از جریان مسابقه در امریکا چه تصوری داری؟ راستش را بخواهید در هر حالی

زن یک فوتبالیست بودن؟



خانم فریده حبیبی

حبیبی بعکس عقیده‌ای که درباره من وزنهای دیگر درمورد کار کردن دارد، دلش می‌خواهد دخترش کاملاً اجتماعی باز بیاید، زبان خارجی و انواع هنرهارا بداند و همچا دریک کار و حرفه ساحب تخصص بشود. آیا غوهر شما از آن نوع مردهای است که هر لحظه باشیر خانه سرمهیختند. بیخواهم بینم بشکمش چقدر اهمیت میدهد؟ — وقتی مهمن دارم درست می‌شیل یا کلک کار خوب با من همراه است و کمک می‌کند. شکم برست نیست. ولی دوست دارد از رفاقتها با غذاها و دست پختهای خوب بپیرانی کنم. آخرین خوشی شوهر بزم اینست که: کاپیتان حبیبی شوهر بزم اینست که: مردم شوخ و شاد و فوق العاده غیرتی و معجب است.

عقد خصوصی!

دوستان پروزیر قلیچ خانی (با تیم ملی ایران) می‌صور می‌کند که این قهرمان فقط بادختر دلخواهش نامزد گردید. ولی من توائی از حرfovای فاطمه مضا نامزد قهرمان بی باین راز برم که او در تابستان گذشته روز دوم تیرماه دور از چشم دوستان در ریخت خاکوت فرامی‌دھست دلخواهش را بعد خود درآورده است. آنروز عروس بسادگی خاصی سر شره عنده نشست، موهایش را صاف بدor شانهایش ریخته بود و تهی چیزی که درجه‌هایش از نیز بود و تهی چیزی که نشان میداد او عروس شده است لباس شنید کوته‌اهی بود که بن داشت و خشنه شدمانه‌اش. داماد بایای شکسته کنار سفره عقد نشست، او تکروز قل در زمین مسابقه پایش لغزیده بود. ولی هیچ‌کدام از

خانم حبیبی گفت: تا امروز هیچ‌کس اختلاف ما دوست را ندیده، من معنقدم که زن بهرجا می‌رسد از تیم مردم میرسد، او خوب بود که ما توائیم با هم خوب زندگی کنیم. — بعد از هر شکست یا پیروزی اورا چلوار می‌بینند؟ — بعد از شکست آنقدر ظاهر خود را خوب حفظ می‌کند، که من اگر در جریان اخبار نیاشم بیچ تعمور می‌کنم که او باخته است. قریب‌باز همسر کاپیتان تیم ایران یاک کلک کار خوب با همراه است و کمک راشن اینکه او یا شوهر خوب است و یاک پدرهایان برای دخترش. شوهر شما کاپیتان تیم ملی است و دائم در سفر است. پیشکام سفر او در تهائی چه می‌کنید؟ — ساو اگر بکروز خرما نخورد فوراً سردیش می‌کند.

من مهم است. بالآخره هر گوشه زمین باشد و قتنی که میرد مرا سربلند می‌کند. و قتنی خودش نیست دخترمان مونس خوبی برای من است، چهار عدد کادو از سراسر تحویل ندیده بودم و اساساً بعد از چهار سال و قتنی سفره فضیلین نشست شل اینکه دویعد داشتم. از این مسافت‌ها زیاد هم ناراضی نیستم، چون اطمینان اخاطری باو دارم و فقط از دور شدش ناراحت شدم. در عرضه همین مسافت‌ها رایلهه مارامیمی‌تر می‌کند و باعه‌می‌شود که بعد از سفر بیش از پیش مشتاق زندگی باشم.

سراسی شما چرا کار خارج از منزل بعدهای نمی‌گیرید، آیا غوهر تان باکار کردن زن در خارج از خانه بخلاف است. — خیلی زیاد، اوعقیده‌دارد که زن برای خانه وزندگی آفریده شده و هر قدر بزندگیش برسد بهتر است. منه رفت و آمد زیاد دارم و چون کسی را ندارم که کمک باشد مجبور در خانه باشم.

قهرمانی که خودداری اش زیاد است

— راستی کاپیتان تیم ملی ایران چطور مردی است؟ همسرش جواب می‌دهد: با اراده، مردمدار، پژوهنده و را شگو، او هرگز بین دروغ تکفه و اطمینان خاطر باقی‌ماند که مردی اراده زندگیم کمال می‌کند. فریده حبیبی همسر کاپیتان تیم ایران یاک کاملاً خاندار است که چهارمین ازدواجش «سیبر» ی دوسل و نیمه است. توی این خانه بیش از هرجیز خرما و عسل پیدا می‌شود، و حبیبی که اصل اکرانی است اگر بکروز خرما نخورد هفته گذشته تحت عنوان:

دنباله گفت و گو با عده‌ای از همسران فوتبالیست — های عضو تیم ملی ایران که طی یک مبارزه جانانه برنده جام پیروزی آسیا شدند و در سراسر دو هفته اخیر در هر خانه و محفلی صحبت از ایشان بوده است.

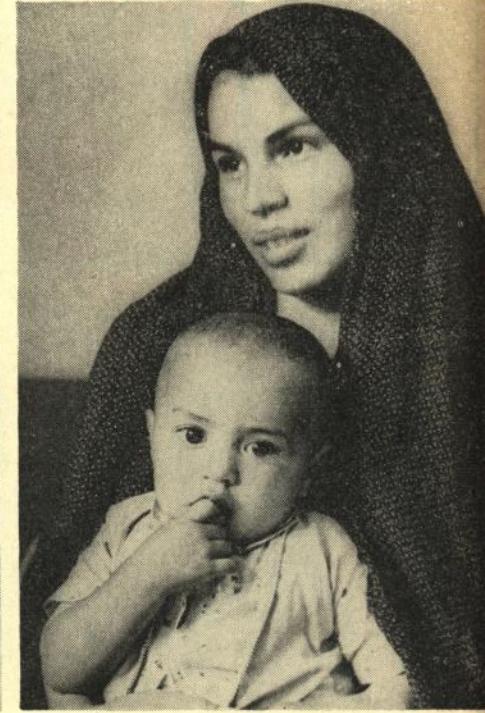
(آنها که پیروزی‌شان اشک شوق بچشم ما آوردد...) دیر تازی راجع به بازیهای جام آسیاتی فوتبال که حادثه مهم روز بود در «الزندگان» انتشار یافت که قسمتی از آن شرح گفت و گوی منصوره بیرونیا با همسران فوتبالیست‌ها بود. در این دیر تازی و عده دادیم که دنباله این گفت و گو را با بقیه همسران قهرمانان ادامه بدھیم و از زندگی و عشق و پچه‌داری زنانی که در کنار یک همسر («قهرمان») بسر می‌برند برای شما حرف‌های شنیدنی نقل کنیم. و حالا اینست دنباله آن دیر تازی و شرح گفت و گو با بقیه خانمهای:



خانم پوراندخت کلانی مادر حسین کلانی



زری جباری همسر علی جباری



شلا عرب همسر مصطفی عرب

زمین میخورد، فوراً میگفتم حسین، چرا زمین را صدمه زدی! آنوقت دولایمید زمین را میبودید و در راماشو میکرد، از اول بجهه دردهای نبود که وقتی زخمی میشدید گریه کند و ناراحت شود.

راستی از دوران کودکی این قهرمان تعریف کردید، در کجا متولد شد و چطور بعدها بازی فوتbal را شروع کرد؟ من یکدختر ویس دارم و حسین اولین آنهاست منزل مادرچهارراه پیشعلی بود و نصور نیکردم مادنی باشد. بور و شنید بود و نوهای کالم‌طایی داشت، خودم کم کم شیرش دادم و پریگ کرد و همان موقعی که هنوز نمیتوانست بنشینید پدرش اورا روی گفت سمت میکرفت و بازی میداد و این بجهه هفت شدت ماهه کشی خوب بمنواست تعامل خود را حفظ کند و باقیت روی دویاش بایستد.

خواهاده ماهه ورزشکار هستند. من خودم زمانی توی همین میدان امجدیه هدبال بازی میکردم. پدرش هم فوتbal است بود و دادی هاش از تاریخن های بیهوده بودند. پدر بزرگش سرهنگ شفاری از بهترین جوگان بازیهای ایران است.

مامدی برای زندگی باصفهان رفیم و حسین راکه حالا چهارساله شده بود بدرسه گذاشتیم، از پس شبانه بود و از درودیوار بالا میرفت حتی اورا به کودکستان گفتند. اصلار روح بزرگی داشت و دوست نداشت باجههای کوچک را از خود قاطی بخود و باری کند. از همان روزهایی که ۹ سال بیشتر

دخترم شروع بگریه گرد، اما تا برادرش امیدوار شد و وقیتی پسر اولین گل را زد تا مدتی نمیتوانستیم باور کنیم، همان وقت با خودم گفتی «پسر شیرت حلالت».

آن لحظه وقتی پستتان واردیدن شد چه احساسی داشتید؟ حسین ویشه چونهای فوتbal است را هتل اولاد خوم خودست دارم. وقتی او وارد میدان دستور میکرم چون سربازی است که بکمل یاران دیگر خود آمده و پرای پیروریتات دعا میکرم، اما یک موقع احسان کرم که سرمه دوران گرفته و گچ میبرد و آن موقعی بود که یکی از بازیگران اسرا ایل بالاکد بیانی سرم زد و او باسیز زمین خورد، و مدتی از جا لند نشود. من باین زمین خوردن ها و محروم شدن های حسین عادت دارم. ولی آن لحظه وقتی دیدم دیگر از جا بیلدند نشد، میخواستم فریاد بزنم و بوسط زمین بیرون از رانکار خوش را بوطی زمین از روی بیرون از رانکار خوش را بوطی پرسش را میخواستم که چونه میگذردسته زمین بازی انداده و دودوباره شروع بیازی کردند. او نخواست یاران خود را تباگدارد.

آن شب وقتی کلانی از مسابقه بخانه باز کشته چه میگفت، عمولاً بعد از هر مسابقه بروخود پستتان با شما و سایر افراد خانواده چطور است؟

هر وقت بعد از مسابقه بخانه میاید سرایا زخمن است، حتی آنس و قی از بیمارستان بازگشت. دایی اش پیراهش را بالا زد و گفت: «حالا یک فیلم سراسر زد خود را نمایش کنید!»

سراستار پشت و سینه حسین زخمی و گرید بود، و باز خواهش رفت پنه و مرکور کرم را آورد تا زخمها ای ای ای دو و درگان کند. در پنجی هم هر وقت زیادی که کلانی بازهای شورت را از شبانه روز بعد از پیروزی بدبین خانواده پیروزی بزرگ میگردند. کلامی رفعه و خانم کلانی مادر قهرمان از خوشحالی روی بیاند بودند. میگفتند: من منتظر بودم که بجهها در هفتابیم اول بزنه بخوند، اما وقتی اولین گل اسرا ایل وارد دروازه ایران شد، مردم از ناراحتی سرهایشان را میان دوست گرفته بودند و صدایشان در نمیآمد.

عروس و داماد حاضر نبودند بخاطر این حادثه روز عقد را موکول بوقت دیگری کنند.

تازه عروس تیم ملی ایران ۱۷ ساله است و زمانی قهرمان شای دختران ایران

بوده و دوست قلب هم در رسانه شای خله زن روز بزنه اول شناخته شده است. او داشت آموز سال نیجم طبیعی دیزبان

آزرم است و هنوز تحصیل میکند. خانم قیچی خانی میگفت: من هر روز صحیح و قی

بدرسه میر قیمت قهرمان را سرازدهمیدیدم. مژملان دریک سیز مردانه داشت. و بعد از آن من اورا روی زمین سر امجدیمیدیدم

و او را روی آب آهی رنگ استخراج و قی که شنا میکردم و با مسابقه داشتم.

آشائی و عنده ما همین بدرها بود که محبت و عشق را بوجود آورد.

از یکی بایک قهرمان عقدوانم زدی کردیم از احساس داشتید؟

وجود خودش برایم از قهرمان بودش همتر بود. خوب میدانستم که

نانزد یک مرد غافر و مقید شدام و از این پس همیشگی ویرجای میخکوب

معاشر تایم باید رعایت اصول حاصلی را بگنم.

وقتی برای تماشی بازی شورت ران باعاجدیه میریوند چه احساس میکنید؟

دلهره - دلهره، ترس از اینکه میادا او ضربه بخورد، روزهای اول

نامزدی خیلی تعجب میگردند، هر وقت پیروزی بدریدار من میامد حتی

زخمی بود، پاروی دماغی کرده بود بالآخره هم با پایی ضربه دیده و بیان پیچیده کنار

من رسفره مقد نشست. وقتی برای دیدن بازی او میروم آقادر صحیح و داد میکنم که دیگران تعجب میکنند. آخر تعداد دخترها زنایی که فوتbal بدانند و از این بازی





نوشت مارا دستی دیگر و چکشی دیگر میکوبد؟!

خون از چشمها یم میرود. ناظر منظره رقت بار گریه و زاری زنم و چهار بجهه معمول ییگانه دخترم هستم. بدست خودم چاهی برای حکمر گوهشم کندهام که بیرون آمدند برایش مقدور است. میسوزم و میسازم راه چاره‌ای برای پیدا اگر راه چاره‌ای بنظرت رسید مرأ مطلع کن و از این بدیختی نجات بده.

اینست داستان زندگی دختر بیگانه:

مردی هستم ۵۰ ساله که دارای چند فرزند هست. خیلی از خشن و خشک. درخانه با دیکتاتوری رفتار میکردم و یهده اهل خانه از من میترسیدند، هیچننس جرات نداشت روی حرف من حرف بزند حسنه زام خو نداشت اظهار عقیده کند. این بداخلی و دیکتاتوری اکون مانند سیخی چشیدهای خودم را درمی‌پاردم. با این که چندتا جمله قلایی تحول خوانده را ندارد حتی گفت: «من افخار می‌کنم اگر شما مرأ به (نوکری !) خود قول کنید.

گلی عزیزم این کلام به دل همه حضار نشست و تصویب شد که او شوهر من بشود و دوسروز بعد افخار همسری و دعوست داشتی آنچه، همان جوان میحوب بودند و من با نصیب شد. احمدآقا یعنی همان بی شیله بیله، همان مرد مشکل بیست مرأ به همسری بر گزید و چند روز بعد از عقد و عروسی ماجراهانی پیش آمد که برای همه خواندنگان زندوز جای و آموزنده است:

او احمدآقا یاکمرد پوشای و قلایی از آب درآمد، پس از عروسی کاشف بعل امد که من سومنی همسر بدانش او هستم و ایشان چهار بجهه از دو همسر قبلی خود دارد که هرین که در گوهشم با عسرت و بدیختی زندگی می‌کنند.

تائیا - پس از عروسی معلوم شد که دو همسر ساق «احمد» در منتهای بیکنی از خانه ایشان اخراج شدند. اند.

ثالثا - معلوم شد احمدآقا صد هزار تومان بدھی دارد و من باشد پیر و کور بشون تا آقا بتواند این بدھی رسام آور را پیراد.

رابعا - پس از عروسی فرمیدم که شوهرم مردیست شرایخوار، قباریز و فاسد که هیچ امیدی به اصلاح او نمیتوانم داشته باشم چون ریشه وجود او فاسد شده است. امروز ما کیان از آن خیمه‌بازی سخه را گذرد حرکت و جنش یاکجنیز را در شکم خود احسان میکنم و اینکه رود طبل بیچاره را میکنم.

من تنظیم تا او بدنی بیايد و من تکلیفم را با این مرد حقایق ریچکاره روش کنم. من تنظیم تا اتفکاره گشنه خانواده خودم خوشنود شد و اگر احمد عروسی کند خیلی از خانوادهها از ما دلخواه میشوند و...»

ماز داماد که گوئی نتشخ را بخطاط آورده بود میان حرف توهرش بود و بایک سلسله کلستان،

اول باین دو نامه که روحی مشابه و مفهومی ییگانه دارند توجه بفرمائید.

گلی عزیز :

نکمال پیش شاهد بالاماسکه خواستگاری خودم بودم. آقای خواستگار با تقاضا پدر مادر و خواهر و برادر و عمه خود بخواستگاری من که دختر دیلمه و نسبتاً باسوادی بودم آمده بود. اول این را بگوین که در خانه ما هور سیستم «پدر شاهی» حاکم است و هیچکس جرات مقاومت در برایر عقاید افراد دکور «خانواده را ندارد حتی اگر این «مذکرها» هنوز دهانشان بوي شیر بدهد و بجهه کودکستانی باشند. یهدهم چهت عنی «عروس» شاهد و ناظر بیطற مراسمه يوم و حق اظهارهای شفیده لداشتم، فکرش را بتکنید وقتی که «عروس» در روز خواستگاری تا این حد بی اراده و بی شخصیت شود چه مقصیدهایی بررسش نازل میگردد. باری، خواستگارها با افاده تمام نشسته بودند و من با جسوس تحصیلات و معلومانی که داشتم مثل ایک کیمیست سینی جای داشت وارد اتاق شدم تا مرأ بیستند و درباره‌ام تصمیم بگیرند، انتکار که برای خردید «بره» آمده بودند. بحکم توصیه‌های قلای آرام و ساک نشستم تا «دیگران» راجع بین و همه زندگیم حرف بزند. عن محاکوم بودم که فقط ناظر باش، بزودی جانه رسیت بیداگرد و هریک از هر اهان داماد در نقش اصلی خود فرو رفته و بیک خیمه ش بازی سیار ماهرانه اجرا شد.

اندی برای داماد در دختر پسر بود که:

- پرس احمد دن تمام دنیا لشک ندارد. خیلی مشکل پسند و نکته سنج است و بیکلود: «در این عمر و زمانه پیر زنی نمیشه اعتماد کرد» زن باید نجات داشته باشد و چون دختر شما «احمد» خانه همان دختر بخیف و نجیب ایده آل اوست ماهه اینجا میگذردیم تا او را برایش بگیریم. باور کیید که هر اهان خانواده در شهر خاص پرند دختران خود را تلقیم «احمد» بکنند و اگر احمد عروسی کند خیلی از خانوادهها از ما دلخواه میشوند و...»

ماز داماد که گوئی نتشخ را بخطاط آورده بود میان حرف توهرش بود و بایک سلسله کلستان، فرمول وار در تایید سخن از شوهر گفت:

... تازه ... احمدجون اهل هیچ فرقه‌ای هم نیست، نه شراب میخوره، نه سیگار می‌کشه و نه دنیال بعضی حرفاهاست. ماشاعله‌ای صاحب خونه و زندگی و شغل آبرومند هم که هست

در اینجا کلام خانم والده قلعه شد و بنظر من آن پیرزن بیچاره دنیال نش خوشن را فراموش کرد و میجور به کارهای گیری شد. من که تا آن لحظه با دقت به همه حرفاها گوش می‌دادم دست از جان شسته و لحظه‌ای موقیت خودم را فراموش کردم و خطاب به احمدآقا یعنی شوهر آینده‌ام که خیلی میحوب و مظلوم گوهشم نشته بود گفتمن:

- راستی احمد آقا شما چرا ازمیون اینهمه دختر

که ناگهان رعد و برق در گرفت... گلی خان

نمیدانی باان حرف من چه غوغائی بر باشد. همه با

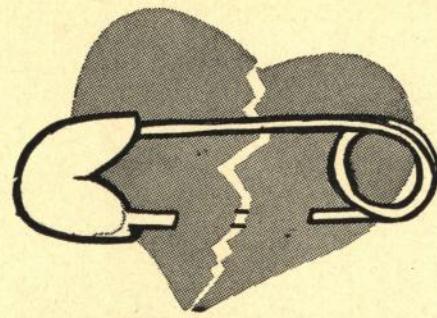
ارادتمند: پری - م

پدر پشیمان

گلی خانم عزیز . عن بدری پشیمان. از پشیمانی

در همان شب اول داماد بجای محبت کنک منفصلی بدختر معموم و بیچاره من که از او میترسیده زده بود. از فردا روز عروسی ناسازگاری شد و شروع میشود. دخترم که جرات نداشت موضوع را به من بگوید میموزد و میسازد و این مرد بی انصاف هم که مردی عیاش و خوش گذران و مشروب خوار و فشاری باشد بیگنر اینکه بچادر خوند زندگیشان دائمی خواهد بود اولین بجهه را بوجود میباورد سال بعد هم یکی دیگر با آنها اضافه میشود و تا چهارساله همچنان همیشانیست. در نتیجه دختر بیگنده من هر روز زرد و رنجور و پریض احوال بود و نمیتوانست علت رنجوری خودش را برای من که پدرش بودم بگوید. روزی بیکاره آدم دیدم دیدم مادرش با چشیدهای یف کرده مغقول گریه و زاری است. وقتی از او جواب شدم گفت اینقدر باین دختر بی اختنان کردن و اینقدر استبداد بجهه در صفحه ۹۱

مشکل گشای هفته:
استاد دکتر حکیم



مشکل گشا و مسائل اجتماعی

چرا اشخاص به قمار آلوده و معتاد می‌شوند.
چگونه می‌توان قمارباز را معالجه گرد؟

حسن کنجکاوی، گذرندهن دقایق و ساعات که یعنی از مردان یا زنان که در بینتاری و یا سوجوی انجام می‌بندند، و سیله خانواده کمود محت دارند، یا نیازهای طبیعی آنها ارجاع نمی‌شود، در وجود خوش میل خفتگی با انتقام جوی احساس می‌کنند، پس به قمار روی می‌آورند و بولی را که باید برای سعادت و رفاه افسرداد خانواده صرف کنند، می‌نابزند تا از هم خود انتقام بگیرند. این انتقام گاهی آکاها و بعضی اوقات نااگاهانه صورت می‌پذیرد.

مواردی نیز وجود دارد که مرد یا زن صرفاً بانی خاطر که در خانه نباشد و از صاحبت و همسنی و هم صحبتی با همسر یا دیگر اعضا خانواده بگیریزند. یک مرد کلی دیگر هم برای اسرار دارد و مادر خانواده در چنگ قمار وجود دارد و آن اینسته زن یا مرد ممکن است قمار خوش و ناراحت کردن همراه با خانواده شده باشد، اگاهی برانز عادت و انتیاد است، اگاهی از کمودهای روحی، از یک خلاص درونی ناشی می‌شود.

بطور کلی قمار در طبقات مختلف علل و رشته‌های جداگانه و مشناوت دارد.

قمار و کودکان

پدر و مادر الگوی فرزندان خوشنود. در خانواده‌ای که یکی از اولین میکرب قمار آلوده شده، به آسانی این میکرب به فرزندان سرایت می‌کند، اما اغلب دیده مشهود قمار کودکان را دیده اند از آنکه در خانواده فردی قمار باز وجود داشته باشد. اگریزه را تاکنون بزرگان همیشه میکوشند کودکان را از کردار و پندار رست بر خذ دارند و در کودکان نیز علیه حاد به تقلید از بزرگان سلاسل و بزرگ نهانی هست. عصیان کودک و نوچون از اینجا آغاز می‌شود، عصیانی که بزرگترین هاشم ایران وجود بوسیله سنت شکنی و اثبات شخست است. کودک است به آنچه بزرگان او را از آن نهی میکند، کنجکاو می‌شود، و عوارضی مانند زخم معده و ناراحتی بوزیر اگر این نهی بدون دلیل و منطق کودک است باشد.

مثلاً وقتی به کودک میکوشند قمار بد است او بیشتر کنجکاو و غلط‌نمی‌نمی‌شود که ماهیت قمار را بشناسد و به آن روی میکند تا هم آبی برآتش تند کنجکاوی بقیه در صفحه ۸۸

قمار: دامی در راه سعادت خانواده

شوهر قمار باز من!

مشکل گشای عزیز:

شوهرم یک قمارباز رفای است، قماربازی است که نه تنها سرمایه زندگی خود و خانواده‌اش، بلکه سعادت من و فرزندانش را نیز پشت میز قمار می‌بازد.

دو سال است که این مرض خانمانوز بجانش افتد و اکثر شبهه را تا تزدیک سحر پشت میز قمار و پایکش قمار باز سر می‌کند. او کارمند عالیرتبه یک وزارت‌خانه است. من و او پنج سال پیش باهم ازدواج کردیم و دو دختر کوچولو حاصل این بیووند است. سه سال اول زندگی‌مان به خوشی و شیرینی گذشت و ناگهان او به قمار روی آورد. پای قرار او سچهار تن از عکاراش ویک دو تا قمارباز رفای هستند، و گاهی نیز جلسه قماربازخانه ما می‌کند. وضع مالی خانواده ما از وقتی شوهرم به قمار آلوده شده رقت‌بار شده است. علاوه بر این روزی نیست که جهنم خانه ما با دعوا و خشم و یهاده طاقت‌فرسای شود.

مشکل گشای عزیز. آیا برای زن نگونه‌خی چون من و دو فرزند مخصوص راه نجاتی از این بدینه هست؟ آیا میتوانم هم‌رم و پدر فرزندان را از این بیواعده بسوی خانواده‌اش بگردانم؟

مهشید . م

نگران پسرم هستم.

مجله زندوز:

شوهر من یک قمارباز پاک‌باخته است، همچیز حتی فرش زیر پایش را پشت میز قمار بیاد دارد. سالهای است که این عادت زشت در خون و رگ و بی او رشده دوانده و من بیاورد، بعادت مهملک او، به این زندگی بی‌رسامان که او بوجود آورده، عادت کردم اما مدتی است که پس از سال‌آم راه ریخته بگرفته و جلسات قمار بر خانه هاسالاش ترتیب میدهد. نه نصیحت، نزدیان خوش، نه خشونت و تهدید، نه قهر و مهریانی، باعیچیک از این حریمهها نمیتوانم اورا از راه مصیبت‌باری که در پیش گرفته بازدارم. از شدت غصه تزدیک است دست بخود کشی نزنم.

اگر آمید نجاتی برای من وجود دارد، لطفاً راهنماییم کنید.

سهیلا . ج

راههای دیگر - که کمتر مثبت و بیشتر اعترافی و زبان‌نندن، ارجاعی بدای برای عباس حکیم - دکتر در رشته فلسفه و روان‌شناسی - و استاد دانشگاه:

راههای روانی انسان اگر ارضاء نشوند، موجب بیهوده خود را در شهوت‌رانی و زیان و برهکارانه ارضای بدای آدمی است. باده‌گساري، گرافه‌گوئی، دروغ‌زنی، صرف مواد مخدر، افراط در شهوت‌رانی و روی کردن به قمار از جمله وسایل برای زیان و برهکارانه ارضای بدای آدمی است. در این میان شاید قمار، این اتفاق خانواده و این سه اجتماعی از همه برهکار باشد. قمار برد و نوع است: قمار هاشمینی - میکشاند، اختلافات خانوادگی، و ناراحتی های خصوصی است. تجزیه ثابت کرده است

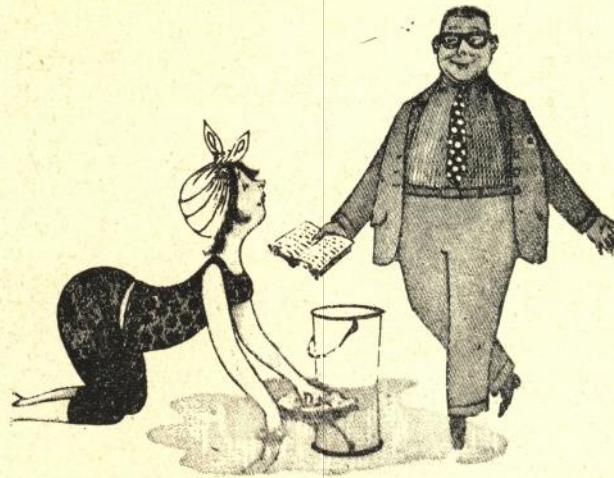
قمار چهره به چهره.

قمار هاشمینی بیشتر بخاطر ارضای مجرای اصلی و تغییر چهره میکوشند از

زمن را فرستادم که
شخصیت ذاتی
خودش را پیدا
کنه، و آنوقت
خودم بیچاره شدم،
بیچاره... خدا کنه
شما مثل من نشید!

فانتزی

نوشته: آرت - بوخوالد
طنزنویس مشهور امریکا



شوهر گول خورد!

گذشتند بیرون بیندازی.

- راستو بخوای من خیلی دلم میخواهد که
ذات خودرو پیدا کنم، بشرطی که توهم بجههارو
نگهاداری کنی. حالا یا شام حاضره ...
بعد از شام زنم درحالیکه موهاش را برس
میزد، شروع کرد بدیمانزه کشیدن. پرسیدم:
- چرا خیاره میکشی؟
- خشام.

مختصر زنای خاندار و کدبافوت خانم (بنی)-
فریدان) اسه فشنگ روی ان نوع حستگی گذشت
«درد توصیف نایدیر!» آری، توکو کم از کمال و
پیغامبری و کار های بتکواخت میمیری. هر زن
هوشیار و سالم و طبیعی که هدف برای خوش نداره
و سعی نیکنده شخصیت خودش را بسیاره بیندازد
خود کنی میکنند. آنوقت توانظار داری که من وایسته
و خودکشی تدریجی ترا نمایش کنم؟ خیال میکنی «ن
و جدان ندارم ... تو داری خودت رو فای من و بجههای
می کنی، آخا خوب رو بخواهی ... تو قدر بختو پز.
تو بیک هدف و سرگرمی احتیاج داری.

- مقصودت اندکه هر وقت من خیاره میکشم
و جدان تو عذاب میکشه؟

- البته! البته!

بسیار خوب، اگر تو بخوای که من جای
خود را در اجتماع اشعار کنم، من حرفی ندارم.

بالآخره فکری خواهیم کرد.

چند روز گذشت ... یکشب وقتی از اداره بخانه
بر گشتم، دیدم که در خانه مثل دروازه شهر رم بازه،
بجههای توی آشیخانه دارند با گذش و خونک
و شکر مثلاً برای خودشون غذا میزند، سگ توی اتاق
بیدر آنی مان شانگه میمانند و تا لبزیون از روی میز
بزمین افتاده ... از بجههای پرسیدم:

- پس مادرتون کجاست؟

- دختر حصالدام درحالیکه پسر کوچک را

نیشکون میگرفت، گفت:

- مامان گفت پهت بگیم که رفته شخصیت خودشو

پیدا کنه ... آره، تویک معافه فروشند شده وساعت

نه ش برمیگردد!

بیست دقیقه طول کشید تا وانت شماره تلفن

او فروشگاه لمنی رو بگیرم. همینکه صدای زن هم

شندیم، فریاد زدم:

- زن. باخوبیا سرخونوزندگیت. هیچ میدونی

خونه چه طولیله ای شده؟

بقیه در صفحه ۸۶

زن بدیخت و ناراضی سعی میکند راه خودشون رو بیدا
کنند، ولی هنوزم «بازیجه سمت مردم» هستند؟ یا تو
خودت ... آره تو خودت هم نشسته ای و موشاییها
را واکس عیزی و کیلکمیزی و آنوقت بعنیمیگی
که - خوشبخت راضی؟

- من کی گفتم خوشبخت و راضی ام؟ اما
بیه حال بینظر میاد که بجههای هم برای شکایت ندارم؛
و آنکه نمیخواهم زندگیگر و یکده بهم بزیرم و همه
چیزرو خراب کنم ... چه میکنی؟

- خوب، میدوی که چرا نمیخواهی همچیز
را خراب بکنی؟ برای اینکه «من برتو سلط دارم!»
برای آنکه من یک زنگیکی خصی از تو دیریخ کردام
و فردیت و شخصیت «ترا ناید ساخته ام ...

بنشیم برای جنگ و بنتام تقاضاهات راه بندازم.

- نه. مسلسل این نیست.... بن. تو دادم من
و بجههای محبت میکنم، ما را از عشق خودت سر بر
میکنم ... و همینه که شیخیت ذاتی

تو لطفه میزنه، تو داری به چیزی
از دست میدی و ماداریم بیچیزی هر روز از تو می گیریم
و اینه که شخصیت تو کم و بمزور ایام آنیمهشند!
زندگانیکه داشت ایماگنی را باورد، گفت:

- از شخصیت من انتقاد نکن دیگه ... خودم
خوب میدونم که بجههای گرفتار تو و بجههای هست.
خونه رو خوب نگهاری میکنم. از مهمونها خوب
پذیرانی میکنم ... اما هر کسی بالآخره بیههای هم
دارد، حالا میخواهی برآم یک کوکل درست کنی یانه؟

- ها! رسیدم سحر حرف حساب. هیچ میدونی
که در دنیا هزاران زن الکلیک خوشمزه یختهایم،
من بین جیزها وجود داره؟

- عیت تو همه همینه؟ عاش اینه که آنهای
بدیخت و اوضاعند «هستند ... دنیال چیزی میگردد
که هیچوقت تویی چاربیواری خونه و خانواده منون
پیدا نخواهد کرد ...

- پس چطوره که من برم و بک معشوق تگیرم!

- میترنایند بنظر شما تا کجا باید برم؟

- از خانه بیرون برو و اطراف خودت رو نگاه

کن. تو این دنیای بزرگ را نیشناسی سعی کن خودت،

ذات خودت رو بیدا کنی زن! سعی کن تو اجتماع

سردریاری، سعی کن خودت را روزه چند ساعتی

از این قفس بزرگ که امشب رو «خونه و زندگی»

برخلاف بسیاری از شوهران، مخلص بمسائل
مریوط بزنان مدن و مبارزه آنها در راه شکننک
شخصیت شان «علاقه و افاده». مثلاً کتاب سیاره شهور
خانم «بنی - فریدان» بنام «زن گول خورد» که
اخیر امتشرنده و خیلی سرو صدا بیکرده، کتاب اخراجیاندی فائلم
من است و برای مولف این کتاب اخراجیاندی فائلم
در این کتاب خانم «فریدان» یاقلم مسحور کننده خود
شرح میدارد که گنجونه در طی قرون، مردها زن هارا

گول زده اند و از «شکننک شخصیت ذاتی» او مانع
شده اند و زن را اسیر و اجری خود ساخته اند.

باری علاقه من باین کتاب و به مبارزه عادله نه
زنان برای نجات شخصیت خودشان چندانست که
پریش بمحض اینکه وارد خانه شدم، از زنی که
داشت و اکن باعوز ایکای که بگیرد میزد، پرسیدم:
- میانی توی کوی هستی؟

- چی میگی؟
از چهار زن بهت و حریت میبارید. دوباره گفتم:
- دارم بیهمیگم که اصلاً خودت میدونی کسی
هست؟ تویک همسر، باک مادر، یاک گفت ... اما
سوای اینها شخصیت واقعی هم داری؟

- خیال نییم ... هی! مواطبه باش ...
او نجارو همین الان واکس زدم. اتفاقهای در آرای
حرف زیادی هم نزن از قلصه باقی هم خوش نماید.

- راستی نگران نییم که همه اسعاد و فرام
و هوشیارات را وقف جارویار و میسازی؟

- بینم، نکنه بازمیخواهی بهانه دعوا بیدا کنی؟
یا بازیک حفاظت کردی و میخواهی از پنهان کنی؟

- پیغامجه! من کتاب «زن گول خورد» را
خوانده ام خانم، و حالا میفهم که تو باید یاک چیز

های دیگر از زندگیت بخواهی ... آخر چلور این
یکنواختی را تحمل میکنی؟

- گوش کن! اکیک خوشمزه پختهایم،
امیدوارم که بجههای همچو شکننک را بیاید ... اما از دست

این بجههای همچویم سوال من جواب بدی.

- خواهش میکنم سوال من جواب بدی ...
و رشته حرف روحه بیجهت برگردون.

خانم وسایل واکس زن موزائیک را گذاشت کار،
دستهایش را با قاب مستعار پاک کرد و این بار بالحن

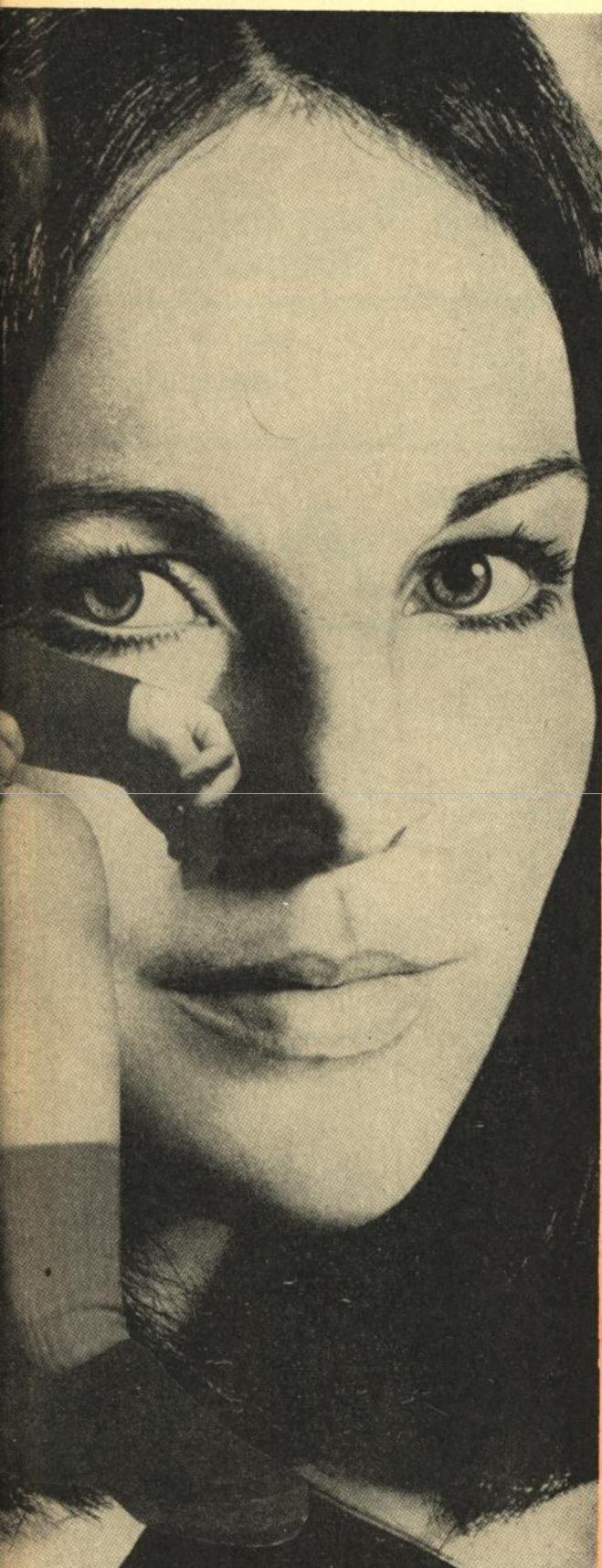
جدی گفت:

- بسیار خوب! اگر میخواهی هم چیزرو بیدونی،
بدار برات بگم که من قبل اینکه زن تو بش خیلی

دل میخواس پسته بش، اما از امتحان و رو دیدی اش
میترسیم.

- ها! پس بنشین و دلت را خوش کن که مثلاً

شوهرداری!! هیچ میدونی که در همه کشورهای میلیونها



حقیقت شیرین تر
از افسانه است

چهل طوطی



(نویسید و پنج بهلوی طلا جایزه بگیرید)
خانم! آقا! شما هم میتوانید نویسنده بشوید!
«زن روز» جالبترین خاطرات و حوادث زندگی
شما را چاپ میکنند!

آری، حقیقت عربیان همواره شیرین تر، عجیب تر، جذاب تر و گاهی
وختناک از هر افسانه خیالی است.
حتی در آرامترین و ساده‌ترین زندگی‌ها دست کم یک ماجرا یا حقیقی
وجود دارد که بیوتاند شیرین ترین داستان‌ها باشد. این ماجرا ممکن است
ماجرای یک عشق بزرگ، یک بجزءیه کم نظری در صحنه زندگی، یک آشی
یا قهر فراموش نشدنی و یا یک مبارزه جانانه با دشواری‌های زندگی باشد.
زیباترین هر گز از خیل تو سندگان زاده نمیشود، بلکه
زندگی است که داستان مسازد، و آنکه زندگه است و چندسالی از عمر او میگذرد
حتماً یک ماجرا در زندگی خویش دارد که بیارزد آدمی آنرا بشنود ...
شکی نداریم که در زندگی شما همی - خودها - نیز ماجراهای
حوادث و اتفاقاتی بوده است که شنیدنی است و شاید نیز جون بسیاری از
مردمان هیشه با خود گفته‌اید:

«ای کاش نویسنده بودم و آنچه را در قلب خود دارم،
تصورت کتابی یا داستان توچکی مینوشم!»

دراین بخش تباذه میخواهیم خوانندگان ما از زندگان یا افream
دوستانشان برای ما حرف بزنند و بکجا های حقیقی را به روی کاغذ باورند
و برای ما بفرستند. میگوئیم «من نویسنده باید نیستم» نترسید! بیترین
وماهترین نویسنده‌گان «زن روز» در خدمت شما هستند. آنان از روی نوشته
شما داستانی خواهد ساخت. هیات خبرنگار «زن روز» بهترین سرگذشت
رسیده در هر ماه پنج بهلوی طلا باداش می‌دهد چه بسا سرگذشتی که شما در
خاطره و سینه دارید برندۀ این باداش طالانی گردد. شرایط شرک در این
کار بزرگ خیلی ساده است:

۱ - ما از شما فقط میخواهیم که داستان پردازی کنید و انشاع خوب تحول
بدهید بلکه فقط میخواهیم ۴ موضوع آنچه را دینه یا شنیده اید، برای

۲ - شرط اصلی‌ها اینست که آنچه مینویسید باید حقیقت داشته باشد:

یعنی ماجراهای از زندگی خودتان یا ترددکان و آشنازیان خود شما باشد.

۳ - آنچه مینویسید حتماً باید شنیدنی، یا عجیب و جالب، ویا حساسی
و پنجه باشد. یعنی باید ماجراهایی باشد که مثل یک داستان شیرین،

خواننده را بسوی خود بکشد.

۴ - میتوانید اسمی قهرمانان اصلی داستان را عوض کنید و بیراگر
عایل نباشید که اسم اصلی شما فاش نموده، میتوانید اسم مستعاری سرای
خودتان انتخاب کنید.

نامه‌های خودرا بآدرس زیر فرستید:
تهران - خیابان فردوسی - سوسه کیهان - مجله زن روز -
بخش «حقیقت شیرین تر از افسانه است».

۵۰ گمشده

فرستنده سرگذشت: بانو آریندخت صمیمی
از تهران
نویسنده: نارنگ

« ما او را یافتیم . اوی که از »
 « وجودش آگهی نداشتیم . اما »
 « بنایاگاه ، چون سایه‌ای در »
 « سینه‌سیاه شب‌ناید گردید... »

نهادم که در ضمن مادر شوهرم نیز بود خدا حافظی کرده ورفت . (یحیی) از پلهای پائی نیامد ، اما من طبق معمول او را تا آستانه در خانه ببره کردم و آنجایی دیگر صورتش را بوسیدم . عروسها خوب‌میدانند که بوسه بر گونه مادر شوهر مادر شوهری که زبانش تلخ تر از حنفه و گرنده تر از نیش مار است ، چهارساختمی است . هروقت اورا می‌بیویسم و هر گاه باعده‌ام روبرو می‌شم ، بیاد آنروزه‌های‌می‌فتابدم که عهده‌ام هدراه یحیی از تهران به شهرستان آمد و با زبان‌باری و جیله و نیرنگ مرای برای پرسش خواستگاری کرد و پرسخته هرچه تمامتر کار ازدواج را بساعات رسانید و دست مرادرست یحیی گذاشت .

من (یحیی) را دوست نداشتمن . آشکار بود . و اونیز نزوت بیکران بدرم را خیلی بیش از من دوست میداشتم ! حقیقت بدها برای من و بدرم و دیگران اشکار گردید ، لیکن ماهرانه ، مانند یاک هنریش تئاتر نقش عاشق شیدا و مفون را اینا میکرد و لحظه‌ای از قاب‌ساختگی خوش بیرون نمی‌آید . آنروزها باین قالب فرورت که رضایت پدرم را جلب کند لیکن امور اینکار برای او عادت شده است . بازیان و نگاه و اعمال و فرشارشین عشق میورزید بی آنکه دوست نداشته باشد . این را من میدانم ، خودش هم‌میداند و جز من و او هیچکس . عه خامی موقع خدا حافظی گفت :

- (دخي) جان . یادت نره . روزدوشه بیا منو بیر بیش دکتر خودتون .
این دکتر ای که من بگیر گفتم و وعده دادم که دوشبه نزد او بروم . در راسته‌ومتفکر

یاک « چشم » دیگر گفتم و وعده دادم که دوشبه نزد او بروم . در راسته‌ومتفکر و اندیشناز از حیاط گذشم ووارد ساختمان شدم . وقفي بزم بدרכه خانم یعنی مادر شوهرم از پلکان سازیرمی شدم و زیر باروی آن بیرون چاق را گرفته بودم (یحیی) در اتاق نشیمن بود و در زور نامه‌میخواهد اندختی یادم هست در جهیانه رویدادهای گشادش بدبیال به داد شد قبل میگشت که جدول حل کند ، اما لحظه‌ای که من بیش شیوه‌های در وروید راهه و رسیم متوجه شدم که یحیی چون یاک خرگوش هراساً از دری گه به حیاط خلوت پشت‌ساختمان باز میشد بیرون جست و با یاک بر همه ، سنتان از پلهای بالا رفت .

بیرون از ساختمان روش بود . طرف‌نصر بادی میوزید که شاخ و برجک درختان را در آغوش هم میانداخت و باز بیرون میکشید . در راهه از فشار باد که میلزید . تصویر آسان آیی با همه روشنایی اش در جهایی میشه در افاده بود . ناوجود همه اینها آدم از جانی روشن‌ محل تاریک را بزمت تشخیص میدهد . انسانم ویک لحظه به دید خوش بیاک چشم خوش به تشخیص خوش شکردم . نه . اشتباه کردام این یحیی نبود . من که بود ؟ چنان هیچکس . من دچار فکر و خجال شده‌ام . اما چرا ؟ علی و وجود نداشت که بفرک و خجال و اوهم دچار شوم . یعنی چه ؟ اگر (یحیی) بود چرا پا بر رهنۀ از اتاق خارج شده و به حیاط خلوت رفته بود و باز چرا پشتیند صدای بایی من گریخت ورفت ؟ در همه کس این حال هست ، اما در ما زنها بیشتر و شبدتر است . کدام حالت ؟ اینکه اگر اندیشه یا غمی داشته باشیم ناخود آنها تصویر آن غم درجه و نگاه و عمریک و خطوط چهره و صندوق پیشانی ما منعکس میکردد . من سختی میتوانم سیاه خودرا پیشانی که اندوشه در دل دارم بی تفاوت نشود . میعیناً کوشیدم با حالت کاملاً طبیعی ، همانگونه که اورا ترک گرده بوم با یحیی روبرو شوم . وارد راهه شدم و خواستم از پلهای بالا بروم ، لیکن نگاه تووجه بدر آهنه حیاط خلوت جلب گردید . لای آنرا آگشتم و (فاطمه) کل‌فمان را دیدم که بیش جزو آخری ایستاده در واقع خود را پنهان کرده است بی آنکه آنجا کاری داشته باشد . او گوش بصدای بایی من داشت که کی بالا میروم تا بتواند از آنجا خارج شود و خودرا به آنپرخانه بررساند .

برای اولین بار مایعی تیز و تند و قلخ بنام سوء ظن بجای خون در رگهایم دوید و بقلمی رسید و سینه و مغزمرآ ابیشت . سوء ظن . آه . نای باور نکردندی است . فاطمه ؟ (یحیی) ؟ بر پیشانیم شرق سردی نشست و سریان قلیم بعوض آنکه تند شود رو بکنی رفت تاجانی که تزدیک بود از حرکت و تیش بار ایستد . مغز جولاگه اندیشه‌های گوناگون شد و در این هیاهوی مغزی دو نام را گوئی با ناقوس میتوانند . فاطمه و یحیی . نه . نه . نای باور کنیم . این درست نیست .

(فاطمه) بیوه زن سیزه روی نازیانی بود که از هفت‌ماه پیش درخانه ما خدمت میکرد . این زن گلشته‌ای داشت که بطور خلاصه برای شما حکایت می‌کنم . در خانه یکی از دوستان اداری (یحیی) خدمت میکرد . (فاطمه) را از ده آوره و از سیزده تا هیجده سالگی نگهداشتند بودند . او در همان خانه خانه‌نوشتن و نوشتن را نیز آموخته بود ، بطوریکه کتاب میخواند و سیاست و روانی نامه می‌نوشت . وقفي هیجده ساله شد خانم و آقای خانه احسان کردند که سر (فاطمه) جانی گزرم است و در خودش حواس برتری و در کارهایش بی نظری بدبیده آمده . این شانه سرگرمی یاک مختصر است در خارج از خانه . آقا وقت رسیدگی با یکتارهارا نداشت ، لذا خانم را مامور کرد مرأقب (فاطمه) باشد و روزها که برای خرید بیرون میرود اورا زیر نظر بگیرد . خیلی زود معلوم شد که فاطمه با قصاب‌ محله که زن و سه فرزند داشت سروسری پیدا کرده و یکی دوبار نیز بزیر زمین‌بغازه رفته و همانجا گوهر غفت خوش را از دست داده است . خانم میخواست جنجال یا کند و قصاب متجاوز را به کیفر برساند و بست عدالت بسیار لیکن آقا که مردی با تجربه بود اورا بخود گرد و تحصا با قصاب تفاس گرفت . بدرگاه قصاب از سلاخه‌ها (چوبداران) معروف بود . قصاب که داماد سرخانه شده و از خوان نعمت پدرزدن خوش‌متعم بودی‌تالماس افتاد که نگزارند خیر بگوش خانواده‌هایش بر سر در عرض (فاطمه) را بزنی

بچیه در صفحه ۸۳



زن،

سه مرد و سه زن ، به پنج سؤال حیاتی و اساسی در
باره رابطه زن و عشق و پول پاسخ میدهند !
آیا پول در مساله عشق تاثیر بزرگی دارد ؟
آیا زن باید از درآمدشوهرش با خبر باشد ؟



عشق، پول!

بر عکس علاقه‌های به کار خارج از خانه ندارد، بنظرم طبیعی است که شوهر باید همه مخارج خانه را تامین کند، البته بشرطی که امکان آنرا داشته باشد.

با اثر نظر من این فکر که مرد باید بنتهاش مخارج خانه را تامین کند، فکر کهنه و پوسیده‌ای است. این فکر زن را بیک «شیوه» تبدیل می‌سازد و ناخور مرد! دورانی که مرد نروتی خواهید دربالش داشت و هرچه زن میخواست برای او میخربد، سیری شداست. حالا زندگی دعواست و مخارج پیشتری میخواهد، و زنی که نمیتواند کار کند، و قسمتی از این مخارج را تامین کند، چرا باید در خانه بشیند؟ بنظر من کارهای خانه جندان نیست که همه وقت یک زن را بگیرد، و انگوی مرد هم میتواند و باید که در این مخارج کارها به زن خود کمک کند. البته زن و شوهر میتوانند باهم موافقت کنند که زن فقط نقش کابیانو و خانم خانه را بایزی کند، ولی این مساله را تایید یا اصل اجتماعی دانست. بنظر من زنی که از مرد انتظاردارد که همه مخارج اورا تامین کند، زنی که مردا را تنها آن اور خود بیدارد، زن قابل احترامی نیست! چنین زنی که بول مردا عیذبرد، لاید باید افتد و منتهای اوراهم بیدرد...

الیویه — بنظر من کاملاً طبیعی و عادی است که یک خود را بخخار جانه را تامین کند. ولی اینهم حقیقی است که زن هم باید کار کند تا شعبت ذاتی خودرا فرست شکفتند بدهد. زن خانه‌دار، بهر حال غصو کاهل و بتبلی از اجتماع است: عضویت و برقاً و غافل که در فعالیت همه جانبه اجتماع نمیتواند نتش موقر نداشت. باشد، من معتمد که حسی اگر شوهر میلیونر باشد، زن باید کار کند و بیول در اورد تا از نظر روحی ارضاع شود. البته برخی شرایط مثل امانت بجهه های کوچک ممکن است کارزن، پرداز، کوچک، ولی وقتی شرایط عوض شد، زن باید بواره سر کار خود برگرد. این را هم بگویم که در پرساری از خانواده‌ها و از جمله خانواده‌های کارگری، کارکردن زن یا کسر روزی از حیات است. هزاران خانواده را می‌شناسیم که در آنها اگر زن کار نکند و بیول در نیاورد، اصلاً ادامه زندگی خانواده می‌سر خواهد بود.

کشیش — بنظر من یک زن کدبانو، حتی بیشتر از یک خانم کارمند یا یک منشی وزیر کار می‌کند، و در حقیقت او هم با «خدمت و کار خوب» از مخارج خانه کم میکند و با عمارت دیگر اومه بول بخانه می‌آورد.

حالا دیگر قوانین رسمی هم این مساله را بذریغه‌اند. بطور کلی این مرد است که باید حتماً حرفة و کاری داشته باشد و بقیه در صفحه ۷۵

حتی بعداز ازدواج، از مامان و پاپا پول بگیرند!

اویلیویه — تکیه های و پولی بد بر

و مادر، یا بدرز و پدرش و هر درحقیقت یاک نوع استعفا دادن است از مسؤولیت های زن و شوهری. زن و شوهر در هر مرد باید مسئله بجههای، سلامت خانواده، مساله خانه، و کار ...

کشیش — میدان که برخی از عناق نه تنها سرویلت را استخکامی بخشد بلکه در هر مرد دیگر نیز استقلال و «آزادی عمل» به زن و شوهر می‌بخشد، و میدانیم که بدون این آزادی عمل، خانواده نمیتواند خوبیت باشد. نمونه‌های تاریخی از زندگی مدرن امروری که برخی از خیالی و بقیه افراد دارند، بیر عصانه رفتار میکند، و توهنهای بزرگ اصلاح عاشقانه، در برابر چک و سفته و پول مردرس بجههای درحقیقت فرمانیردار و مطبوع کسی بوده‌اند، زنی که دیر یا زود مساله پول را درودر و آیا این خوشختی است؟

سؤال — آیا فکر می‌کنید صحیح است که حتی در روزگار ما، یک مرد همه مخارج خانواده خود و زن خود را تامین کند؟

بناتریس — بله، اگر زن مجبور

است که همه وقت خودرا سرف خانه و بجهها بکند، پس مرد هم مجبور است که همه احتياجات مالی و پولی خانواده را تامین کند. بظاهر زنی که در خانه کار می‌کند، پولی بخانه نمی‌باورد، ولی در حقیقت چنین نیست. کافی است که یک مرد بیکر ناها و شام را در رستورانی بخورد، تا بهمکد مخارج چندین بار از میشود.

باورن — شاید که من هنوز هم عجیب است که افراد تر و عتورا با ازتر از همچیز میدانم، ولی معتقدم که در عشق و لاجرم در ازدواج که توجه طبیعی و سالم عشق است، مسائل مادی و پولی باید باشد و امساكهای زندگی، از جمله مساله پول را زودر و خودرا برآنها تجھیل خواهد کرد.

بناتریس — فاهم که من هنوز هم عجیب است که افراد تر و عتورا با ازتر از همچیز میدانم، ولی معتقدم که در عشق و لاجرم در ازدواج که توجه طبیعی و سالم عشق است، مسائل مادی و پولی باید باشد و امساكهای زندگی، از جمله مساله پول را زودر و خودرا برآنها تجھیل خواهد کرد.

بناتریس — در میان طبقات ثروتمند، عجیب است که افراد تر و عتورا با ازتر از همچیز میدانم، ولی معتقدم که می‌کنند تا میزان درآمد خود را افزایش بدهند.

بناتریس — آیا فکر می‌کنید که مساله پول یکی از اسرار خانواده است، و اطوط به لیاستوی بدهد، تا بهمکد که یک من ماست چقدر که دارد! کافی است که مرد یک هفته فقط خانه و شوره را در میزبان درآمد خود را افزایش بدهند.

بناتریس — نه! بنظر من پیش از همه باید دختر و پسر جوان، درباره مسائل

سراحت و مذاقات صحبت کنند. پول هم یکی از مظاهر واقعی زندگی مشترک است مثل مسئله بجههای، سلامت خانواده، مساله خانه، و کار ...

کشیش — میدان که برخی از عناق جوان بینین و سوسه گرفتار میشوند که دست به ماجرای خود بزندند و بدون آنکه درباره مسائل پولی و مادی صحبت کرده باشند، باهم ازدواج کنند و لیزندگی میکنند، و مفهوم پول و مخارج خانه و رفاه مادی نیز همراه باشند. اینک در دوران ما، زن فقط یک «خرج کننده» نیست که اینک در کنار یکدیگر آورده‌اند ولی زمان میگذرد، و معیارهای اخلاقی و مادی نیز همراه همه چیز زندگی تغییر میکنند.

بناتریس — این سه کلمه را از قرئها پیش در کنار یکدیگر آورده‌اند آنکه از مظاهر واقعی زندگی مشترک است، بلکه خودش هم یکی از مفهوم پول و مخارج خانه و رفاه مادی نیز کاملاً تغییر بافت است، و بهمین جهت بجا است بدایم که در زمان ما، چه رابطه‌ای میان زن و عشق و پول وجود دارد. یک مجله فرانسوی برای پاسخ دادن بدین پرسش شش زن و مرد را که دارای مقام اجتماعی قابل توجهی هستند، دور یک میز گرد جمع آورده است. در برای آنان پنج سوال اساسی قرار دارد که سوالهای همه ما آنها است. بینینم این شش نفر چگونه عشق را با پول آشسته می‌گردند؟

سؤال — آیا فکر می‌کنید زن ، عشق ، پول !....

بناتریس — نه! بنظر من پیش از همه باید دختر و پسر جوان، درباره مسائل

سراحت و مذاقات صحبت کنند. پول هم یکی از مظاهر واقعی زندگی مشترک است، بلکه خودش هم یکی از مفهوم پول و مخارج خانه و رفاه مادی نیز کاملاً تغییر بافت است، و بهمین جهت بجا است بدایم که در زمان ما، چه رابطه‌ای میان زن و عشق و پول وجود دارد. یک مجله فرانسوی برای پاسخ دادن بدین پرسش شش زن و مرد را که دارای مقام اجتماعی قابل توجهی هستند، دور یک میز گرد جمع آورده است. در برای آنان پنج سوال اساسی قرار دارد که سوالهای همه ما آنها است. بینینم این شش نفر چگونه عشق را با پول آشسته می‌گردند؟

سؤال — آیا فکر می‌کنید عبارتند از: شرکت کنندگان در این میزگرد

بناتریس — خانم «بناتریس — ماریو» — دکتر در پیکولوژی — بیوه — مادر سه کودک — ۲ — مادام «ف» — چهل و چهار ساله — مادر سه کودک — همسر مدیر یکی از مهمترین کارخانه‌های فرانسه. ۳ — آقای «میشل تکلک» — کشیش و روحانی مشهور — ؛ — نگار و نویسنده معرف فرانسه — ۴۷ ساله — پدر سه کودک .

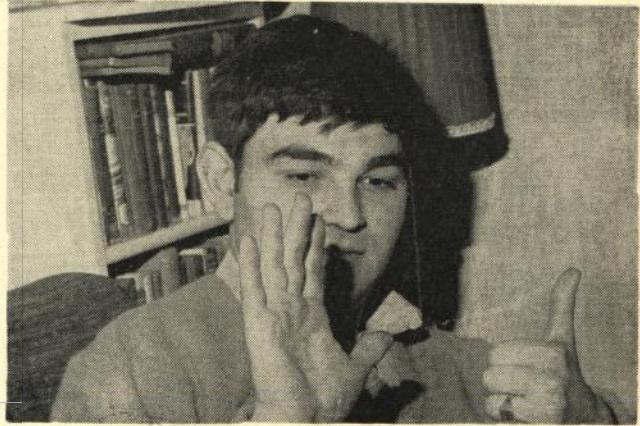
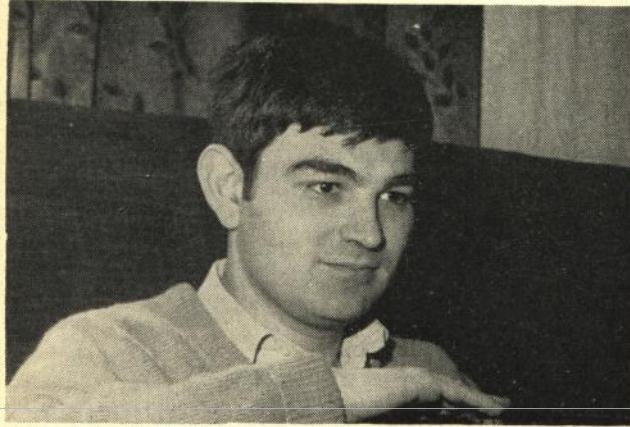
بناتریس — ۵ — خانم «لین» — ۴۱ ساله دانشجوی ادبیات — مجرد . ۶ — آقای «اویلیو» — ۴۹ ساله دانشجوی پزشکی — مجرد .

سؤال — فکر می‌کنید که یک دختر و پسر جوان میتوانند بدون آنکه فللاً مسئله های زندگی را در نظر بگیرند. در حال این مساله که جین سخنای داشته باشد، دختران و پسران میتوانند بجهه های پولی و مادی بجهه های پسران میتوانند با کار خود به میکاریکه هردو ازدواج را بازیچه‌ای بدانند و یا خیال داشته باشند که باز هم ازدواجی صلاح است؟

توتونچی، آقای ضد

زنashوئی میگوید در عرض ده سال:

من شش بار



اورا نیشتاختم وبا ماجراهای متنوع و طاق و جفت زندگیش آشنا شده بودم و با خودم فکر میکردم که «آقا» یا از آنسته مردان مجرد ، غافر و از خود راضی است که دشمن زن هستند و در صور فدا و پیشرفت سریع تسلن هنوز خیال میکنند که زنان امت شبیانند یا از آن جماعتی که شفاهان خند زن مستند و کتاب (بعنی قلب) مرده و کشته او . دسته اول وقتی یکی دو مسال گذشت و تنهایی و بی همیزی آنها را از پای انداخت ، آلوچه ماسته اهارا کیه میکنند ، تغییر عقیده و رای میدهند و برای ازدواج بخواهش و تمنا میاقتند. و بعد از ازدواج هم حلقه در گوش و زنان و دختران ، از اندوهی که گاگبگاه گرفتاریش مشود و از تنهایی غرآوری که در آن سنت و با میزند حرف زد دادسته که برادر «جهل در زن نشانی» و نداشتن «صیر و طاقت» برای تحمل خوب و خون های زندگی زناشوی بارها طعم شکست و ناکامی و سر بر تنگ خوردن را چشیده داشتم در عصر موشاک و فنا ، هیچ چیز ، حتی ناهادگفت و گوها بر محور ازدواج خواهد دوست من که ماد آینده ازدواج خواهد کرد ، با همسر آینه اش در باره عروسی و تفصیلات آن گفت و گو میکرند . صحبت آنها گل انداخته و تازه رونق و حرارتی بخودش گرفته بود که علی خان با لحن تمخر امیز و نیش آلوش گفت :

«اگر بهها از تجربه و عقل و دنیا دیدگی پدرهایشان چیز کی میآموختند، هر گز تن بازدواج در نمی دادند ! اظهار نظر خصماء و «تو دوق زن» او ، عروس خان آینده را بشدت ناراحت و مجبور به سکوت کرد . من هنوز بدرستی شده .

اما وقتی سمعت گل انداخت و آقای «توتونچی» با اعتراف پرداخت و دادسته که همین مرد نه یکی دوبار ، بلکه شش بار حلقه ازدواج با نکت کرده و شش بار بدام زن افتداد است ، فهمیم که حتی خود او هم از تجربیات پدرش چیز نیاموخته شده است از تجربه های خودش هم پندی

«علی» مانند همه مردهای ایرانی چشم وابرو منکی و جذاب است . قدمی بلند دارد و ظاهرش باصطلاح «زن بیند» و دختر فریب است . در نظر اول بیست و چهار ساله میمانید ، اما بطور یکنشتاگه (که همیشه آنرا بهمراه دارد) شان میدهند ، سی سال دارد . آقای «توتونچی» تاجر بخار ازدواج با من از شوهرش طلاق بگیرد ، حاضر نیست آزادی خودم را بخار ایک تجربه دیگر ، بخار یک زندگی را چشیده است اما نهاده ازدواج دیگر که بوی خوشی از آن نماید شناشی و نگهداری را نامیداند . وقتی باز هم فدا کم . دیگر بسیار است . اینهمه شکست و ناکامی کافی است ... اگر دنیا

دست من بود و کسی از من حرف شنی و فرمانبری داشت ، ازدواج را قیشی میکرم . اینکار بزرگترین خلقت بجایه میداند . در یکی از رستورانهای لندن با قیافه ای از خود راضی و لحنی عصیانی گفت و گو را با من این چنین آغاز کرد :

مردی که شش بار (بله) گفته و داماد شده و حالا دروسی سالگی

شربت تلغی (عزیزی) را می چشد

و خود را آدمی بد اقسال

میداند . در یکی از رستورانهای

لندن با قیافه ای از خود راضی و

لحنی عصیانی گفت و گو را با من

این چنین آغاز کرد :

زنا ، زنا ، همه سروته

یک کرباسند !

چرا آقا ؟ آخر بکدام دلیل و

تجربه ای کی ای میکنید

همرا با هم به چوب حراج میزند ؟

بدلیل تجربه های شخصی خودم .

من فقط سی سال دارم ، اما با این سن کم

شش تا زن گرفتار و بیوان ادعا کنم

که زنا ، همه شان ، سروته یک کرباسند !

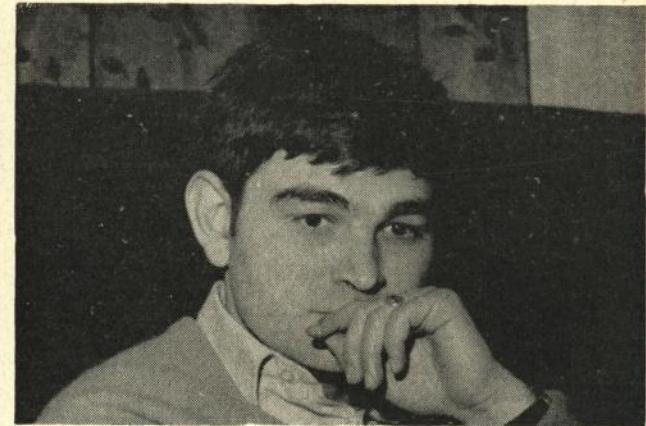
بعنی چهارتا تقاضی و دو تاصیغه ؟

خدابده بركت . عجب اشتهانی دارید

آقا !

رپر تازه‌زار: منیزه دولتشاهی رپر تر زن‌روز در لندن

زن گرفته و طلاق داده‌ام!



بود و بالاخره پس از چهار ماه همراه را حلال و جانش را آزاد کرد.

زن دوم، یک شاگرد مدرسه بود!

آقای توتونجی به نقل سرگذشت خود ادامه داد و گفت:

یکسال بعد، دوباره ازدواج کرد. این بار همسر آئندام را خوبم انتخاب کرد. دختری از نجاشی معلم شدم، وسی از اینکه از نجاشی معلم شدم، بخواستگاریش رفت. دخترخانم زیبائی منוטی داشت. از خانواده فقیر و نهادی بودند. سال‌چهارم دیربستان درس می‌خواهد. مراسم ازدواج منوطی برگزار شد. اینبار چهیزی را پنهان نمی‌کردند و قرار شد نه خانم چهیزی‌ای بیاورد و نه من همیشه سلیمانی تهدید کنم.

چند هفته‌ای همه چیز بخوبی و خوش گذشت و داشتم خاطره ازدواج اول را فراموش می‌کردم که متوجه شدم خانم مرض کتاب خواندن مارد! موقع غروب، پس از بک روز کار خسته‌کننده، وقتي بخانه می‌آمدم، طوفهای رخیب‌صیغه‌های سور روی ازدواج بود و خانم توی رخیب‌صیغه‌های سور خواندن یاک دادسان پلیسی یا عنیق بود. از شام و ناهار هم خبری بود و دختر خانم عقیده داشت: «اگر همه مردم توی خانه غذا بخورند، رستورانها که روکشت می‌شوند واید در شان رخته کنند!» مدعی صر کرمه و با این مشکلات ساختم. تا اینکه یک روز زن پاهاش را بزمین کویید و گفت:

بچیه در صفحه

مرتب از ثروت پدر دختر و یکی یکدانه بودنش تعریف می‌کرد به ازدواج با او رضایت دام و با خودم گفتمن «هرچه هست باین طریق از محرومیت رعایت بیندازیم و بعد سعی می‌کنم دختر خانم را از قیلوبیند چادر و جاقچوچور درآورم.»

در عرض دختر خانم خیلی خرج برداشت.

در خانه‌اش ماند، هشتمان عروسی کرد و بچشم رفتن شد. عاقبت پس از چند ماه که عقد شده

در چشم می‌شد. کم برایات یک دختر و بی تحریب بود. تجربه من از موجویت نیام «زن» و اصلاح مرسوم «دختر بازی» تنها امتناع و خودداری از انجام «وظایف زناشویی» معلوم شد خانم که رنگش را نه آقای دیده و نه مهتاب، سبب نیست.

یهش حال وقته که زن گرفتم، کاملاً

نیست به مسائل چشم‌گوشی بسته و بی تحریب بود. تجربه من از موجویت نیام

«زن» و اصلاح مرسوم «دختر بازی» تنها

به دم مدیره دخترانه ایستادن و پس از

ساعتها انتظار، یک خنده ملیح تعویل

گرفتم، ختم می‌شد. کم برایات یک دختر

و سینه‌های برجسته او نفس را در سینه‌ام

دخت اترافی کند. معلوم شد که مردی

اورا در چهارده‌سالگی، بهوای ازدواج

فریب داده و این نخستین تجربه چشان

و خیالی بوده است که وجود مرد، برای

دختر بیچاره بصورت کابوسی آبدار نثار من

در آینده است. با همه جوانی و بی تحریکی

حسی کردم جوانمردی کنم و از خطای او

خواستگاری، فتن، یک شب بخانه آدمی گفت:

«یک دختر حسابی براایت پیدا کردم»

از شدت خوشحالی، گوئی قند تو دلم

آب شد. دو روز بعد با تقاضا مادرم بدبند

دختر خانم رفیم چائی و شربت برای

ما آورد و جادرانع نازکی برس بود.

وقتی بیوان شربت را بدبست داد، با نگاه

خریداری سروپایه‌را اندان‌داز کرد. قیافه‌اش

چیز بینی نبود و آنطور که مادرم از نجاشی

عرفت می‌کرد: سایه‌ای را نه آفتاب‌دیده

بود و نه مهتاب! با آنکه زن چادری

نیخواستم، بالاخره به اصرار مادرم که

نگرفته و هنوز محتاج درسها و حوالات آموختن دیگر است!

دانستان شش‌بار داماد شدن!

در شناسنامه‌ای خان واقعه شش ازدواج

صفحه طلاق با ذکر تاریخ ثبت شده است.

خودش، پس از یک حساب‌انگشتی

گفت: بیان زندگی سی ساله من عبارت

از شش ازدواج، شش طلاق، صد و بیاره

هزار تومان مخارج عروسی و پرداخت

هر بیهوده و یکمیش تجربه زن در دنیا است و از ازدواج

و خانواده بیزار و منفر ساخته است.

طولاًی ترین ازدواج یکمال دوام داشت و

کوتاه‌ترین آنها چهارماه پائید. بعداز

ازدواج شش، یعنی آخرین تجربه زندگی

که منیزه به دیگر زن نگیرم، می‌گردید

خوش و خرم دارم در لندن می‌گردم و

بریش همه زندارها می‌خندم!

گفت:

حالا ممکن است اول قصه شزنش

گرفتن را برای ما تعریف کنید تا بعد

بررسیم یاکشکه شما باید به ریش زندارها

بخندید یا زندارها به ریش شما!

آقای توتونجی لبخندی زد و گفت:

بسیار خوب خانم، پس با حوصله

کوش کنید.

وقتی نوزده ساله بودم، برای نخستین

بار زن گرفتم. بدرود بیوه می‌کویید و

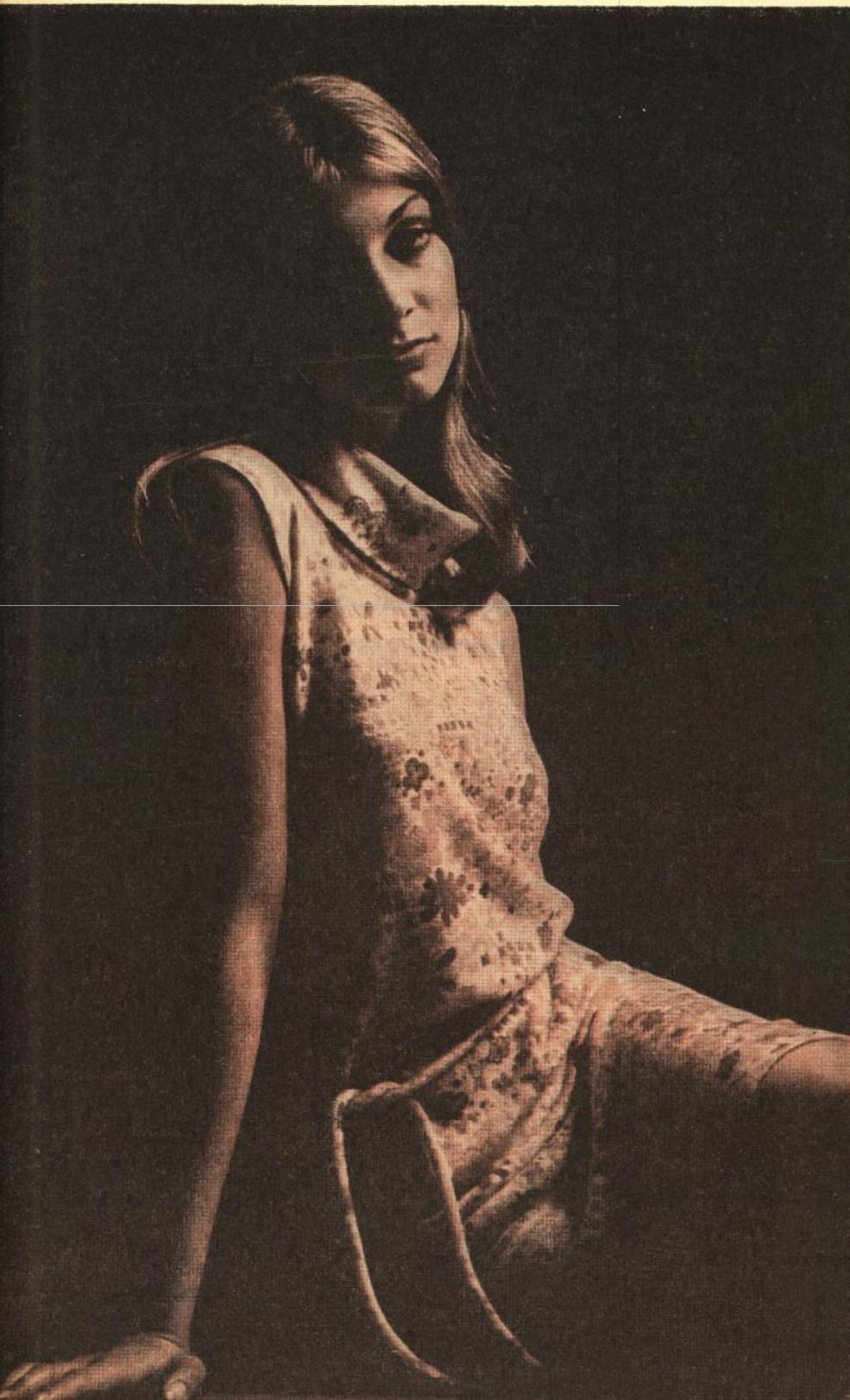
مادرم عقیده داشت که بهتر است درس

و مدرسه را رها کنم و دنبال کسب‌وکار

شماره صد و هشت

What can I say ?

What can I do ?



این که با شما سخن میگوید
دونزوان خسته و از پا
اوفتاده‌ای است که با تحریر
با آینده و با افسوس به گذشته
میگردد. پشت سر پلید و
تاریک و پیش روی ظلمانی و
تهی است. کیست که در این
تاریکی تاسر منزل امید و
روشنایها راهبر و دستگیرم
باشد؟

هر خواب آلوده و راه گم
کرده‌ای یک روز بسیار و
هشیار میشود و انگشت‌ندامت
بدندان عقل میگزد و برآه
راست زندگی باز میگردد.
من امروز، با اعتراض
بگذشته‌ای که شاید هیچ نقطه
سپید نداشته باشد، میخواهم
این چنین باشم و از راست‌ترین
راه تا وادی پر فروغ و روشن
نیک فرجامی بتسازم ولی
افسوس که «سنگ را بسته و
سک را گشوده‌اند» چرا غ
هدایت را کشته و پای طلب
را شکسته‌اند. کیست که با
این او فتدگی سخن‌مرابگوش
و تن و امامدهام را بدوش
بگیرد و مرآ تا دور دستهای
آرزو بسرد و در مذبح و
ملخ خدای عشق قربانی
کند؟

چه میتوانم گفت؟ چه
میتوانم کرد؟ غول رسوائی
را درون شیشه‌ای در سینه
پنهان کرده‌ام. اگر زبان
در کشم سینه تحمل و گنجایش
این دیو خون‌آشام را ندارد
و اگر دهان بگشاییم غول آزاد
میشود و عده‌ای از مردم را
که در این ماجری هیچ نقش
و گناهی نداشته‌اند سیاه روز
و سیه‌روزگار خواهد کرد.
شما بگوئید چکنم؟

بر سر دوراهی زندگی

تنظیم از: منوچهر مطیعی

چه میتوانم گفت؟ چه میتوانم کرد؟

سخا و اسه من زیاده . یکیش مال تو .
باز شانه هارا بالا آنداختم . ازیندرین فن
بیشهاد (حبيب) طفه میرفتم زیرا بین
من او فرق بسیار بود . من مرد بیوه و
زن طلاق داده ای بودم که از زندگی
گذشتهم تجربه تلخی داشتم اما او مجرد
بود . مجرد و بیون نهد . از اینها گذشته
من با دختران میانه خوش نداشتم . زنهای
بیشمای بدنفرم میاندند و با من رابطه
داشتند ولی در میان آنها حتی یک دختر
یافت نمیشد . باو قسمت :

- میتوانی منو معاف کنی ؟
- نه . پیشیچه . پانو بزم بیخودی
جانماز آپ نکش .

- خوب . این دختر کی هست ؟
کجا هست ؟
- سنتا خطر داشجو . مثل دسته
گل . یکشون خیلی وقه با من آشنا .
راسن ازش سیر شم اولم دست ازرم
ور نیباره . خیال میکنم من اوقتند حرم
که بعد از اینهمه عاشقانی و عشقانی یام
او نون پیکرم . خره نمیدونه که اگه بخواهم
زن بگیرم میرم سراغ یه دختری که گوش
ابروشو آفتاب هنتاب دیدم باش .

آنقدر گفت و گفت تا الاخره من
راضی کرد . آنزو هیچ رانده و
برنامه ای نداشتم . برخاسته و در دفتر را
سته و با او حرکت کرم اما در بساط
راضی نبودم چون حس میزدم که دختر
های عورد بعثت چنگی بل نمیزند .
معولاً بندرت درمیان دختران داشجو
علمه دندهان گیر و زیانی یافت بود .
آنها اگر زیبا باشند زیانشکده نمیزند و
خیلی قبل از مرحله کنکور نوهر میکنند .
این عقیله عموم دون زوان هاست ولی
گاهی دختران زیبا میان آنها دیده
میشوند که چندین عاقق و مراقب دارند .
دانشکده رسیدم . دانشجویان
دانشکده ...
دریاغ مصای داشتند که لوله بودند . دوتا
دوتا ، یا چندتا چندتا با هر حرف میزدند .
در محظوظ بیگل و گیاه و مشجر سه دختر
زیر سایه درخان و در جایش شناشده تسته
بودند . بعض دیدار من و حبیب یکی
از آنها لبخنی زد و برخاست و آن دو تای
دیگر بیز از او تعیت کردند . (حبيب)
با آرنج به پیاوی داشتند که گفت :

- اتناش . رسیدم . اون ساتارو

میگم . اون یکی که قشنگ کوتاهه است

(نوشی) اس . مال منه . مال من که چه

بچیه در صفحه ۸۶

نه . ممکنه ، مثلاً ماجراه هفته بیش هر بیو
بیست . پانو برو توی خیابانا بکرد .
نوشتن که گاهی حتی خودشون دچار
اشتباه میشند :

- تو همچی با اطمینان حرف میزی
که اگه من شناستم فکر میکنم توی نیشه .

- علت داره . آخه با نویسنده اش
حرف زدم و او بین اطمینان داد که بیهودی
تنظیم بشکه کاهشکی جز بابا و مامان نفهمه .

- نوام باور گردی ؟
- آره . صد در صد . حالا تو

موافق ؟ میتونم . اما تا کی ؟ تا چند ؟

- من نمیدونم . بیکنی ؟
چرا از من سوال میکنی ؟ من اگه قدرت

داشتمن برای رسیدن تو به دنیا رو خراب
میگردم و بدوباره بدشوار خودم میباشم .

متاسفم که هیچ کاری از من ساخته نیم .

هشکری توی این عالم در حلقه خودش
موزر و مخبر نبوده ، من نیستم . من نبودم .

بدون اینکه از من بپرس منو وجود
آوردم . بیکنی که بیهودی را بسته داشم ،

زنده شدم . زندگی متوجه شر بود . چه میتوانم
عنهای از مردم خوشبخت دنیا لاؤفل این

شانو دارم که در تعیین سرنوشت خودشون
مؤثر باش . این ناسام از من گرفته

شده . بیکنی که بیهودی که میکنی ؟
من همو نقیر ضعیف وابی اراده ام که

دختراز دیگه .

دلی در دمدم و سینه ای هالام غسم
که گشتن سرمه میگرد . درست زیان

خودرا سیک کند . سیک از بار دوونیه بود .

نیم خیر شم و با اختیاط نفره گرفتم زیرا
احتمال میرفت که بچای (نوشی) پدرش

یا مادرش گوشی ابردارد . نشانه داشتم .

دوبار که تلفن زنگ میزد ، گوشی را

روی دستگاه فرار میدادم و پس از ده

دقیقه مجدداً تلفن میگرد . این زنگ
دوگانه را (نوشی) در هر نقطه خانه که

بود میشنید . جانچه برای مذکوره تلفنی

کسی متوجه شود پر پر را میگرفت و با

بالا چاله شماره تلفن خانه را میگردید .

بای نافن می نشست که تا زنگ زد گوشی

بنجفیق نگذشتند بود که تلفن زنگ

زد . گوشی را برداشت . نوشی بود . با

صدای خشنای گفت :

- سلام . چه ؟ باز خوابت نمیره ؟

- نمیتوانم بخوابم . دارم دیوونه

میشم .

- تو که مثل من محدود و مقيد
بیست . پانو برو توی خیابانا بکرد .

نوشتن که گاهی حتی خودشون دچار
اشتباه میشند :

- تو همچی با اطمینان حرف میزی
که اگه من شناستم فکر میکنم توی نیشه .

- علت داره . آخه با نویسنده اش
حرف زدم و او بین اطمینان داد که بیهودی

تنظیم بشکه کاهشکی جز بابا و مامان نفهمه .

- نوام باور گردی ؟
- آره . صد در صد . حالا تو

موافق ؟ بالآخره چیکار باید بکنی ؟

- من نمیدونم . بیکنی ؟
چرا از من سوال میکنی ؟ من اگه قدرت

داشتمن برای رسیدن تو به دنیا رو خراب
میگردم و بدوباره بدشوار خودم میباشم .

متاسفم که هیچ کاری از من ساخته نیم .

هشکری توی این عالم در حلقه خودش
موزر و مخبر نبوده ، من نیستم . من نبودم .

بدون اینکه از من بپرس منو وجود
آوردم . بیکنی که بیهودی را بسته داشم ،

زنده شدم . زندگی متوجه شر بود . چه میتوانم
عنهای از مردم خوشبخت دنیا لاؤفل این

شانو دارم که در تعیین سرنوشت خودشون
مؤثر باش . این ناسام از من گرفته

شده . بیکنی که بیهودی که میکنی ؟
من همو نقیر ضعیف وابی اراده ام که

دختراز دیگه .

دلی در دمدم و سینه ای هالام غسم
که گشتن سرمه میگرد . درست زیان

خودرا سیک کند . سیک از بار دوونیه بود .

نیم خیر شم و با اختیاط نفره گرفتم زیرا
احتمال میرفت که بچای (نوشی) پدرش

یا مادرش گوشی ابردارد . نشانه داشتم .

دوبار که تلفن زنگ میزد ، گوشی را

روی دستگاه فرار میدادم و پس از ده

دقیقه مجدداً تلفن میگرد . این زنگ

دوگانه را (نوشی) در هر نقطه خانه که

بود میشنید . جانچه برای مذکوره تلفنی

کسی متوجه شود پر پر را میگرفت و با

بالا چاله شماره تلفن خانه را میگردید .

بای نافن می نشست که تا زنگ زد گوشی

بنجفیق نگذشتند بود که تلفن زنگ

زد . گوشی را برداشت . نوشی بود . با

صدای خشنای گفت :

- اشتباه تو همینه . مگه اینهمه ماجرا

که نوشته شده من و تو پهمناگو شناختیم ؟

چهره های شعر امروز.

فریدون مشیری



شاعری ستایشگر عشق خانگی

شعر جدید «مشیری»
دافاعیست از مصوومیت
دخترک یتیم وینامی ...

زندگی در چشم من، شباهی
بیمهتاب را ماند.
شعر من، نیلو فر پژمرده در
مرداب را ماند
ای بی باران اندوه.
خار خشک سینه کوهم

سالها رفته است که هر آزو
خالی است آغوشم.
نفعه پرداز جمال و عشق بودم،
آه
حالا، خاموش خاموشم.
یاد آز خاطر فراموشم.
.....

«فریدون مشیری» در شاعری بیشتر
وارث قتل پیش است (ایرج، عشقی،
رشیدیاسی و شهریار)، بخصوص تائیر
او را از ایرج و شهریار ناید از
نظر دور داشت. شاعریست که در آغاز
پیائل حاد اجتماعی گردیده نداشت
و تابیر موضعات، بای روز شد، آنها
لبرداخت. نخستین شعرهایش وصفی
غزنه است از نظر این طلاق و رسادی
از دلداری که دربر تو نیمرنگ ماه
گیسو افانده بود و بیاد روزگاران
وصال اش از دیده فرو میریخت.

بعدها مشیری با چند شاعرنویز دار
آشنا شد و کوشید تا تحولی در عرض
ایجاد کند و تا حدظر فیض شعر خوش
موفق شد. مثاله ایست که هر شاعری
مثل هر آئمی، ظرفیت جسمانی و ذهنی
خاص و محدودی دارد. بعضی از
شعر از طلاق و رسادی دارند، بعضی
ظرفیت تغذی، برخی عرقانی-تزلی،

بقیه در صفحه ۸۱

شعر-نقاشی-تئاتر-موسیقی-نقد کتاب و ...

م. آزاد بیا به خانه من!

پسر های تودارم تو ای بیانه من
بهانه بی کن و روزی یا بدخانه من
بهانه ای مردم فریب من هنگر
بین بشام من و گریه شبانه من
چه عاشقانه هم عاشقانه می خواندی
توای شانه اندوه عاشقانه من
بیا به خانه من تا شانه بی پاقیت
که بی شانه نیینی دگر شانه من!

شعر های تازه

.... من از درخت سخن گفتمن

گفتند: «.... از درخت سخن
گفتمن»
در روزگار آتش و آهن ،
جنایتی است
اما من از درخت سخن گفتمن
زیرا که هر درخت به چشم من
آیتی است
از معجزی که آدمی اش نام
کردند!

گفتند: «.... آنکه خنده به
لب دارد»
نشنیده بیکمان خبرهولناکرا
من خندهای شکفت بدلب دارم
زیرا کبوتران من از آستان
صیح
پایان آن خبر را اعلام کردند
نادر نادربور

در میان غبار

دلم دو نیمه شده است
و آسمان تیره، سراب
و آفتاب نمی جوشد از کنار افق
ستارگان همه خاموشند
بچشمها پر اشکم
غبار پر شده است
و در میان غبار

خدای را که یکی در سکوت
می گردید

خدای را که یکی در سکوت
می مودید

غلام رضا نظری

شب

شب، فراموش است
سخت می بارد به یادم رنگ
نسیانها

شب تب عشق است،

می شتابند تن

می گذازند نرم ...

...

شب

فرق در نور است

ممدوحه

مرا پذیرا باش

تو در عطوفت دستان خود

پذیرا باش

مرا که

عیسی دوران بی وفاتیهایم ،
مرا که داغ هزار آزو بدل دارم ،
مرا که داغ بسی اله بر دلم بیداست ،
مرا که رشته رنجم ،
مرا که ساقه دردم ،

مرا پذیرا باش

* * *

مرا بیمز محبت
مرا بیمز خایای آشایها
مرا بیمز طلائی همراهانیها
بیمز کوچک دستان خود

پذیرا باش

که تا مفسر آیات دوستی باشم .
علی میر فطرس (لنگرود)

از: تی. اس. الیوت
T. S. ELIOT

(شاعر بزرگ انگلیسی)

با آفتاب بیامیز

بریلندرین پله پلکان بایست
بر گلدن باغ خم شو
بیامیز ، گیسوانت را با آفتاب
بیامیز !
گلها را ، با حیرتی درآمد ،
به سینه بفشار
بر زمینشان بینگن و روی بگردان
با خشمی گریزان در چشم :
اما بیامیز ، گیسوانت را
با آفتاب بیامیز !

از: ویلیام بلیک

سرخ گل بیمار

ای سرخ گل ، چه بیماری تو!
آن کرم نامری
که شب هنگام در پرواز است
در تو فانی نهره زن
بستر خوش گل رنگ ترا یافته
است
و عشق تیره مرموز اوست
که هستی ترا نابود می کند.

لوییس سرنودا

Luis Cernuda

(اسپانیا)

رؤیائی در بیداری

باگلهای «ماگولیا» که هم اکنون از
شنب خیست
گفتشن از آن کوچهها ، هنگامی که
ماه در آسمان
بزرگ می بود
رؤیائی در بیداریست

پرستوهای آسمان را با شادمانی بر واژشان
گستردگر می کند
آب چشمدار ، آواز رُز فرمین را ،
باهمه پاکی و خلوص به گوش میرساند.
و ناگهان زمین و آسمان خاموش
می شوند

گفت و گویی با «اداودر شیدی» کارگردان و بازیگر تئاتر

تماشاگر، قاضی تئاتر...

همچنین یک نمایشنامه ایرانی بنام «مستارت» از پرویز میاد را در تالار ۲۵ شهریور کارگردانی کرم پاشاشه ۳۵ در حدود ۱۰:۴۵ شبیه بلویزیونی.

«چشم براه گودو» آخرین کارم بود که اخیراً در آمفی تئاتر انجمان ایران و آمریکا اجرا گردید.

- کدامیک از درام نویسان را بیشتر می‌سیندید و چرا؟

- نمیتوانم به درام نویس خاصی اشاره کنم . اگرچه چند درام فویس مورد توجه من هستند ، ولی معمولاً از هریسی که خوش بیاید آنرا بروی صحنه می‌آورم . عدهای از درام نویسان هستند که بادنیای فکر و ذهن من تزیین نیستند ، زیرا سالمی که مطற سیک و فرم در تئاتر ، تنها بزمی معینی محدود بیشود ، اینها را بعنوان کاردرسی می‌شود پذیرفت و خواند مثلاً «خانه عروسک» از «ایسنین» یا «چیزی است . در حالی که تار «سوفوکل» و «شکسپیر» همیشه قابل اجرا هستند - آقای رشیدی ، ممکن است در مورد «بکت» و آثار او و بخصوص نمایشنامه «چشم انتظار گودو» تحلیلی بکنید ؟

- بکت از یک خانواده مرغه و خوب ایرلند بود و تحصیلات عالی داشت . بکت ، سخت تخت تائیر «چیمز جویس» هوکوشن بود که دگر گوینی در تئاتر وجود آورد ، اوین نمایشنامه‌ای که نوشت در ایرلند قابل اجرا نبود . پاریس آمد ، جانی که معمولاً فکرهای نو ، فرست شفکتن دارد . پس «مالون» می‌بیرد رانویت و اجرای اکد که سخت مورد توجه فرار گرفت . در ۱۹۵۷ «چشم براه گودو» را بابت یکفته در پاریس بروی صحنه آورد . بعد آنرا با تکلیف تئاتر برد . دریازگشت پاریس ، یکسال تمام همین پیش را اجرا گردید کم سایه بود .

واما در مورد تحلیل آثار «بکت» لازم است ابتدا باین سخن او که در مورد نمایشنامه «چشم براه گودو» گفته است اشاره کنیم . «بکت» میگوید :

«ماجوریم در زندگی حرف بزینیم و باز حرف بزینیم تا کلمه آخر را بپیدا کنیم که سکوت است و سکوت یعنی مرگ ...»

از بکت پرسیدند : گودو کیست ؟

گفت : «اگر میدانستم در نمایشنامه میگفتمن .

اما حقیقت اینست که «گودو» یک منجی است ، برای اینکه می‌بینیم قهرمان ما جراحت می‌گوید : «چنان‌ها تاکنون کارگردانی و اجرای گردید ؟

فرق «بکت» با «سارتر» در همینجا اسکنکس اصولاً اختقادی به «میدان» ندارد ، اما بکت معتقد بعدهای است که از او دور است و همین است که در آثار «بکت» پیخوی مشخص است .

- در مقابل عده زیادی که «چشم براه گودو» را پرسیدند ، عدهای هم اصولاً مختلف اجرای این پیش در اینجا بودند و چنین استدلال میکردند که بقیه در صفحه ۸۰

« ما مجبوریم در زندگی حرف بزینیم و باز هم حرف بزینیم تا کلمه آخر را پیدا کنیم که سکوت است »

« بکت »



– همکاری گروهی ، تئاتر ایران را نجات میدهد .

- نقصی که در تئاترهای سنگین خارجی به نظر می‌آید ، از خود نمایشنامه نیست ، در طرز اجرا و انتقال آنست

اجرای نمایشنامه «چشم براه گودو» فرصتی داد تا با کارگردان معروف «داد و داد و رشیدی» به گفت و گویی درباره تئاتر امروز پردازیم .

- در ۱۳۱۲ در تهران متولد شدم . پس از تحصیل دوره ابتدائی بداریس رفتم و دوره منوسفردا در آنجا گذراندم ، بعد هزار آکادمی «فزنو» فارغ‌التحصیل تئاتر شدم . همچنین لیسان علوم سیاسی را در زنون گرفتم . پنج سال و نیمه پیش تهران برگشتم .

- در زنون در تئاتر «کاروز» چهار سال بطوقر قراردادی کارگردانی دوپیس «برتین کوس» و «مرید شیبان» را کارگردانی کردم ، در ایران نیز نمایشنامه «میخواهی با من بازی کنی» در اداره هنرهای دراماتیک ، کامیاتان قرار گرفت . را در تئاتر تهران و تالار فرهنگ و مجزء در الایام ، و اوزون -

گراند ، و مجدد «میخواهی با من بازی کنی» را در تئاتر کسری بروی محجه آوردم .

نقد نقاشی

رنگها آرام و چشم نواز ..

۱۶ تابلو از آثار نقاشی «لیلی متنین دفتری» در «گالری نثار به نمایش گذاشته شد . چندتایی از آنها را قیلادر نمایشگاههای گروهی مختلف دیده بودم . از جمله مکتب های رنگی بر چسب خورده سوار بر هم که سال گذشته در نمایشگاه نقاشی بمناسبت میازده با بیسواری عرضه شده بود . آثار نقاشی «لیلی» تماشاگر را به عالمی خومنانی و دست یافتنی مبیند که هر گز به ناسخوس بودنش نی توان فکر کرد . طبیعت را می‌بینید در حد دید یک زن ، زنی که با همه اشیاء و لوازم زندگی خود عشق می‌ورزد ، کیسه آب جوش - شکن باغ - بادیادک - مکنس مکن و بالآخر احسان کشش به جنس مخالف ، همه اینها انگیزه‌هایی هستند که نقاش را در بین زندگی (زندگی‌یی) که تمام تعطیات او را در خود گرفته است) یاری می‌کنند .

در بعضی از تابلوها ، رنگها آرام و چشم نواز هستند و در برخی در رحالت تقدیم با یکدیگر . در کارهای او کوشهی در جهت ها هستگی موضوع تابلو بارگاهای بچشم میخورد که ایران صربخت و روشن نزد موضع را سب می‌شود . اگر نقاشی های ایشان را انخواهیم در حد نقاشی ایلوستراسیون (نقاشی تبلوی برای کتاب) بدانیم باید قول کرد که از لحاظ تکنیکی سار ، برداشتی دارد در زمینه نقاشی گرافیک . نقاشی های لیلی متنین دفتری ، قل از اینکه به بیننده فرصت آن دیدنیان و تفکر بده ، همه چیز را حاضر و آماده در عرض دید قرار میدهد و طبع آسان جوی مردم را ارضاء میکند ، و اگر این منظور نظر «لیلی» است که باید گفت در کارش نسبتاً موفق است ■

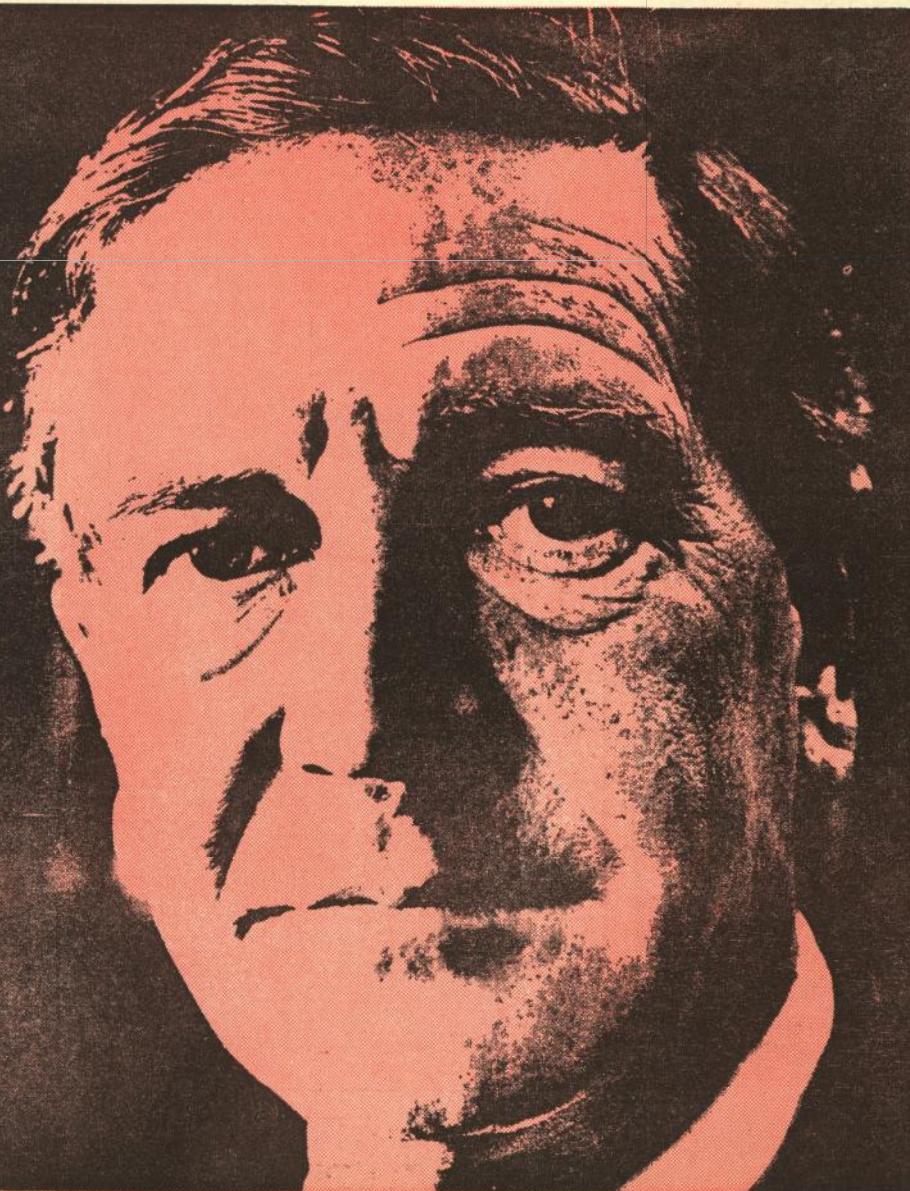


لیلی متنین
رنگها آرام و چشم نواز

PHILBY

شوهرم، جاسوس قرن!

قسمت چهاردهم



خلاصه شماره‌های گذشته:

زن و شوهری را برای شام به یک مجلن مهمناتی دعوت کرداند شوهر «کیم فیلی» است که بظاهر خبرنگار مجلات انگلیس است در بیروت ، ولی در حقیقت پرگزرن جاسوس مخربی است در دنبی غرب . زن «التنور» نام دارد و امریکائی است و سوئین زن «فیلی» است . او بیچه وجه از فعالیتهای جاسوسی شوهرش خبرندازد آنچ - شبِ زانویه ۱۹۶۳ - التنور - چندین ساعت منتظر شوهرش ماند ولی فیلی به مجلن مهمناتی نیامد . فردای آن روز روش شد که «کیم فیلی» پرگزرن جاسوس قرن ، درست در آستانه دستگیری ، مسکو گرفته شد . است . مدتی بعد ، شورویها ، وسیله مسافت «التنور» رانیز مسکو فراهم کردند تا شوهرش را ببینند . در مسکو فیلی برای نخستین بار از می سال فعالیتهای جاسوسی خودش خبرنداشت . حرف زد و از جمله ماجراهای فرار داند بورگن و مک لین ، دو جاسوس پرگز شوروی را که یکی از شاهکارهای خود او بود - برای زنش حکایت کرد . اکنون هسر فیلی ، آنچه را از زبان شوهرش درباره فعالیتهای جاسوسی اوشنیده ، برای شما تعریف میکند ...

آنچه که از زبان کیم درباره ماجراهی حیرت انگیز نایدید شدن «لیوتل-کراب» بزرگترین مرد قورباغه‌ای انگلیس شدید بود براسی مرا بوحشت انداده بود . حتی مبنوان بگویم که حالا از خود کمی ، شوهرم ، تنها بناهگاه خودم نیز میترسیدم . بنظر بیاند هر رهگذری که در کوچه و خیابان های مسکو می بینم ، یک جاسوس است ! حسنه و قصی هم به «بالشوی تاتار» میرفیم و هنر نمایی شگفتی آور بالرین های شوروی را میدیدم ، خیال میکرم که این قاصه های ما نیز جاوند ! با اینهمه در میان این خوش و هر اس ، جز خود کیم به چه کسی میتوانست بناه ببرم ؟ اگر زندگیان کی مکله عادی بخود میگرفت ، شاید میتوانست باز هم بر اعصاب خسته و کوفته خوش مسلط بشوم ، ولی زندگی در مسکو ،

جالب‌ترین سوژه روز دنیا که مردم اروپا و آمریکا را بخود جلب کرده است!

**خاطرات زنی که ۸ سال
همسر زبردست‌ترین
جاسوس قرن بیستم بوده،
اما از این راز ذره‌ای خبر
نداشته است!**



دکتر «کلاوس-فوش» جاسوس اتمی شوروی



ماری-گلدن جاسوس اتمی شوروی

نمی‌بیند توهم نباید بسراflash بروی ؟
— چرا ؟ مگر او دوست نیست ؟
— او دوست تو «بوده» ! حالاً اگر
بسراflash بروی ، خیلی ساده و موبد بتو
خواهد گفت : بیخشید خامن ! من شمارا
بجا نباورم !

— میتوانم بهفهم که بالآخره کلاز ،
یا تقویل تو «ناتاشا» در مسکو چکارمیکند ؟
— او پنجمال است که در مسکو
زندگی میکند ... زن بسیار شجاعی است:
زنی که باید مردها خیلی جیزها از او باد
بگیرند !

— راستی ؟ مثلاً چاجیزهایی !
کیم متوجه نهادن حرف تصریح‌آمیز من شد ،
و با لعن جایی و کیم اتفاق‌آمیز گفت :

— مثلاً مشیشود از او یاد گرفت که
دکتر «فوش» ، چند دنده‌اش کرمون است !
یا دنده‌اش «فوش» شیها وقتی میخواهد ، آن
یک فنجان قهوه‌اش را باشیر میغوردید یا
بی‌شیر ! ...

کیم گلگ و نامنهفوم حرف میزد و لی
در لعن کلاش از تسرخ چیزی احساس
نیکرد . پرسیدم :

— مقودت این اشارات چیست ؟
کدام دکتر «فوش»؟

— اووه ، تو باید نام اورا شنیده ،

باشی التئور ! مطبوعات آمریکای عربی تو ،

هنوز هم باونسا نیزهند . دکتر «فوش»
جاسوس آتشی شوروی ! دکتر «فوش»
نایبه ریاضی ! دکتر «فوش» خان شماره
یاک !!!

در حقیقت نام دکتر «فوش» را شنیده
بودم ، ولی هرگز این نام گنجگاه‌ی مرآ
تحربی نکرده بود . لینک اکتون دیگر ،
همه نامهای که برای مردم عادی ، هیچ
احساس را برناشکنید ، برای من وسوسه
دانی شده بود ... س روز بعد ، کمپینون
هیچ مقدمه‌ای کتابی با جلد سیاه را بن
داد و گفت :

— شاید اسم کلازای عربیت را در
این کتاب بیدا کنی !

و در صفحه اول این کتاب عکسی بود

از دکتر «کلاوس - فوش» ، جاسوس

آتشی شوروی ! کتاب را در آلمان شرقی
چاپ کرده بودن ، و در نخستین سطور
آن ، جملات تحسین‌آگذاری بود درباره
قدارها و قرائنهای «فقی دکتر

بقیه در صفحه

نمیکند . گفتمن :

— در اینجا آنها رایی نیمن کیم ! ..

«کلاز» از دوستان هنگلای خودم را !

چطور اینجاها پیدا شده ؟

کیم سعی کرد بالحن آرامی بگوید :

— لابد بعنوان توریست به مسکو

آمدیه ... میدانی که هر سال چند صدهزار

توریست بسکو ...

حرف را برید و باعصبانی گفت :

— کیم ! سعی نکن مرآ گلول بزرنی !

کلاز کسی نیوید که برای مسافرت مسکو

را اختیاب کند . او از پیشتر شاگردان

کلاس ماشون و هیئتی به کوئیش و شوروی

و مسکو فحش میداده .

کیم باز بخندی زد و گفت :

— فرش میداد ؟ خوب چه عبیه داشم .

لابد اینجاها را عرض کرده ! پیرحال

می‌بینیم . از طرف دیگر پاسپورت من در ماه

اکتبر باطل میشد ، و خودان مخفیت نیوید

نیست ؟ من ... من اصلاً نمیدانم از کدام

دختر حرف میزی ؟

— و با اینهمه نمی‌سیدی ؟

— برای چه بیرون ؟

— برای اینکه آملاً گنجگاه‌ی هستی ،

ولی وقیعی من اسماً کلاز راگفت ، تو

سرت را برگردانید که او را نگاه

کنی . تو اورا میشناسی کیم ! انتکارنکن !

کیم باز بخندی زد و گفت :

— حالا این کلاز از تو کجاشتند ؟

— آنچه ... در کتابش هم یاک گلدن

خوکل روس نشسته ... می‌بینی ؟

کیم البته میدانست که از چه کسی

حرف میزمن . این رستوران ، چنانکه

بعدها فهمیدم ، یاک رستوران عمومی بود ،

باکه رستورانی بود مخصوص جالیسان

فراری شوروی از غرب ! کیم باای اعتنای

نداخت و گفت :

— اووه ! رفیق «ناتاشا» را می‌گوئی ؟

— کیم ! مرآ سخره تکن ! او

«رفیق» نیست ، بلکه یاک آمریکانی است .

اسن شم ناتاشا نیست ، بلکه کلاز است .

من شش سال ، در کتاب او بودام ، و

حالا دیگر ناخواهیش را مه میشنام .

— راستی ؟ اما من باندازه تو اورا

نمیشناسم . در هر حال خوبست که ما را

مراقب مهربان و هیئتی مانیز ، با همه
مهریانی اش رفواری کاملاً حساب شده باما
داشت . مثلاً هرگز اومارا پهانه خوشن
دعوت نکرد . هرگز زش را بیا معروفی
نکرد ! هر روز بیشتر از روز پیش احسان
میکردم که تنهای با دوست سیاه خود
گلوله را گرفته و مبنی‌بود خدمت ایشان
امکیم در سوریه ، باوجود همه محدودیتها ،
مثل یک ماهی در آب زلال ، شاد و خوشبخت
میشود . خادی اش گاهی ماسکی بود بر
کلاز کسی نیوید که برای مسافرت مسکو
را اختیاب کند . او از پیشتر شاگردان
کلاس ماشون و هیئتی به کوئیش و شوروی
و مسکو بود . بینیم ؟ مرآقب

ما در اینجا زندانی هستیم ؟ یعنی کی ؟ مگر

و کیم خیلی خونسرد می‌گفت :

— آنها حق دارند . رفای خود موسسه‌ای می‌باشد که مامورین اتکلیس و یا حتی

جاسوسان سیا ، پنکر کشتن من بیفتند !

— ترا کشند ؟ در مسکو ؟

— می‌باشم . خیال میکنی اتکلیس‌ها و

آمریکانیها بخواهند . خنده‌گاه

جاسوسی آنها از دوستانه آدمهارا فقط با

بول میخوردند ، نه با اینان و ایدنلوویز .

وی فقرت سکاه جاسوسی شان تیز در

هیمن بول است . همه کس نیتواند از جنده

هرار با چند میلیون دلار طلاقی چشم

بیوشد !

آیا کیم میخواست حتی مرآ که

زن او بود ، گول تزند ؟ خیال نمیکنم .

او برایست از کشندن در مسکو میترسد ،

و میستند : «خیال میکنی در رم و برلین

تصادف ساده اتوکمبل میمیرند ، و با مثلا

دریک کوهوردی از سرقله به دل خوکش

خواهی ، یاک میز برای ما رزرو میکرد ،

بطوریکه از پشت میزمان تقریباً کسی را

نمیدانید . وی از آنروز رفته بودن ،

یاک را بشناسید .

بعد نیزه همراه شنا میکند ! ولی او

در دریا غرق میشوند ، و یا

اصلاً ناگفان نایدید میشوند . همه شان

مردانهان بی احتیاطی هستند ؟ نه ؟ درین

آنها گاهی مهراه ما نیوید .

بیور ندا ! چونکه فرمان قتلشان از طرف

یاک آدمهای مرمز است . همینکه چشمان

سرگی مهراه ما نیوید . کیم متوجه تکرانی

نگاهیانی من نیوید . وی ترید :

— چی شه التئور ؟ ناراحتی ؟

چند لحظه نتوانست جواب بدهم .

وی اوچه‌جان نگاه نافش را بروی بدید .

دوخته بود و منظرسوال بود . خوب میدانستم

که کیم یک سوال را درست از این را

خودش که اینجا کیم التئور !

باباید احتیاط کیمیم ! ولی تاکی ؟

مگر من تاکی میتوانم تشنبه و بادیوارها

حرق بزم احتیاط کیمیم ! این عضو

عالیرتبه سازمان جاسوسی شوروی ، واین

شماره صد و شصت و هشتاد

از: دل تور

ترجمه: کی مرام

آغاز یک داستان تازه

جاده چنان بسرعت اتفاق افدا که نتوانستم افکارم را منظم کنم، حتی فرست ایش بیسم اتومبیلی از جاهه تاریک و فرعی بطرف میاید بیدانکردم. دریک لحظه، سیاهی هیکل اتومبیلی که چون سایه یادگیری بسته من پیش میآمد بضم خورد، قل از آنکه بفرم کار کند، پای راشم بحر کرد آمد. فشار ناگهانی با راستم روی پدال ترمز، صدای خشک کشیده شدن چرخ های اتومبیل را روی اسفلات خیابان بگوش رساند و باصدای ترمز اتومبیلی که بطریق میآمد توامش و بک صدای شدید بن فهماند که اتومبیلها بین تصادف کرد. دریک لحظه تمام این صدایهای راه با صدای خردشدن و ریختن مقداری شیشه که حتما شیشه چراغیک یا هر دو اتومبیلها بود بگوش رسید و تکان شدیدی خوردم. تصادف در شاهراههای ایتالیا، بخصوص وقیعه مشینی ناگهانی از جاهه فرعی ظاهر میشود همیشه مرگ آور و خطرناک است. یهمنی چهت دوین احسان من احسان ترس بود. ترس از آنجه پیش آمده و ترس از جان خودم. بشدت روی فرامان اتومبیل افدادم. بلا قالبه شخصی ایش که قفسه پینهام شکسته با جمجمه ام خرد شده بزای مشکل بود. اما همیشه سرمرا بلند کردم و حواسپرایه چیزیستون بدنم جمع کردم، متوجه شدم سالم هستم و چه میخاطره اندخته بود عصبانی شدم. موتور را خاوش کردم. قل از آنکه بیاده شوم و بیینم در خارج از اتومبیل چه اتفاقی افتاده نگاهی به دورین عکاس ام که معمولاً آنرا به شاسی رادیویی ششین آویزان میکردم اند اختم تابعیم و معلم شوم دوربینم صدمه ای نزدیده است. هنوز بیاده نشده بودم که مرد بلندقد و خوش قیافه ای در کسار

شیشه بغل اتومبیل ظاهر گشت بالیخند بود بناهای گفت:

- مناسم آقا . . .

بیانش کمال آرام و صیغی بود. درست مثل کسی که موقع پارک کردن به سر اتومبیل آمد ضربه خنیزده باند با خونسردی افکارهای خود را کرد. نشایشی حالت طمیث و خونسرد این مرد که حدود پاکتر و هشاد سانقی مر بلندی قفس بود و بخندی شیرین بلبداشت، چند احسان متفاوت درین بوجود آورد.

اول احسانی که زائیده علاقه ام بشغل خودم یعنی خبرنگاری بود، یا تخریج تکار عکاس دید همیشگی اش بدنبال تیتو و قاعع جالب بیرون. قیافه و حالت این مرد و اندام موزون و عوقدش بقدری جالب بود که بیل نیومن عکسی از او بگیرم و اما احسان دیگر، عصباتیت بود. عصباتیت شدید از تصادفی که این مرد بوجود آورد و ممکن بود جانهای فربانی کند و خونسردی که برای افکارهای تلاطف نشان میداد.

من یعنی داشتم اتومبیل خارت دیدم، این خارت بدون تردید ناچیز نبود، اما این مرد خوش قیافه بالیخند مطمئن گونی احلا مسلمه برایش فاقدهاییت بود.

سکوت و بیت زدگی من آن مردا در موته بحر آورد:

- مناسم آقا . . . و اغا مناسم. من خیلی عجله داشتم، هنوز هم

آنقدر عجله ام که تاچارم بدون معطلي حرکت کنم. به اتومبیل شما خارت وارد آوردم. میدانم تقسیر بود. مناسم ولی هر قدر خرج تعییر ماشین شما میشود بالا فاصله تقدیم میکنم.

همانطور که حرف بیزد، دست راست را در جیب پشت شوارش فرو کرد و کف بربوش را ببریون آورد و آنرا باز کرد. مرد کمالاً موقر و بیهوده بنظر میرسید. بالین حرفها و حرکش هر اکامه لا خلخ سلاح کرد. نتاج در حالیکه سعی میکرد منه در مقابل این ایتالیائی جشنمن

شکوه عشق...

و این داستان جدیدی است
داستانی پرشکوه
با عشقهای پاک و پرشکوه که فداکاری و
جانبازی جلوه‌گاه آنهاست
و عشقهای ریاکارانه و هوس آسودگه
آرزوهای شیرین را مدفون می‌سازند
داستانی اسرار آمیز و بوکتش که خواننده
را همراه قهرمانان تا آخرین کلام پیش می‌سورد.
داستانی که عشقهایش «خواهرم صوفی»
و رازهایش، «بکش اگر مرا دوست
داری» را بیاد می‌آورد.

من از اینهمه اصرار او برای اینکه شخصاً خشارت را پیراذ دواینکه نسخه‌های ناشی از شغل در آن لحظه شریداً تحریک شده بود بهمین دلیل

اطیبان جواب دادم:
— نه، نه، من بیول قبول نمی‌کنم. ترجیح میدهم به حساب یمه شما اتومبیل را غیرکنم. تصادفی اتفاق افتاده. شایان‌دیاز جیتان خشارت پیراذ بید نگاهی من اداخت. نگاهی که نتوانست تشخیص بدhem دوستانه است و یا پراضطراب. لیکن همیشگی از کتاب لیهای باحالش محو شد و بالاچله سعی نگاهش ناراحتی و تنویش میدیدم. دست مر ادرست گرفت از طاهیجان فشارداد و گفت — من بیکوش از هم دریک شماره از شماره، بیول را ازمن قبول کید و اجازه دهد. اما اضافه کنم دریک موقعت استثنای و ناراحت کننده‌ای قرار دارد. اگر بیول را ازمن قبول نمی‌کند و افعاً از شما منشک می‌شوم.
— آخر چرا؟ . . .

قبل از اینکه آنمرد حرفی پرند صدایی از بیش رش ریش رسانید:
— آقایان، خوشنود بایشد . . . من به پاسگاه پیس تلقن کردم، الان کارشناس راهنمای می‌ایم.
ناتنی که این حرفرزاد، یک مرد ایتالیائی کوتاه‌قدم بود. از آن قماش ایتالیائی که دره رکاری دخالت و اظهار نظر می‌کند. از آن ایتالیائی های قبول . . .
عدار گفتن جمله‌اش دور اتومبیل چرخی زد. درحالیکه دستیاش را بلند کرده بود با لهجه غلیظ ایتالیائی گفت:
— اووه . . . بین جی شده . . .

بقیه در صفحه ۵۷

خونرسدی خودم را حفظ کنم جواب دادم:

— چرا خشارت بدهید. مگر اتومبیل شما بیمه نیست؟
— البته که بیمه‌است. اما همانطور که عرض گردم عجله دارم و نمیتوانم برای انجام نظریهای مستلزم بیانم.
از داخل کیش چند اسکناس درشت بیرون کشید و سعی میکرد بازور آنبارا درست من گذاشت.
— بفرمانید. بگیرید. باید کافی باشد. اتومبیل شما خشارت زیادی نداشته. یاک گلگلیر آن صدمه دیده و نکی از چراغهای جلو خردشده.
طواری خود میزد مثل اینکه دریک شاهراه خلوت و دور افتاده نزدیک شهر شده‌ایم. اصلاً اینکارهای اتگار که دریک شاهراه خلوت و دور افتاده نزدیک شهر رم تصادف کرده‌ایم. ادب و هنارت و فقار این مرد مر اکاملاً تسلیم کرد. بعلاوه با بزرگشی خسارتم اتومبیل مرای برد ادخت و حتی میتوانسته احسان کنم خیلی بیشتر از صدمه‌ای که به اتومبیل من وارد شده بود.

دل میخواست من هم مقابلاً گاشتن شان بدhem و از گرفتن بسول صرف نظر کنم. اما این مرد که معلوم بود با تمام خونرسدیش عجله‌دارد بمن فرصت فکر کردن و حرف زدن نمی‌داند. بیولهای ایزور درست من گذاشت و اضافه کرد:

— خوشبختانه اتومبیل شما مدل فراوان و ساخته شده است. لوازم یدکی و تعییر آن در نام فروشگاهها و تعییر گاههای رم فراهم است. من در حالیکه میخواستم بیول را مأمور گردانم آنچه :

— احتیاجی بیول نیست. من میتوانم اتومبیل را تعییر کنم و صورت حساب آنرا برای بیمه شما پذیرم.

— نه، نه، اهمیتی ندارد. مهم نیست. خواهش میکنم قبول کنید. من شخصاً اینطور راضی تر هستم.

بزور اکثشهای مرای روی اسکناهای می‌بست.

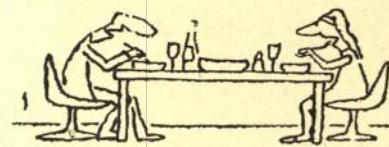
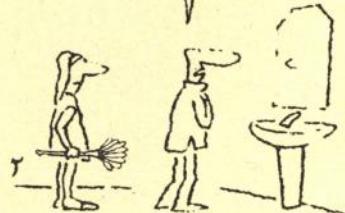
— خواهش میکنم قبول بفرمانید.

شوخي

شوهـر نق .. نق .. نق .. نقو !

(مامان بهتر از تو پیراهن اطـو میزد !)

مامان بهتر از تو غذا مـی بخت !

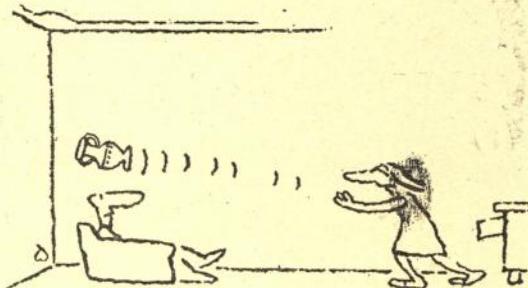
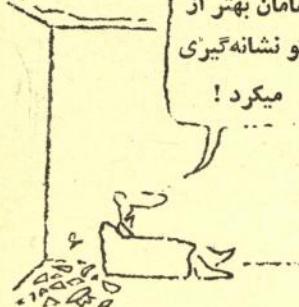


مامان مرتبـتـر
از تو بود !

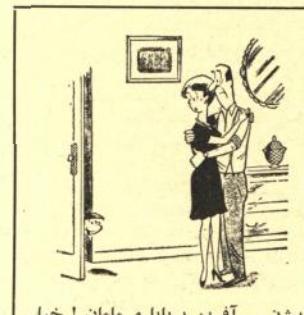
مامان بـیـشـتـرـ از تو
قـنـاعـتـ دـاشـتـ !



مامان بهتر از
تو نـشـانـهـ گـیـرـیـ
مـیـکـردـ !



بدون شـرـ



بـیـزـنـ - آـفـینـ بـرـیـاـبـاـ وـ مـامـانـ ! خـیـلـیـ
وقـتـ اـسـتـ 4ـهـ منـ یـاـكـ بـرـادرـ مـیـخـوـامـ !



برـخـورـدـ عـاشـقـانـهـ سـرـچـهـارـ رـاهـ

گل سرخ و شمشیر



از خانم: ساندرا پاربری
توجه: احمد مرعشی
قسمت بیست و هشتم

خلاصه شماره‌های گذشته:

پدرشان را میدهدو کارولین برای نجات پدرش با کمیس تیبو قرار ماقنات میکند. کارولین دختر ماجراجو و هیجده ساله کدت در آخرین ملاقات امیر امیریس روزگرفن میرود و اورا برای نجات پدرش نزد فوشه واسطه لحظات رفاقت خارج میشود. یک آب نبات فروش کاغذی با او میگذرد و قیمت از مامون خارج میشود. بعد کارولین در نمازخانه قبر با پدرش که زنان ارتضی نایاب شده بود و در چهارده روز جنگ دوش میدادند. پسرها شمشیر زده روز مردو میشود. کت پدرشان را میدهدو کارولین برای نجات پدرش قرار میگیرد. عصر آنروز کارولین از واد نسب پداخیل زدن رفت و پدرش را نجات داد. و بعد مصمم گرفت خودرا در جزیره الب به نایاب شون پرساند. در روز کنیتی میگردند و با خود حمله نزدان دریانی را میگرفت و درین میان کارولین باردوگاه نایاب شون میروند و در آنجا با حد نامزدش آلبرت جواهرات مادرش را با میمادند. ویست میکند وقتی مرد اورا در پرجم جنگ از نایاب شون بیرون میگردند و با خاک سپاهانند. سپس کارولین باردوگاه نایاب شون میروند و در آنجا با خواص میآید و از حال میروند. اورا پس از میگردند و راهب ناشایی اورا نجات میدادند و کارولین همراه پدرش پیارش را اولین فرش بدیدند. پیاپی اورا با خود بجزیره‌ای متزکر برد. نیزی دریانی نایاب شون به الی بردند. رمال نایاب شون از کارولین استقبال کرد و دزدان دریانی اورا با خود میگردند و از آنجا فرار کردند. پس کارولین را میگردند و راهب نیمه شب نایاب شون باتلاق خوابش میروند. بعد به پیشنهاد پسر نایاب شون الب را ترک کرد. بجه را مزدی و ولی در ایالاتیا بجنگ عوامل نزی افتاد. بعد فرار کرد و در نایاب شون پیاخت از پاریس خارج میشود. داد مازگشت فیلیپ بکارولین خبر تو خود.

۱
کارولین راهی را که از دل صخره‌ها میگذشت در پیش داشت. باتو هم بیصدان چون حیوانی سعی سایه‌سایه‌اش میرفت. کارولین آخرین ارتعاشات صدای طبل و ابراز احساسات نمایش‌چیان را در گوش داشت. تمام اهمالی (آرکی - سور - اوب) روی چمن بیرون شهر یعنی آنجاییکه سیر گذاش را برپا کرده بود جمع شده بودند.

در دل گفت:

- حتماً کسی است ولا امشب از پول پر ویمان خواهد شد، زیرا با وجود خرابی‌هایی که جنگ بیار آورده اهالی اینحدود دست‌و دل بازیان را فراوش نکرده‌اند.

حالاً دیگر از دورست انبوه درختان سپیدار که در طول چند صد متر روی برکه پر از قرق‌آلا سایه انداده بودند بیدا شد. کارولین در اینجا بهمه‌چیز آشنا بود. هرستگ، هر بوته و هر خرم راه را میشناخت. اینجا یهت دوره کودکی‌اش بود.

چیزی نمیگذشت که جیمه شالی دیوار روزگاری پیدا نمیشد....

بیحروف پیش میرفت. باتو شیه سایه‌ای تعقیب میکرد. تا ده دقیقه جلو دروازه پرگز قصر روزگاری پیدا شد. و قیمتی اینجا در اینجا بود و پرواز میکرد، نمای

کاشته شده بود راه میرفت انگار بر در آورده بود و پرواز میکرد، نمای دروازه قصر تیره و میهم برا ایش قفل‌گشود. هیاهوی بگوش رسید. چند نفری هماندادند، و قیمتی از روی چمنی که در طول دیوار پر از اورده بود و پرواز شدند.

کارولین برق آسا خودش را به سایه درختان بلند، اسفندان کشید. دروازه عرض و سرین باز شد. عدای سوار هنگی غرق در شل هائی تیره از حیاط قصر بیرون تاختند. و قیمتی کارولین از لای در فرعی تو خرد خوشحالی و ترس را نیکجا در خود احسان کرد ...

* * *
صادی سه اسیان داشت از فضا محو میشد، کارولین که از لای در فرعی تو خردید بود حیاط وسیع و دور را مقابله دید. از توی تارکی هیکل قصر قابل تشخیص بود. روی پلهای سرسرای قصر شمع‌هایی که از فانوس‌های شیشه‌ای روش بودند نوری ملایم به افمیر اکنند. روزگاری پیشگاهه شده بر لنافی از عنقه‌ها در چشم او به قسمی افسانه‌ای بدل شده بود. کارولین افسون آن لحظه شد. بست در روش مردی ایستاده بود و انگار به شب گوش داشت. نجوه سر کمی به یقین نگهداشتند.

۲
نجوه دست چب به کمر بند، بندگردش کارولین شروع بدویدن گرد. زمین را دیگر زیر پاهایش احساس نمود. از روی پلهای ورودی خانه تقریباً ریواز گرد. دید که چگونه در چشم‌های فیلیپ عالم آشناست بیدا شد، و آنوقت بود که کارولین خودش را به آتش بادرد انداده و سر بر سینه‌اش گذاشت. شنید که چگونه فیلیپ امش را بربان آورد، احسان کرد که چگونه او با دستش بوهاش را نوازش داد و اونکی پیراهن سفید و زیر آن گرمی قلبش را احسان کرد. کارولین حرفي برای گفتگون نداشت فقط اثناک برای ریختن داشت ... فیلیپ اورا که هرچه میکرد در بغل فشرد. نمیدانست براو چها گذشته بود؛ اما احسان میکرد هرچه گذشته بود، بسیار وحشتناک بود. آهسته گفت:

- بین، حالا دیگر همه‌چیز خوب و رویه است. کارولین اندک‌اندک آرام شد، اشکایش بند آمدند. از فیلیپ جدا شد، قسم به سرس گذاشت. دور تادور، روی دبورها شمعدان روش بود. سرس را سویی، اشاع از گرمی و بوی شمع بود. نه، خواب نمی‌بود. اور خانه بود. او در روزگاری بود.

دری که به آشیزخانه مر بوط میشد بازد و زنی کوتوله و گرد و قامبه قدم به سرس اگذشت. کارولین در حالیکه ذوق‌دهنده بود دادمیزد: - ماریان! مر! نمی‌شناسن ماریان! بطری او دید. مستخدمه خانه سر جایش خشکشند، عدقت به او که انگار یک شیخ بود خیره ماند. و داد زد: - خدای من، کتن! این شناید؟ اصلاً شمارا نشناخت. بعد دست کارولین را گرفت و افروز: - شما زنده‌اید! باور کردنی نیست! ما همه امیدهایمان را از دست داده بودیم ...

چنانکه گوئی هنوز نمیتوانت حقیقت را بخودش بقولاند. دور کارولین طوف کرد و گفت: - خدای من، کتن! این لیاهای باره‌جیست که بوشیده‌اید. من اگر از دور شما را میدیدم حتیاً سگه‌ها را بظرفان کشی میدادم. دستهایش را بیهم مالید و ادامه داد:

طفاً ورق بنید

- خدا را صدھار مرتبه شکر . اگر آقای گفت بفهمد حتما از فرط خوشحالی جالش خوب میشود ... غفلتاً حرف را برد . زیرا با تو را که در آستانه در مانده بود گفت : کارد . کارولین که مسیر نگاه ماریان را تعقیب کرده بود ، با لبخندی به سیاهپوست برای تو آمدن اشاره کرد و گفت :

- آمش با تو است . نوکرم است .

کنند . کارولین گفت :

- اول غذائی برایش حاضر کن . ما هردو از اسال قضیی درآمده ایم .

ماریان بعلت تایید سرتکان داد و گفت :

- هدوف نیتان را سیر می کنم . برای شما هم کتنس ، فوری حمام را حاضر و بخاری اتاقتان را روشن می کنم . اووه ، کتنس . نمیدانید جایتان اینجا چند رخالی بود . خوشحالم که آمدید

* * *

فیلیپ در اتاق غذاخوری را پشت سرش بست . دست روی شانه های کارولین گذاشت و گفت :

- به روزامو خوش آمدی .

و بعد نگاهش را که مالاگال از گرمی و محبت بود بروی خواهش دوخت و گفت :

- ذرهای عوض نشده ای . هنوز غافلگیر کردن اشخاص را دوست داری . این نوکر جیس همراه آورده ای ؟ اگر یاک کالسکه طلام هم از پشت سر برداز تعجب نخواهم کرد .

و جیب این بود که تازه حالا ، از میان طوفان احساسات کارولین ، خوشحالی سر بلند کرد . این خوشحالی نظری که تازه گرفته باشد ، و بعد بزرگ و فراوان شود ، چکوچ و ضعیف بود .

با ژستی تقریباً جالب به میز بلوط بلند و باریک قرار گرفته وسط اتاق که ظاهر اندکی بیشتر شود ...

- بطریکه چو بخاری دواری خودش را توی صندلی انداخت . کشش را کند و پیهایش را بطرافتاش دراز کرد . فیلیپ که دستهایش را به دسته کنده کاری شده بود صندلی تکیداده بود و از بالای سراو به آتش خیره مانده بود گفت :

- آمش با خواهش بیشتر شود ...

کارولین جلو بخاری دواری خودش را توی صندلی انداخت .

دستهای زمش را کند و پیهایش را بطرافتاش دراز کرد . فیلیپ که دستهایش را به دسته کنده کاری شده بود صندلی تکیداده بود و از بالای سراو

...

- جدا بخاطرت نگران بودیم . ناپلتون بمحض اینکه قدمش پیاریس رسید فوری قاصدی نزد پدر فرستاد . خیال میکرد ما از تو خبر داریم .

لحظه ای فقط صدای حرق و حرق و چکوچ هیزم های جنگلی در اتاق پیشید و آنوقت کارولین برای اینکه از سوال او بیشتر دقت باشد گفت :

- نه ، حالا ، فیلیپ ، حالا حوصله حرق زدن ندارم . شاید بتر ...

- معذرت میخواهم ... قصدم کنجکاوی نبود ...

کارولین با نگاهی از او تکر کرد و بعد بقیافه اش بیشتر دقیق شد . فیلیپ از آن شب یکسال پیش ، یعنی شی که تیبو کشته شد او و به اتکلیس فرار کرد یکدین فرق کرده بود . یاک مرد شده بود . از گفتار و کردارش ارامش ، اعتماد نفس و قدرت میبارید .

- توکی از اتلستان بر گشته ؟

- شش هفته پیش .

- به پیاریس هم سری زدی ؟

- نه .

فیلیپ جلو بخاری رفت . به دسته مرمر بخاری تکیه داد و نگاهش را به دور دوخت و گفت :

- یکسره به روزامو آدم و قصد دارم همینجا بیانم .

انگار داشت با خودش حرف میزد :

- من به اینجا ، به این خانه و سر زمین تعاقد دارم . این حقیقت را

تازه حالا فرمیده ام . برای من اینجا یکالم کار ریخته است ...

کارولین گونی دشیله بود . او فقط خوبی و لطفی را کادر گفتار

فیلیپ نهفته بود حس کرده بود . گفت :

- فیلیپ ، اگر بدر انحرف را از دهانت بشنود حتما از خوشحالی

در بوسټ نمی کنجد . تو باید با او آشنا کنی . راستی خبری از او داری لا

حالا دیگر لاید بادمش گردو می شکند . امیر اطور دوباره پیاریس بر گشته .

همچیز همانطور روپراه شده که او آزرسویش را میکرده ...

فیلیپ جوابی نداد . سکوت شد همچنان بهدل کارولین راه داد .

برسید :

- فیلیپ ، اتفاقی برای بدر اتفاده ؟

فیلیپ در حالیکه سعی میکرد شانه ای زیر بار جواب خالی کند

۵

جواب داد :

- صلاح در این بود ، اینجا می آمد . ولی کارولین به او مجال نداد :

- حرف بزن فیلیپ . بگوچ شده ؟ چیزی را از من بینان میکنی ؟ نه چیزی را پنهان نمی کنم . همینقدر بدان که حاشش هیچ خوش نیست .

کارولین برسید :

- آیا عوارض ناشی از پیری است ؟ فیلیپ شانههاش را بالا انداخت :

- هیچکس تشخیص نداده اوراچاهمیشود . خودش هم میل ندارد ریخت کرده ای بینند . بیریوز امیر اطور دکتر (فورو) را به عیادتش فرستاد . اما حتی او را هم به اتفاق راه نداد ...

* * *

کارولین لحظاتی سرش را عقب انداخته بود و بحرفيای فیلیپ فکر میکرد . فورو بیریوز بمقابلات پدرش رفته بود ؟ خوب ، فیلیپ از چهار بسرعت این خبر را دریافت کرده بود ؟ ناگهان بیان سوارانی افتاد که وقتی می آمد ، داشتند قصر را ترک می گفتند ...

* * *

بلند شد بطرف الای میز گفت :

* * *

- ولی از حق نگذریم بیکهای بادیانی داری دار :

* * *

و خواهر من هم چشمهاش تیزبین . من از پاریس میمان داشتم . کمی قبل از اینکه تو سر بریس رفتد . فیلیپ هنگام بنظر نمیرسید ، اما انتکار چیزی را از او پنهان میداشت . هردو به میز خیره مانده بودند . میزبرای هفت نفر چیده شده بود ، میز بر بود از بطری شراب های خالی ، جام های نصفه ، و دستمال سفره های میجاله شده . کارولین باشare به میز گفت :

* * *

- یاک میدان چنگ حسای است ...

* * *

- این تنها حسی است که من به آن احترام می گذارم .

ناگران یاک قوطی گرد و طالانی ، گزاردهستال سفره ای توجه کارولین را جلب نمود . آن را برداشت درش را بالا زد . براز آب ببات های بنش رنگ بود . چادر داخلی قوطی بیهایی گراف میساناکاری شده بود . کارولین آب بات هارا کارا زد و ناگهان یکه خورد ، تهقیقی را جواهراتی ریز یک آرم ساخته بودن :

۶

آرم یاک مجسمه ابوالهول .

کارولین بدون منظور در قوطی را باز کرده بود . اما حالا یکه در بازشده بود ، او به ابوالهول خیره مانده بود . ابوالهول ! این آرم را قیلا کجا دیده بود ؟

* * *

با اشاره به قوطی گفت :

* * *

- یکی از رفقات باید خیلی فراموشکار باشد ...

* * *

فیلیپ لحظه ای تردید بخخر داد و بعد گفت :

* * *

- تو حقی این دوست فراموشکار را می شناسی . او دولت باور است .

* * *

اینطرفها بشکار آمده بود ، دشنا سری هم بهمن میخواست در آن لحظه کسی مواظبش باشد . توجیش را بروی قوطی متبر کرد . ابوالهول ؟ نه ، این باور نبود . ولی فلا جنین آرمهی را کجا دیده بود ؟ هرچه بمعزش فشار

* * *

می آورد بیادش نمی اتفاد . سر بلند کرد و گفت :

* * *

- وقی بیاریس بر گرد ، خودم قوطی را میبرم و بدوك میدهم .

* * *

- تو میخواهی بیاریس بر گرد ؟

* * *

- بله ، میخواهیم بیاریس بر گرد . من باید بدر و فیلیپ جلو رفت ، دستیاش را روی شانه های خواهرش قرار داد

* * *

و افروز :

* * *

- تو خیلی ماجراجو ، بلندبرواز و سرکشی . بالاخره روزی یکنفر

* * *

پیدا شده که راه را . خیلی مایل به دامن این شخص چه کسی است .

* * *

- این دو کلمه را باكمال سکری ادا کرد ، ولی همه آنچیز هایی که او در آن ساعت احساس میکرد ، در همین دو کلمه نهفته بود : اعتماد بنفس ،

جوانی ، زیبائی ، و یاک زندگی کامل پیش روداشتن ...

* * *

۷

عینا مثل دوره بچگی اش بود. ماریان حیام را حاضر کرد و آنقدر لکن گن آب گرم در وان ریخت تا زیر گلوبی کارولین را کنی لطیف و خوش بو شاند. بعد بکمال یک صابون گیاهی که خودش از روی راک نسخه قبیلی در خانه نهیمه میکرد، موها و تش را شست. آب کشی کرد. حوالهای قلا گرم شده دوستش بیجید، موهاش را خشک کرد و بروش کشید. چند دقیقه بعد هنگامیکه کارولین در پیراهن ابریشمی بلند مخصوص منزل که شام را حاضر و آماده دید. شام عبارت بود از: سوب - ماهی فرل آلا - دله گوشت شکار - و کرم کارامل.

کارولین دیگر معلق نشد.

* * *

شعه ها تاته سخنه بودند. وی آتش بخاری هنوز مختصر روشنائی به اتفاق میبردند. دیوارها، نایلوها، آئینه، تختخواب سایبان دار، میوه همه در آن تاریک و روشن، غرق در سایه های لبریز انفعی زندگی مرموzedند. حالا دیگر دونفری حرثشان میآمد. فیلیپ از سایی که اندگاستان گذرانده بود تعزف کرد. هر طور که عشقش کشیده بود، زندگی کرد و بود. ضمن تحسیل، با شاعران، هنرمندان آشنا شده و در عین حال بخشه داشت برای «روزامو» لک زده بود. چندین بار عاقش شده، و چندین بار از عشق سرخورده بود و سر احجام افروز: من به رویا های خیات نکردم، ولی خیال باشی ها را جا گذاشتم و برگشتم.

زبان کارولین نیز به تعریف بازدشت، و او حالی داشت که اندگار باهر کلمه ای که میگفت باری از دوش برداشته میشد. فیلیپ نگاهیش را به صورت خواهش دوخته بود، زیرا حالت قیافه اش بیش از زبانش گویا بود. او هرچه راهم که کارولین بیکوت برگذار میکرد، در آن قیافه میخواست. روز بعد نیز مثل شب پیش به آنها خوش گذشت. بعد از صحبت، کارولین و فیلیپ سواره بیرون تاختند و از زبانی های آن روز گرم ماه مه لذت برداشتند. مدنی در محاکمه قصر پرسه زدن و چون شب فرا رسید در اطراف نشسته ای که فیلیپ برای تعزف در ساختمان قست طعمه حرق شده کشیده بود تبدیل نظر کردند. در این میان ماریان مرتب از اتفاق خیاطی می آمد و کارولین را برای پرولیس با خودش میبرد. او شب پیش به کارولین گفته بود:

۸

- در غیبت شما مد بکلی عوض شده است و تیاسه ایان دیگر قابل پوشیدن نیستند. دامن ها بلندتر شده اند، و پایپیون روی سینه ها بالاتر بریده است. فردا خیاط را خیر می کنم تا براتان موقتا چندست لباس بدوزد. کارولین وقتی همراه ماریان برای برو میرفت حواس سرخ نبود. او دائم به پاریس فکر میکرد و افکارش را در اطراف پدرش و مردی که دوست داشت پرواز میداد. روزامو فقط سه روز توانست اورا پای بند خود کند. صبح روز چهارم کالسکه ای چیار اسپهمنین «لامت» گلخوش و شیشی، آزم خاونادگی کنت روم آلری، از قصر حرکت کرد و اورا با خود بسوی پاریس و یک سلسله امیدها و ماجراهای تازه برد.

* * *

شب بود که کالسکه چهار اسپهمنین شهر پاریس رسید. کارولین که به پنجه کالسکه تکیه داده بود، از نشایار مردی که لباس چش بپوشیده بودند سر نمیشد. بطوریکه در منزه نگاه قبليه فهمیده بود، آن روز، اول ژوئن ۱۸۱۰ و روز معروف به (ماه فلد) بود.

«توضیح مترجم: جشن مای فلد که زبان ایالات (کامپوس ملبوس) نام دارد یکی از سال ۱۷۷۵ بعداز میلاد بعنایت پیروزی بزرگی که ماه مه در یکی از جنگ های تصیشان شد برگزار می کند. این جشن ایندی در ماه مارس برگذار میشد و به مارس فاصله هم معروف بود، اما بعدها قرار شد در حد فاصل ماههای زومن و اوتو برگزار گردد.»

متینگی که ظهرگاه روی چن های بین مردمه نظام ورودخانه سی بری شده بود، با شلیک چند تیر نوب باخته امیر اطهور بایان رسیده بود، اما هنوز شهر از جامه چشم اندیمه بود. بدنبال آن روز بی ابر، شیروشو و هیجان ایگزیکمچون شراب درخون نفوذ میکرد، وی خماری متی می آورد فرارسیده بود. وقی کالسکه به بولوار سن مارتین پیچید به کارولین چنان احساسی دست داد که اندگار داشت بدیک سالن سر قص میرفت. خانه ها، کاخ ها، کیلساها، تئاترها چراغانی شده بودند. شاخه های در قان، قانه های گل و پرچم ها پیچره ها را زینت داده بودند. از هر گوشه نوای موسیقی بگوش میرسد و توی میدان ها مردم در حال دست افشاری و یا گوکی بودند. کارولین در دل گفت:

- یکمال پیش من همین راه را در لباس قرآنی پشت سر تزار روسيه

۹

یمودم. ولی بنظر میاید که از آنوقت تا حالا نیکمال بلکه یک ابدیت گذشته است.

بیاد آورد، در عرض آن یکمال، ساعتی آمده بودند که او در اثنای آن ساعات امید هرگونه تجدید دیدار با پاریس را نگور سیرده بود. ولی حالا نسبت به هیچیک از آن ساعات کینه ای نداشت و از آمدنشان نام نبود. وقی سر بلند میکرد، پنجه ها و خیابانها را که چون دکورهای صحنه تئاتر تئاتری و زود گلار بودند میگردید. همه خاطرات گذشت، حتی وحشتاک تئاتر بنظرش بیرون ارزشی نداشتند.

کالسکه بعیدان وسیع جلو ابر رسید. روی پله های ورودی اپرا مشعل های قیمتی، بارو شناسی شان پلاکات هایی را که دو طرف چسانده شده بودند، خوانا کرده بودند. کارولین فقط یک کلمه را تشخیص داد: امیر اطهور. به کالسکه چیز دستور توفیرداد. اسها استادند. باش از بیش کالسکه پانین بود. در را گلود کارولین مانعی آبی طاووسی رنگ از اپرای شق، روی دویس سفری اش که بر تک شراب قرمز (بور گوند) بود پوشید. امیر اطهور! در اوپرا! پدرش میباشد مختصر تا خیر و روشن را نادیده می گرفت.....

کارولین خرامان خرامان از پله های مرمر بالا رفت. سیاپوست غول پیکر در جلفه نقش پرگل نقره دوزی داشت، با چند قلم فاصله بیشتر سر او قدم بر میداشت. متصدیان لژه های مخصوص وقتی چشان با آنها افتاد حیرت زده بتماشا ایستادند. چندن از افراد گاره محقق امیر اطهور که جلو از سلطنتی روی چهار یاره نشسته بودند بقدیم محتواش آنان گشتند که تا بی خود آمدند، کارولین از لای در باریزارتگی تو خیریده بود. اول وارد اتاق ماقبل شد. یک بردۀ بخلمن دویل این اتفاق را از اثر مخصوص جدا میگردید. از ورای پرده ضخیم نوای موسیقی بگوش میرسید. کارولین پرده را کم کنار زد. با همان اولین نگاه معاونش را بیدا کرد. امیر اطهور تکیه داده به پشتی صندلی سرش را روی بازوی چپ گذاشته بود. رنگش بزیده و قیافه اش بدون حضور دهن نظر میرسید. در این لحظه اتفاقی افتاد. دو نفر از محافظین امیر اطهور که پیش سر

۱۰

کارولین بداخل دویله بودند خواستند بزور اورا از لر سلطنتی بیرون بکشند. اما چون مقاومت بخراج داد همه می ای برخاست و همین هیمه توجه امیر اطهور را جلب کرد. ایندا به پشت سرش نگریست و آتوفت بای میلی بلند شد و بکنیجاري که در برویش ادامه داشت خبره ماند.

شناختن کارولین بلطفه بیشتر طول نکشید. اولین نگاه آشناش بقدیم پانفوذ بود که اندگار داشت دین کارولین را سروخ میگرد. بظوری غیر منتظره قیافه اش جان گرفت. دو قدره بیش دویل، او را بغل زد و نهیمی کلماتی محبت آمیز زمزمه کرد....

کارولین فقط به طینن صدای او گوش سیرد و احساس کرد تمام روزهای شوم گذشته باین یک لحظه می ازدیدند. آری مدتها دوری نتوانسته بودند بر ارگان آن شمع سورانگیز خلی وارد آورند.

امیر اطهور آهسته پرسید:

- راستی راستی خودتی؟

کارولین فقط سر پانین انداخت.

- از کجا می آیی؟

کارولین یک حباب داد:

- از روزامو....

طوری او را نگاه کرد که اندگار گفته اش را باور نکرده بود. از روزامو؟ چند وقت آنچا بودی؟ اگر بدانی چقدر بخطاطن نگران بودم. چرا اینهمه مدت مرزا بی خیر گذاشتی؟

کلامش در آکورد تند اخیر برنامه معرف دند و بدنبال از نفس اتفاق دن ارکستر ابراز احساسات شدیدی شروع گردید. چراغها روش شدند. جمعیت برای دیدن امیر اطهور دم گرفت. نایلوون کارولین را لو کرد و گفت:

- معذرت میخواهم. جبورم خودم را نشان بدهم.

معذوقه اش را جا گذاشت و طرف نزد تیرفت. هله له شادی جمعیت اوپرا را بر زده درآورد. امیر اطهور دستش را بلند کرد و بخطاطن ابراز احساسات جمعیت شکر کرد. اتفاق ماقبل از آجودانها و افاده گاره محافظت پرده دهد. آنان کارولین را بزور کنار زدند و امیر اطهور را که در حال ترک کردند لر بود در میان گرفتند. کارولین متحیر و دمغ شده بر جای ماند. ناتوانتر

زنان بزرگ جهان را بشناسید.

«آیریس ماردوچ»



زنی فیلسوف،

نویسنده و

استاد دانشگاه

این نویسنده، از آرگفتاری‌های خاص انسان زمان ما سخن می‌گوید و تابحال مقاماتی بس بزرگ را احراز کرده است

پس چرا حرف نمیزند، چرا نمیگویند بازی از جا نمیگردند که جا نمیگردند؟ آیریس، پس آنکه حتی یک لحظه از این کچاندیشی و ملامت بیوهه آزرده شود، پس آنکه سرش را از روی کتاب بردارد، جواب داد:

— من عروس وجود خودم هستم مادر، من با خودم ازدواج کردم، با اشتیاق و داشت خودم، و آن ازدواجی که هدف تکمیل خانواده است، هنوز برای من زود است، مادر.

آیریس مردوچ، چنان پیوندی میان خودمردم احسان میگرد و تا آن حد وجود این پیوند میان تویسته و مردم معتقد بوده که در بینی تویسته میگوید:

— دستان، تصوری از وضع مردم است. دستانی که ارزش داشته باشد، از رفتار و روابط مردم نسبت بیکدیگر و ارزش آنها حرف نمیزند.

و جای دیگر میتویسد:

— آنچه دانستش برای یک تویسته لازم است، اینست که «فرد» در اختناع، گرانهای و وجوهی بی‌مانند ویگانه است. آن حرفها، از تختن کتاب است. کتابی که پیش از همه داستانهاش، درباره زان‌بیل سارتر فیلسوف و نمایش‌نامه نویس بزرگ فرانسوی برشته تحریر درآمد.

زنده‌گی او

آیریس مردوچ، دریازدهم روئین سال ۱۹۱۹ از پدری انگلیسی و مادری ایرلندی، در «دوبلین» ایسلاند چشم پیچان گشود. تحصیلات را در دانشگاه اکسفورد بیان رساند و بدنیافت عالیترین درجات دانشگاهی نائل شد.

در اوخر چند جهانی دوم، پس از دوسال (۱۹۴۲-۱۹۴۴) بر مقام معاونت خزانه‌داری ایسلاند رسید و طبقه گرد. پس از چنگ، دوسال در لندن، بلزیک و سرتالیا، بعنوان عنوان‌کمپرسیون رسیدگی به سائل ناشی از چنگ سازمان ملل متحد مشغول بکار شد.

وقتی وظیفه‌اش را درین مقام بیان رساند و بوشنش باز شد، بستانی فلسفه در کالج بین‌نهاد و کمبریج بود و نیز کمکی شایان به تثبیت ارزش مقام زن در جامعه.

از سال ۱۹۴۸، بستانی فلسفه دانشگاه آکسفورد گزارش داد و در همین دوران بود که دانشگاه کمبریج، در سال ۱۹۵۳ کتاب اول اور درباره زان‌بیل سارتر، در سری کتابهای «تحقیق درباره ادبیات و فکر اروپا» منتشر گرد.

اشتار این کتاب از طرف دانشگاه کمبریج، دلیل برآهیت و اعتبار فراوان آن بود و مستقیدان این رشته جهان تحسیش کردند که برای خود او هم غیرقابل تصویر بود. نخستین سخنوار این «دردام» در تابستان سال ۱۹۵۴ منتشر شد، این کتاب بقیه در صفحه ۶۷

در دوران دیستان و بعد دیرستان، حتی دوستان و همسلان او هم نمیتوانست وجود متنی بپردازد و گوشه‌ای پس از کرده است که به بعض انتشار نایاب میشود و هشتمی که تندیها میشوند «ماردوچ» قصد سخنرانی دارد، برای شنیدن حرفهایش سروoust میشکند

درخانه هم، همه اعماق خانواده، اورا و صله‌ناجور و جوجه‌فیلسوف میدانستند، زیرا هدایت سرش در کتاب پویانمایی‌اش میخواهد وکی میگرد.

شاید در آن زمان، دوستان و اعماق خانواده او، تصورش راهم نمیگردند که این نهال، چنین ناگهانی بارور شود و در ردیف زنان نامدار جهان قرار گیرد، اما «مردوچ»، قضاؤ طرافیان مطحی و لذت‌طلب خوب را به معنی اندکاست و همچنان خسکی ناپذیر و منشاق، به پیروزش اندیشه‌های پلند و دوق سرشار خود پیرداخت. روزی یکی از خویشاوندان مردوچ با پسرش بخواستگاری اورفت، در حالی که اینکوئه خواستگاری‌ها ازدواج‌های ناشی از آن، دیگر در جامعه ایسلاند مردود شده بود، باز هم خانواده‌های قدیمی بدان پابند بودند.

جوانی که قرار بود با «آیریس» ازدواج کند، از مدتها پیش اورا دیده بود و سخت یا و دلباخته بود، اما محترم که طرف دیگر قضیه بود، به از این دلباختگی یکظرفه چیزی میدانست و نه احساس نسبت بان جوان داشت.

مادر مردوچ، که هم آن جوان را می‌پسندید وهم خانواده‌ش را، از آمدن اقوام خوش‌حرسند شد و دوق زمانه از خوش‌خواست که باین ازدواج تن دردهد، اما آیریس چنان‌که گوئی نه مادرش را در کنار خود می‌پسند وهم بسکان اورا، هچنان‌که سرش در کتاب بود جواب داد:

— متناسب، من خیلی وقت است که ازدواج کردم.

درحالی که اقوام او با حیرت نگاهش میکردند، مادرش که در حق دخترش بسیار شده بود، خشکین و خجلت زده گفت: «چلواری میکنم است. پس شرافت خانوادگی کجا رفته، تو چطور جرئت کردی بدون درنظر گرفتن شخصیت و اختیار خانوادها، غفت خودت را زیر پا له کنی، وای که چه ننگ بزرگی، خوب،

این لباس را زیست میدهد . دامن کلش است و بخه آن باوالانی از اورگانزا ترینی باشد .

این لباس مناسب مهمانی است .
۶- یک لباس ابریشمی خالدار . بالاتنه بلند است و در جلو آن تکه باریکی بطور عمودی دوخته شده که دور طرف آن والان دارد . هفت دکمه سفید جلو لباس رامیاراید ، بخه از پیکه سفید است و کمر باقلاب سفید بالاتنه را از دامن کلش آن جدا میکند . این لباس مناسب بعداز ظهر است .

۷- یک لباس بفرم راسته از پارچه نخی خالدار . بخه آن کلودین و از پیکه میباشد ، این لباس مناسب روز است .

۸- یک لباس از پارچه ابریشم خالدار منکی و سفید بفرم راسته . دور بخه سرمهای از آستینها هم تور دارد .
۹- یک لباس از پارچه ابریشمی قمز و سفید خالدار ، کمرین باقلاب بزرگ سفید مهمانی است .

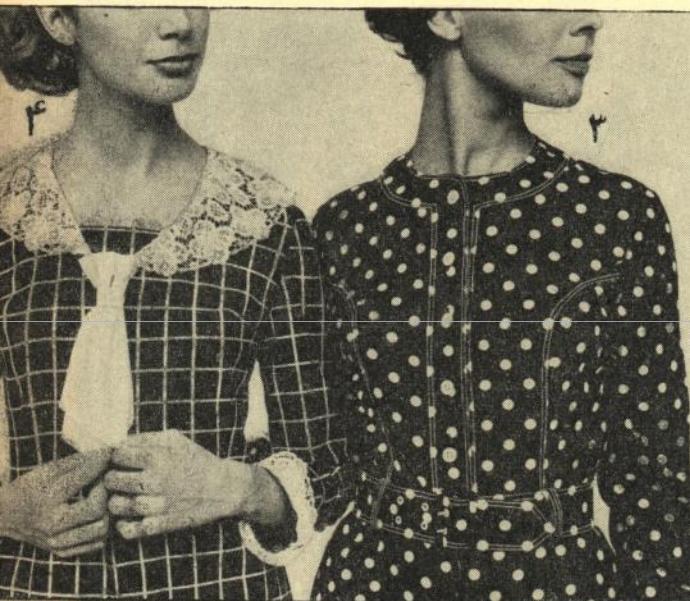
۱- یک لباس از بارچه نخی چهارخانه بفرم راسته با آستینها ی بلند . دور گردان . جیب روی دامن لباس دیده میشود . بخه سرآستینها و جلو لباس از بارچه سفید ترین گرددیده . این لباس مناسب صبح است .

۲- یک لباس از پارچه نخی خالدار سرمهای سفید بفرم راسته . بخه از پیکه سفید است . این لباس مناسب روز بیباشد .
۳- یک لباس از پارچه نخی یشمی باحالهای سفید بزرگ . دور بخه جلو بالاتنه ، روی برشهای پهلو بالاتنه و کمر و سرآستینها دور دیگر چرخ دوزی دارد . دکمه ها سفید است . این لباس مناسب صبح است .

۴- یک لباس چهارخانه سفید و سرمهای از بارچه نخی فرم راسته . دامن فن است و بخه ای از تور این لباس رامیاراید سرآستینها هم تور دارد .
۵- یک لباس از پارچه ابریشمی قمز و سفید خالدار ، کمرین باقلاب بزرگ سفید

خالدار و چهارخانه

مد سال





لباس‌های بهار و تابستان

از راست بچپ :

یک لباس از ابریشم
گلدار بایخه گرد ساده . آستین
ها سه‌ربعی و مچ دار می‌باشد .
دامن فن است و لباس یکسره
بریده شده است .

یک لباس سفید با خالهای
مشکی از حریر . این لباس
اریب بریده شده و دو دامنه
است . بخه کلودین گرد می‌باشد .
دور حلقه آستینها و دور بخه
ولبه دامنهای مغزی مشکی دارد .

یک لباس یکسره با دامن
فن - پارچه از ابریشم برنگ
آبی دریائی با خالهای سفید
است . آستینها کلش می‌باشد
و بخه در جلو فکل می‌خورد و
سفید با خالهای آبی دریائی
است .

یک لباس خال بزرگ‌کاز
نخ ، بالاتنه کوتاه و فاصله
بالاتنه و دامن تیکه پهنی مانند
کمر دوخته شده دامن کلش
است . بخه و فکل آن از پارچه
سفید می‌باشد .



دولباس مهمانی که برزیبائی شما میافزاید



یک لباس ابریشمی که زمینه آن آبی دریانی است و خال سفید دارد. این لباس بقلم راسته برینه شده. دور یقه که بقلم هفت میباشد و سرآستینهای بلند آن والان دارد. این والاها باکم از همان جنس پارچه لباس بازیمه سفید و خالهای برگی آبی دریانی میباشد.

یک لباس از پارچه اورگانسی سفید از دور. آستینهای آن کلش نسبتاً تشك است. دامن نخ کش میباشد. کمر لباس باستگاهای زیادی تزیین بافته همچنین آستین های این لباس زیبا. گردنبند پرگی بالا تنه را میاراید.



۱- یک لباس باکت از کرب، بالاتنه
لباس بلندتر از معمول است و بخه آن بفرم
هفت میباشد . دامن در پهلوی چپ سپلی
دارد . کت ساده و بی دکمه میباشد .

۲- یک لباس از گران‌سید مخصوص تابستان
دوربینه و جلهه آستین و کمر لباس نوار
پنهانی برنگ آبی دریانی دوخته شده . دو
طرف کمر بفناصله چهار سانتیمتر برشای
افقی دارد .

لباسهای کتانی برای تابستان

تعییه صفحات مد از : گیتی مقدم

ستاره‌ای سخن

جين فوندا

ـ جينـ عیدانید که پدر من هنریـ
فاندا ، درسینمای آمریکا هنریشه باسابقه
و مشهوری است . من از وقی که بیساد
دارم درمنزلمان همیشه صحبت از سینما بود ،
باین دلیل از کودکی با بحیط سینما و آنچه
به سینما مربوط میشد انس گرفتیم ، از همان
آغاز نسبت بهینما درمن علاقه‌ای بوجود
آمدکه باعث شد دنگر پیچ شغل و حرفة
دیگری فکر نکنم ، خلاصه اینکه سینما با
جسم و روح من درهم آمیخته است .

ـ اگر هنریشه نبودند دلتنام میخواست
چکاره بشید ؟

ـ جينـ نمیدام . هیچوقت فکر شر
را نکردم .

ـ بنظر خودتان هنریشه فوق العاده‌ای
هستید ؟

ـ جينـ فوق العاده که خیر چون با
وجود شهرت زیادی که در سالهای اخیر
تصیم شده ، هنوز خیلی از مردم دنیا زنی
بنام جينـ فاندا ، بیخشید «جينـ وادیم» را
نیشناشد .

ـ از موقعیت و شهرتی که بدست
آورده‌اید خوشحالید ؟

ـ جينـ کیست که از موقعیت خوشحال
نشود ؟ هر کس که منکر این موضوع باشد
قطعاً دروغ میگوید .

ـ در زندگی خانوادگی گدانوی
خوبی هستید ؟



ـ «جينـ فاندا» ستاره جوان و زیائی
که امروز در دریف محظوظ ترین و معروفترین
باخته اس و رسه پدرش «هنری فاندا»
بسینما راه یافت . ولی «جينـ» خیلی زود
توانست روی پاهای خوش باست و نشان
دهد که برای موقعیت در سینما میتواند فقط
با استعداد و هنر خوبی منکر باشد ، فیلهایی
مثل قهرمان دنار ، یکشنبه‌ای در پیورک ،
در لطافت روز ، نفس عشق ، دوران اتفاقات
و کی بالو از این دختر باطرافت و شیرین
یک ستاره جهانی ساخت .

ـ مرحله دوم زندگی «جينـ فاندا» از هنگامی
آنچه میشود که وی با کارگردان معروف
فرانسوی ، رژه وادیم طراح آشنازی ربط ،
«وادیم» که باختر ازدواجش با «بریزیت
بادو» و آنـ استر ویربرگ و روایتش با
«کاترین دونوو» شهرت دارد بعنوان سازنده
فیلمهای جسور و تکان‌دهنده شناخته شده
است . کارآشنازی روزه وادیم و جینـ فاندا
خیلی زود به عشق و میس بازدواج کشید ،
ان ازدواج میلرغم مخالفت‌های پدر و
مادر و آشنازیان «جينـ» صورت گرفت . . .
ـ «روزه وادیم» مهانطوره که انتظار میروند
فوراً هرسش را در فیلمهای بی پرده خوبیش
نظیر «چرخ فلک» و «چارت شرکت داد
و با اینکار جنجال بسیار بر ایجاد .

ـ در این گفت و گو جینـ فاندا بعنوان
یک دختر آمریکایی از زندگی فرانسوی خوبیش
و عشق و ازدواجش با روزه وادیم ، سخن
میگوید .

ـ چرا وارد سینما شدید ؟

از عشق، شوهر، پول و شهرت سخن می‌گوید



— بگوی کلی مردا چگونه موجودی میدانید؟

جین — غیر از وادیم ، به هیچ مرد دیگری فکر نمیکنم ، او نیز بهترین و کاملترین مرد روی زمین است .

— شما برای شوهرتان چه حکمی را دارید ؟ یاک زن یاک هزبیش ؟

جین — دره حال ، حتی وقتی برای او یعنوان هزبیش کار میکنم خود را با تمام وجود زن امیدانم .

— خودتان را زن خوشبختی میدانید ؟

جین — بله ، کاملاً

— قبل از آشنازی باوادیم هم خوشبخت بودید ؟

جین — اینطور خیال میکرم ، ولی وقتی «وادیم» راشناخت و معنی خوشبختی واقعی را فهمیدم دریافت که بیش از او برای من خوشبختی وجود نداشته است .

— یقیناً مردم درباره خودتان تا چه حد اهیت میدهید ؟

جین — فقط غایبه کسانی که دوستشان میدارم و برایش احترام قائل برام اهیت دارد .

— برای پول چه ارزشی قائلید ؟

جین — پول رفاهی‌آور و رفاه‌آرامش فکر و آرامش فکر خوشبختی می‌باشد .

— اگر شوهرتان از شما بخواهد که دست از سینما بکشد ایستارها میکند ؟

جین — او هرگز ازمن چنین چیزی را نخواهد خواست .

— یعنی ها میگویند شما در آرایش و لباس پوشیدن و حتی رفتار و طرز حركات سعی می‌کید از بریزت باردو تقليد کنید .

جین — آنها اشیاه میکنند . ضمناً همتر است بدانید که بریزت باردو هر چاهه ساخته دست «وادیم» است . من فقط

بقیه در صفحه ۶۸

جین — از کدبانوگری فقط آشیزی را آنهم بقدار مختصراً بله هستم . آشیزی را بخطاط شوهرم وادیم یادگرفتم که دوست دارد دست بخط مرد بخورد . اگر مهمن داشته باشیم «وادیم» هم در تهیه غذای من کمک میکند . اگرچه آشیزی من تعزیزی ندارد ولی خیال میکنم از آشیزی همسران اساقی وادیم بهتر باشد ..

— شما نسبت به زنان سابق زندگی «وادیم» احساس حادث نمیکنید ، مثلاً نسبت به کاترین دونوو ؟

جین — برای چه احساس حادث کنم ، وادیم که دیگر باو علاقه‌ای ندارد . از نقطه

نظر هر بشگن نیز نفعهایی که هر یک از ما بازی میکنیم با نقش‌های دیگری متفاوت است . در دنیا یعنیما برای هر دو ما جا بازدازه کافی هست .

— موافقیت‌خود را در چاهیز میدانید ؟

جین — در شتار ، اراده و انتخاب مناسبترین نقش ها .

— در جوگو وادیم چه حوصله‌یی بش از هر چیز نظر شمارا جلب کرده است ؟

جین — رفتار خوب و دلگاویت فرق .

العاده‌اش . او با هوش‌ترین و واقعی‌ترین مردیست که میشناسم . شخصیت واقعی اش با آنچه مردم درباره او تصور میکنند خیلی فرق دارد .

— در جوگو وادیم صاحب فرزندی شوید ؟

جین — فرق است برای بچه‌دار شدن سیار است ، عاقلاً جله‌ای در این مورد نداریم .

بعلاوه وادیم از ازدواج‌های ساقش‌دوفرزند دارد که من آنها را مثل فرزندان خودم دوست میدارم .

— درباره همسران سابق «وادیم» چه عقیده‌ای دارید ؟

— جین — خیال میکنم هیچکدام از آنها توانسته باشند اورا خوشبخت کنند .

گریگوری پک ، علاقه‌مند

تازه‌ای برای «زن روز»

در تصویری که خانم «هلنا مارالیا» سینماگار اختصاصی «زن روز» از هالیوود فرستاده‌اند ، آکتور محظوظ و هرمند آمریکائی «گریگوری پک» را در حال تماشی مجله ملاحظه می‌کنید ، خالم «مارالیا» در شرحی که به شمیمه این عکس فرستاده‌اندیعی . نویسنده: «پاک» از فرم و زیبایی مجله خیلی تعریف کرد و وجود این مجله را برای خانم‌های ایرانی مقتنم دانست .



سؤالات و جوابهای طبی

پزشک زن روز به سوالاتی کتاب
جواب میدهد که فقط در چند
سطر بطور فشرده تنظیم شده باشد

در مطب دکتر



فرق بین وبا و اسهال و باقی شکل کودکان

چند شب قبل طفل همسایه آنجان دچار اسهال و استفراغ شد که ما فکر کردیم حتماً دچار وبا شده بدار آنکه اورا به بیمارستان رساندند معلوم شد اسهال و باقی شکل بوده. ممکن است خواهش کنم فرق این دو بسیار را بطور مختصر در صفحه در مطب دکتر بنویسد.

- بیماری وبا یا اسهال میسری و خطرناک است که عالتش با اسهال و استفراغ بخیلی شدید شروع میشود و در اینکه متى بیمار بیحال شده و اگر زود بیadas ترسند تا قطع میشود خوشبختانه این بیماری با مراثت هایی که در ایران شده در کشورهای دمکراتیکی در این شده در ایلانیان و باقی شکل کودکان در مورد اسهال و باقی شکل کودکان که تعداد مبتلایان آن سیار زیاد است و علت متابه بودن عالتش به وبا آفرایی باشند در کوکوکانی دیده میشود که اسهال پیشتر در کوکوکانی دیده میشود که باشیر گاو تقدیمه میشوند. بیماری با اسهال و استفراغ شروع میشود، بدیر اینکه بیمار بیحال شده و از قله سرعت شکست گیرد. این در اسرع وقت بیمار را درمان کرد تزریق سرم قندی و شور و تجویز داروهای مناسب طبل را از مرگ نجات میدهد هر گاه کودکان مبتلا دیر تسرع معالجه شوند خطر جانی برایشان خواهد داشت.

خطر سیب زمینی آب پر کهنه؟!

دکتر همانطوری که میدانید با شروع تابستان و هوای گرم بخصوص های غذایی زیاد میشوند، من در یک کتاب خواندم که سیب زمینی بخشه اگر بیاند فاسد میشود و سوسیتی میدهد آیا این حرف راست است یا نه؟

- باز سیب زمینی بخشه میگیره ای اگر ۲-۳ روز بیاند میگیره ای بنام (پالیوس بروتوس) در آن شووندما میگرد که حتی ممکن است سبب مرگ شود! از این روز هر گز نیاید سیب زمینی بخشه را کهنه میگیرد البته این وضع چه در زمان و چه در تابستان ممکن است پس بیاند که دیگرید، خودن کاهو و بیسب و سزی و میوه اعصاب را تسکین خواهد داد، جوشانده های سلطنتی (والرین) گل ساعت (پالیوس) اعصاب شما را آرام و قابل شما را از تنش باز خواهد داشت.

برای است دارای سی این سیمکن است (سولاین) که این سیمکن است

بخورد دچار ناراحتی معده میشود و دلدرد او مانع از ادامه رژیم است، میخواستم سوال کنم که در صورتی که او از غذاهای معمولی و غیر مقوی بخورد بیمارش خوب نخواهد بود؟

- مطالعات اخیر در مورد بیماری سل نشان داد که خوردن اغذیه مقوی و پر ارزی برای جلوگیری از سل بسیار نافع است، ولی برای بیماران میدانند شرورتی ندارد، زیرا سل جزو بیماریهای علاج پذیر است و بادر و های موثری که اخیراً کشف شده معالجه میشود، بدیر شما میتواند از غذاهای معمولی میل کند، ضمناً معالجه خود را بیز بطور مرتبت ادامه دهد.

لپش قلب بعات شکست در عشق!

دخترباله ام که میتوانید از مطبیخ برنج و در صورت داشتن عادت باز خود را که شیرم براش کافی نیست. میخواستم باز و غذا بدهم، آیا بعقیده شما میشود باو در این سیمکوت - یا غذای دیگری داد؟

به کودک سه ماهه ام چه غذاهایی بدهم؟

کودک سه ماهه ای دارم که شیرم براش کافی نیست. میخواستم باز و غذا بدهم، آیا بعقیده شما میشود باو در این سیمکوت - یا غذای دیگری داد؟

- شما کم کم میتوانید از مطبیخ برنج و در صورت داشتن عادت باز خود را که شیرم براش کافی نیست. میخواستم باز و غذا بدهم، آیا بعقیده شما میشود باو در این سیمکوت - یا غذای دیگری داد؟

برتر از آن سخواری نیز اگر کم بکوکد که خورانده شود کمک به تذیده او خواهد کرد، مثلاً آب میوه را هم فراموش خواهید کرد، اما در این باره بحث میتواند که شما بهیچوجه بجدار نظر داده اند که شما بهیچوجه بجدار نمی-شوید سعی کنید هسته را راضی کنید تا طفلي را از تیرخوار گاه یا پرورشگاه بگیرد. اما در موضوع پیش فرست علم پزشکی فقط در شرایط استثنائی گاهی با قسوی کردن اسیم شوهر میشود تلقیح مصنوعی کرد که چنین طفلي از نظر مذهبی نیز اشکالی نخواهد داشت. در بعضی مردان هم عمل جراحی بیضه ممکن است تتجهد دهد.

پولیپ روود

دخترنیچالهای دارم که مدتی است دچار خورنیزی روود است. پس از شقیقی مواجه شده ام، مدتیست طوری از شقیقی که زندگی میکنم بیزار شده ام که حتی کفتر حاضر باشیم با کشته است که هیچ عارضه ضعیوی قلب ندارم و تیش قلب من مردوی به عصبانت است.

- دارایتهای روود بزرگ گاهی ممکن است غددی بنام پولیپ دیده شوند که باعث درد و خورنیزی می-گردند، برای عالجه پولیپ یا آهارا با دستگاههای برقی میتوانند و با

در صورت شرائط مخصوص آنرا بر میدارند و خطری از نظر عمل وجود ندارد. البته عمل روود اعلی است از طرف، برای شخص قطعی غیر از معانیه انتها روود باید با دستگاه (رکوسکی) و عکس برداری از روودها وجود پولیپ را منحصر کرد.

برای تقویت اعصاب خود از شربت

یا قرص های (ویتامین ب مرکب) کمک بگیرید، خودن کاهو و بیسب و سزی و میوه اعصاب را تسکین خواهد داد، جوشانده های سلطنتی (والرین) گل ساعت میگردند. البته تا موقعیکه در بیمارستان بود با غذاهای مقوی میدارند، این از خشکی زاد، خانواده بی ضاعتی هستیم از بکترف توئانی زیاد، قهوه و فلفل - خردل، نمک از طرف دیگر وقتی پدرم خیلی غذا

اولاد بسر میبرم ۱۰ سال است در حسرت

مردی هشت چهل ساله، مدت ۱۰

سال است ازدواج کرده ام و تاکنون صاحب اولاد نشده ام. پس از معانیه خودم و همسر معلوم شد که همسر کاملاً سالم است و من قادر به بازور کردن نیستم. در شیراز و تهران چند مرتبه به مختصلین این رشته مراجعه کرده ام. خانم بن حاضر بینگهداری کوکدی از پرورشگاه نیست. با توسعه علم پزشکی آیا ممکن است برای راهی وجود داشته باشد اکه بجهدار شوم؟

- آقای محترم، نمیدانم شادار مورد عقیم بودن و نازائی مطابقی را که مورد سؤال و جواب قرار میگیرد در همین صفت طفالم میگذارد یا نه؟ چون ما بازها در این باره بحث کردم ام. اگر واقعاً بزشکان نظر داده اند که شما بهیچوجه بجدار نمی-شوید سعی کنید هسته را راضی کنید تا طفلي را از تیرخوار گاه یا پرورشگاه بگیرد. اما در موضوع پیش فرست علم پزشکی فقط در شرایط استثنائی گاهی با قسوی کردن اسیم شوهر میشود تلقیح مصنوعی کرد که چنین طفلي از نظر مذهبی نیز اشکالی نخواهد داشت. در بعضی مردان هم عمل جراحی بیضه ممکن است تتجهد دهد.

سالها مبتلى به کرم کدو بوده ام

بانوئی ۳۰ ساله هستم. بیمار ضعیف و کم خون، در زمان بیگی به کرم کدو مبتلا شدم. این کرمها تا چند سال قبل هم باقی بود، مدت چهار سال است دیگر دیده نمیشود. میخواستم بدمان این ضعف ولازیم مربوط به

داشتن اکرم بوده با علت دیگری دارد؟ - کرم شدن گوشت گوساله یا گاو خورده شدن اینکل در روود بوجود میاید مثل سایر انکلها باعث کم خونی و لاغری و ضعف و عصباتی میگردد. آنطوری که شما نوشته اید که

سالها گرفتار این اینکل ناراحت - کننده بوده اید، سلماً قسمتی از ضعف شما مربوط بوجود انکل بوده است، شما برای اطبان میتوانید آزمایش مدفع بخوبی و لاید تا معلوم شود هنوز آثاری از کرم باقیست یا نه؟ خوشبختانه داروهای بسیار قاطع و بینگردی برای دفع این کرم کشف شده که در ایران نیز مورد مصرف قرار گرفته است.



هشت روز محاکمه

۲

روزهای داشت و غم مدام نگران او بوده ام و در زیرنایی که فطرت او بیشد، هیچگونه مخلوط دیگری تدبیده ام . . . من همان مفهوم ها و فضیلت هارا که در میان افراد بشر برآگته است. یکجا در اودیده ام: این دختر دارای صداقت و شجاعت مردانه و محبت و زیبائی زنانه است. پس، اگر گمان می برد کامن در خصوص او تصب دارم، حق بجانب شماست . . . و یکباره دیگر هم استعدادارم که به این نکته بیشتر از هر چیزی توجه داشته باشد.

راجع به استنف بالای فضایی چند کلمه را می توانم بگویم: « اگر من دختری داشتم بزرگترین سرت خاطرم این بود که بتوانم بامردنی مثل او ازدواج بکنم . . . به این نکته تم توجه داشته باشید. خوب میدانم که یکنفر و گل مدافع نه قوانین را دارد و هوظیقه اش این است که احاسانش را نسبت به موکلین خود در راه حکمه جنایی شرح بدهد و ازداد گاه و دادستانی متکشم که اجازه چنین کاری را بهمن داده ام. در جریان استطلاع خاله ایوز روایطی که همارا بهم بیویند میدارد، در نتیجه غفلت بر ملاعنه ولی در هر مورث من قصد داشتم که شمارا از این موضوع آگاه نباشم. و حالا این کاری است که ممکن است.

بنظرم این نکته افتخار و بازم تکرار اینکه وزوان ایوز زن تو اگری است . . . ولی تروری از آن رتو تقویت نیست که در نظر مردم ترور شمرده می شود. این تروتهرای اکعبارت از زیبائی و تدرستی و آرامش و محبت و احترام خویشان و مستغان خود است، حتی بینو از این افرادهم می توانند داشته باشند. من حالا بی مردمی هستم و اغلب حرفاها در باره تعصی طبقاتی و گیشه ایقانی شنیده ام. حتی این راه شنیده ام که نه تو ان از قیفر برای شنی عدالت و از غنی برای قیفر ترحم خواست. ولی به نظر من این حرفاهاست و نادرست است.

در دل افراد معروف و ممتاز مملکت بزرگنمای رشک و کینه جائی ندارد. ما نمی گوئیم که این زن به عنوان اینکه تروت و نجابت و هوش و فراست دارد و تعالیم و تربیت دهد، گنگار است . . . با « این مرد به عنوان آنکه فارغ التحصیل یکی از بزرگترین دانشگاه های ماست و اجادش ، در جریان پیچ نسل ، در منطقه ما ملازم بوده اند، قاتل است ». نه . . . آنچه شما و من واهل کوچه و خایان مگوئیم این است: بحال است که دوفر با چین زندگی جانانه ای در گذشته و با ممید بذندگی خوش و بیتی در آینده ، آنقدر تنزل پیدا کنند که در لایه ای دست به قتل نشوند.

ولی می خواهیم این نکته را تصریح کنیم که خانه ایوز به مفهوم مادی کلمه ثروتمند نیست . . . اگر یکی از شما پیش از آن روز مخصوص ماه ژوئن در خانه اورا می زد ، خود خانه ایوز یا مادر شوهر یا یا پیشخدمت کوچولوی مهر یانی در راه بروی او بار مسکن دهد این که لاه کیس بودزده ای بس داشته باشد . . . و شما اگر وارد خانه او و می شدید ، زندگی ساده و دلفرب و کامن مهر آمیزی می دیدید که غبطه ای در جل شما برومی انجیخت.

سپه ایوز ، از هر چیزی که امیدوارم همه زنها داشته باشند بر خودار است . . . او در باغ هم خودگل ، در خانه خود بجه و بینجره خود آتفا دارد . . . و وقتی که چنین چیز های آماده باشد ، هر زنی میتواند خودش را فرو تمند بدآورد و باید این نکته در نظر بگیریم « استعدادارم که بیش از هر چیزی این نکته در نظر بگیرید . من در این خصوص تعصب دارم برای اینکه این دختر را ارزوزی که حتی سرش باز از نمیرسد . . . هی شناسم . . . از آن روزی

که به ایشان زده اند ، ردمیکن. این ضرخ ، شرح مردانه و ساده و بسیار بوطی است و نشان می دهد که این دنور در آن شب مخفوق نوزدهم ژوئن چه کرد اند .

طفا ورق بزند

خلاصه شماره های قبل :

در دادگاه شهر رد فیلد امریکا یک محاکمه جنائی پر سر و صدا جریان دارد. زنی مشهور و شوهر دار بنام خانم بلامی در راه ملاقات با فاسق خود کشته شده است و اکنون همسر مرد فاسق و شوهر خود مقوله بعنوان متهمن قتل ، روی کرسی اتهام نشسته اند و دادستان مشغول تشریح کیفر خواست و پرس و جو از دوشیزه پیچ مردیه بجه های خانم ایوز (یکی از متهمین) است.

نوشته: فرانسیس - نویز - هارت

ترجمه: ضمیر

و گل مدافع بعنوان آخرین دفاع پیاخته و گفت: « آقای رئیس . . . آقایان اعضاء هیئت مقصه ، من قصد ندارم در آخرین دفاع خود وقت شمارا زیاد نگیرم . بزرگترین وظیفه ای که در این دنیا ممکن است بهمراه انسان گذاشتند ، بعدها من گذاشته شده است و آن اینکه از جان انسانی دفاع کنم . . . شهادتی که در باره این قضیه داده شده است ، بسیار بیچیده است . و وظیفه اش . . . و تهاب و غمگشایی که این شهادت هارا بستجدید.

آقایان ، شما ، پس از آنکه همه حرفاها داشده و همه کارها صورت گرفت ، باید به سوال پی اندازه ساده ای جواب بدهید که از فرط سادگی ، بشدت خطرناک است . و آن سوال از این قرار است: « آیا شهادت استنف بالامی و سوزان ایوزرا باور دارد ؟ آیا حرفاها این دو فرد را برای حادثه ای که در آن ایستاده شدند از اتفاق افتاد به نظرشان درست و معقول و قابل قبول بود ؟ » به نظر من این سوال جوابی بیش نمیتواند داشته باشد و شما میتوانید این جواب را بروید . بدهید و خاطر همه آن کسانی را که در این حاشیه ای از جواب را بخواهند شنید ، تسلی بدهید .

شاید حس زده باشید که روابط پاسوزان ایوز فقط روابط یکنفر و گل عالیه باشند . این مطلع درست است و من آنرا گفتم

و نیخواهیم نکنم . بین ما میچگونه قرایبی وجود ندارد . ولی هر گونه مجتبی مثل دختر خودم و چنی بیشتر از دختر خودم دوست دارم . . . چه این دختر درست همان دختری است که هر بدری میتواند از زده اش باشد . اول بار بود که من در زندگی خود ، در اینجا ، دل او آزرم . او گمان برای من بیشتر از تمنی های همیت دارد . ولی او از تعقیب من خواهد گذشت . . . چه خودش می داند که من بیش مردی هستم که حاضر مضم خوشبختی او از هر گونه سعادتی صرف نظر نکنم و من که دفاع اورا بجهه گرفتم ، از جان کسی دفاع نمیکنم که از جان خودم عزیز تر است . . .

اگر بعد بیش خودتان بگویید: « این و گل مدافع تعصی در خصوص اولاد و باید این نکته در نظر بگیریم « استعدادارم که بیش از هر چیزی این نکته در نظر بگیرید . من در این خصوص تعصب دارم برای اینکه این دختر را ارزوزی که حتی سرش باز از نمیرسد . . . هی شناسم . . . از آن روزی هی شناسم که این چیزی بجه هاش درد میگرفت ، اشکریان بیش من می آمد . . . از آن روزی هی شناسم که اگر کسی می شفقت خوشحال و خندان بیش من می آمد . . . من در این خصوص تعصب دارم برای اینکه از آن روزهای نشاط و سرور روش تاین

اینکتاب از سال ۱۹۲۹ امروز همیشه در آمریکا جزو بروش ترین کتاب ها بوده است .

نوع قصه: جنائی ، خانوادگی ، پر هیجان و تا آخرین فصل محل است انتقام را بشناسید . . .

هشت روز محاکمه

۳

وقوع جنایت رسیده‌اند . فاصله دادلین بلامی بوسیله اتومبیل به آنجاتبادم، است یا حداقل دو قيقه بعداز جنایت، هیچ‌گونه جای‌چرخ نبوده است و شهد دادستانی است . پشت کلبه روسانی هیچ‌گونه جای‌چرخ نبوده است و شهد دادستانی تایید کرده‌اند که اسفن‌بلامی، در جریان نزدیکی که به کلبه روسانی رسیده، ماشین خود را جلو ایوان سروشیده کلبه نگذاشت است . اگر طبق ادعای دادستانی کسی اتومبیل خودش را بی جراغ در گوشه‌ای از خیابان اصلی گذشتند باشد آن شخص آقای بلامی نبوده است . هر کس به کلبه روسانی نزدیک می‌شد، میتوانست اتومبیل آقای بلامی را ببیند . . . دادستانی اگر این نکته را به توضیح بده سپاه‌آموز ندانه خواهد بود .

خواهش میکنم در موقع سور برای صدور رای این نکته را در نظر داشته باشید که یگانه دفعه‌عن از اسفن‌بلامی و سوزان ایوز این است که آنها کاملاً بیکنند هستند و این قتفی که اتفاق افتاده است کاملاً مخالف امیال و امیدهای آنها بوده است همچنین بنظر شاهمن قتل داشت بر و تصور نایابیز و مرعوبیت است .

در خواست من از شما اینسته رای به بیکنی آنها بدهید و این کلمه روش واضح و دلیرانه در رای خودتان بکاربرید .

شما اکنون با خشنناکترین ماموریت‌های انسانی از این جلسه بیرون خواهید رفت ولی بادرخانترین و گران‌بایانترین ماموریت‌های خواهید گشت : یعنی بانان ماموریت که به دوموجویی که فرمانظامت مرگ بوده‌اند ، جان تازه‌ای بدهید .

در زمانی که امیرت و کیل‌مدافع در حالیکه از فرط احساس خیس عرق شده بود روحای خود شست و گفت :

— دیگر عرضی ندارم .
بالغافله همه‌ای در دادگاه پیچید و پیچیجی بین تماسچیان

در گرفت که ظهر دادستان در مقابل تریبون خطایان را بروزی خاموش کرد .

حال نوبت دادستان بود که آخرین حرفاها خود را بزند و اوجین شروع کرد :

— آقای رئیس ، آقایان اعضاء هیات منصفه ! .

وقتی که همکار محترم در حضور یکسان از جای خود بلندر شد

شما امیسان خاطرداده که چنان و قششار اخواهد گرفت و هیچ‌کس از ما اورا بحرم خلف و عده سرزنش خواهد کرد چهار به بیماران نومیده‌اند دست

زده است که در جریان آن حقیقت است که ما در عرض این دفاعات او گویان و گیر اترین دفاعیاتی است که ما در عرض این

چندسال گذشته شنیده‌ایم . ولی نطق من کوتاهتر خواهد بود برای اینکه فاصحت و تأثر خواهد داشت ولی با وجود این رهایش دفعات همکار محترم خواهد بود .

چنان به کمال وظیفه فتفاوتی داشته باشد و ساخت‌چنان ایستاده باشد .

حقیقت هیشیگواری از هر حرفا است .

قابل‌ای بگویی که ثروت خانه ایوز در اینجا اهمیتی ندارد . ولی

همکارمن بالحن معاشر لاماندی از این موضوع حرف زد و از مرعه کوچکی در میان کلها کوکاون و زن‌هم نشیسته افتاده از آن‌ایندازد .

این هر رخاک کوچک را برای اینکه یک خانه بیشتر است و این گلایانی که شنیدید در باعث ورود و اگرچه کفتر و بیانی ممکن است اخراج و حیاط نیز ویک گاز را برای توجه اتومبیل داشته باشد ، این کلبه محقق خانه ایوز از جنین

چیزی‌ای برخورد ندارد .

آقای الامرت اظهار داشت که اگر شما در خانه خانه ایوز را می‌زدید ، خودش برای اسقبال از شما دادم در می‌آمد . . . من شک در ام را

سوزان ایوز تربوده است . . . چه هیچ‌دلیلی برای اینکار این عمل نمی‌توانست داشته باشد . . . برای آنکه انتراف کفرهادست که در کفرهادست گذشتند گذشتند .

خانه شوهرش باشد ، دست به کاوش میز تحریر او را می‌داند که جن‌ها به گزند گرفته است که موضوع ملاقات موهربه را امدادیان بلامی .

ش در کلبه روسانی از دهان الیات فارول شنیده است . این نامه که چنانکه میتوان حبس زد ، میعادی تعیین می‌کرده است ، نمی‌توانست چیزی بر اطلاع خانه ایوز بیافزاید . هر از این بین مشی خدمت و پیچ شن نفر ممکن است این نامه را بروده باشد و آن شخص ، از همان لحظه ،

می‌دانسته است که آن‌شک و کجا میتوان با دادلین بلامی ملاقات کرد .

و آن قوهه‌ای که پیش از جانه شنیده‌اند ، موضوع بسیار پیچیده تر و تشویش آورتری است . . . و مگر ممکن است که اسفن‌بلامی و قوهه‌ای که از

غرق بخون روی زمین افتاده ، قوهه‌زده باشد . . . به نظر من فقط یک دیویاک غصه منحط ممکن است در چنین موقعی قوهه‌زده باشد . شاید آقای

فار غیله داشته باشد که آقای بلامی هم دو است و هم

یک غصه منحط . . . و خوبختانه تفصیل این امر وظیفه شماست نه وظیفه او .

دادستانی باید یک چیزراهم برای شما تحریج کند . طبق نظر دادستانی ،

اگر این مطلب را قبول نکنیم که همه آن شهودی که دادستانی به این دادگاه آورد حقیقت‌محض را گفته‌اند — اگرچه قبول این مطلب مشکل است — شما حتی در این شهادتها یک کلامه بیداخواهید کرد که با توضیحی که منه و منهمه درباره کارهایشان در جریان آن‌شک داده‌اند ، کاملاً مطابق نداشتند .

دادستان مکالمه تلقن ، چاقوی کتابخانه ، مانع تکرار ، رفق به خانه استنف بلامی ، جای‌چرخ‌های اتمیل در اطراف کلبه ، آثار انگشتی که روی جراغ بوده است ، در شهادتها شهود دادستانی میان آمدند ... و در جریان حرفيه‌ای منه و منهمه هم بیان آمدند است . و این قضايانی نجوس است بار وشور آن‌گذیر و جانشانه در سایه نور حقیقتی که از طرف منه و منهمه باز گفته شد . در دست دادستانی روش و ساده می‌توان .

بی‌شك ، دادستانی به شما خواهید گفت که با وجود این حرفا ، سوزان ایوز و استنف بلامی وسایل و انگشتی و فرست ارتكاب قتل را داشته‌اند . و عقیده‌ها این است که حرفی نادرست از این بودند نمی‌شود . هیچ‌لاحچه را نیستیان به ایندو نفر بست ... برای این‌نوفر طبیعتی غیر ممکن بود است که در فرامله آن زمانی که بزرگ‌بیرون خروج آن‌دورا از لیکیدن و اوریسینی و رود آورها بخانه باشند ، به کلبه با غیان بروند و انجام تک جانشان بشوند و به خانه استنف بلامی برگردند : در مردمتی که عقیده شهود دادستانی بزحم چهل دقیقه و عقیده شهود دادستانی بست و پنج دقیقه است .

و حی اگر شما چهل دقیقه بین ساعت نه و بیانده و نایابجامه بین دقیقاً بیانده بگذرد ، باید مقدید استنف از این قتل خانم بلامی بوده دقترا . یعنی این ساعت کار در تظر نگیرید ، باید مقدید استنف از این قتل خانم بلامی بوده باشد .

مدت ، آنها با یک اتومبیل کوچک راهی طبلو دممل و شادیسترا را هر گز با آن آشنا نبوده‌اند ، در تاریخی مطلق معموده‌اند و راهی‌باشند . گرفته‌اند و از معلمات اول و سطح املاک تورن خودشان راه به کلبه با غیان رسانده‌اند ، از معلمین ییاده شده‌اند و وارد کلبه شده‌اند و به مراعله و حشتنگی بسا می‌باید این‌کارهای ایجاد شده‌اند ، مراعله‌ای که این قتل خانم بلامی بوده است . . . و آنوقت آن قدر در محل ماده‌اند که طرحی که متضمن ریومن جواهر و تنبیه وسایلی برای اثبات غیب خودشان در محل وقوع جانشان باشد ، و بازهم آن‌قرمانهای آن‌جا ، ای اتومبیل بروند . . . و سرانجام از آن بیرون آمدند و در سرمهی آن‌جا بیانده شدند .

شما مدت دو ساعت حرفيه‌ای رفته‌اند و درست ساعت ده و پنج دقیقه کم به آن‌جا رسیده‌اند . آقایان ! آنانی حرفا را برای شما باور گیرند؟

شما مدت دو ساعت حرفيه‌ای رفته‌اند و درست ساعت ده و پنج دقیقه است .

اگر شما این‌زن را تائی در درجه بست و ساحبکر و پیرم و خون آشام بتوانید تصور کنید ، من بشما تبریک می‌گویم . . . چه ایگونه زودباری نزدیک به نیوغ است .

از شما توقع دارند که بگویند اسفن‌بلامی بخشم بیانده باشد . شما حرفی ایوانه ایارتن و شهودشیدید . او ، بطوری که گفت ، از تصویر اینکه محبوبیه ای دچار حادثه ای شدیاکنده جان دستخوش اخطراب نموده‌اند شده بود . . . که مدنی در مقابل جسد او لاله‌اند بود . . . شما حرفيه‌ای اورا شنیدید و اگر با وجود این چیزها و بی‌ها و آدمخوارها و ازدهاها برذین حکمت می‌کنید که جن‌ها

دونکته است که دادستانی هیچ‌گونه کوشی برای روش ایستاده باشد .

نکره‌است ، یکی سرت‌نامه از این‌زیر تحریر آقای ایور و دیگری هوت شخصی که موقع فریادزدن دادلین بلامی بگوییم بخشم بیانده است . بدیهی است که نامه را سوزان ایوز تربوده است . . . چه هیچ‌دلیلی برای اینکار این عمل نمی‌توانست داشته باشد . . . برای آنکه انتراف کفرهادست که در کفرهادست گذشتند گذشتند .

خانه شوهرش باشد ، دست به کاوش میز تحریر او را می‌داند که جن‌ها به گزند گرفته است که موضوع ملاقات موهربه را امدادیان بلامی . ش در کلبه روسانی از دهان الیات فارول شنیده است . این نامه که چنانکه میتوان حبس زد ، میعادی تعیین می‌کرده است ، نمی‌توانست چیزی بر اطلاع خانه ایوز بیافزاید . هر از این بین مشی خدمت و همین نفر ممکن است این نامه را بروده باشد و آن شخص ، از همان لحظه ،

می‌دانسته است که آن‌شک و کجا میتوان با دادلین بلامی ملاقات کرد .

و آن قوهه‌ای که پیش از جانه شنیده‌اند ، موضوع بسیار پیچیده تر و تشویش آورتری است . . . و مگر ممکن است که اسفن‌بلامی و قوهه‌ای که از

غرق بخون روی زمین افتاده ، قوهه‌زده باشد . . . به نظر من فقط یک دیویاک غصه منحط ممکن است در چنین موقعی قوهه‌زده باشد . شاید آقای

فار غیله داشته باشد که آقای بلامی هم دو است و هم

یک غصه منحط . . . و خوبختانه تفصیل این امر وظیفه شماست نه وظیفه او .

دادستانی باید یک چیزراهم برای شما تحریج کند . طبق نظر دادستانی ،

استنف بلامی و سوزان ایوز بوسیله یک اتومبیل ، آتومبیل آقای بلامی ، بمحل

هشت روز محاکمه

٦

و این همان عوقبودگه «ملانی گوردنر» پیک عاشقانه بیسی و شوهرش را از لای درز کتابخانه دید که نامه‌ای لای یکی از کتابها میگذارد. و مفاد آن را خواند و بعد به اطاق نشیمنهایها و پاتریک شوهرش برگشت. و موقع برگشتن، در هال ایستاد تارای خروج پنهانی از منزل پنهانی پیدا کرد. پوکر این پنهان را برای او فراهم آورد. او نزد شوهر خودش رفت... در صورتی‌که دروغی برل و دروغی ساپهر از آن درد داشت و به او گفت چون امشب میل بدیوکر زدن ندارد به اتفاق خانواده کونوی پایه نامعیرود. سیس دوباره نبالشوه خود به هال رفت، شوهرش را در اتسای شمردن اوراق پیهادر خود دید و دوباره اورا از سیز باز کرد، یکی از کشوهای را شکست و سندی بسته است آورد که بدترین سوء ظرف های او را تائید میکرد. بالاصل اتفاقی به استفان بلاهی زدود دروغی از یکی از پله‌های شوهر خود تحول داد و برای کشتن متضی میگردید که پایه نباله افتاد.

پیش از آنکه به در قرقی ارسد، اکنکی بظرخور رسید... آنوقت دوباره پهلوخانه برگشت و لی یکدیگر بعد سنت به استراق معهد و شوهرش را زندانی کرد تا اورا از شیشیانی آن معشوقه دیوانه‌ای که در کله روسانی چشم پردازید باردارد پیاره از نزد دیوانه‌ای که برای دیدن او می خواست به کلیه روسانی برود، بینند.

آری، او بدان ترتیب به مقصود خودش رسید و دوباره براغ استفان بلاهی، شوهر خود زن رقیب خود رفت.

دانستایی شیقیده دارد که او با چاقوئی در جیب و آزوی قتلی در دل بطری آن بعدی دره افتاد. پاتریک ایزبورز در اینجا گفت که این جا فر در اولین درست او بوده است. وظیفه‌شما است که در کله روسانی بزید یانه... و لی در هر صورت چاقوئی که قتل بوسیله آن مورت گرفته است اهیتی ندارد. و چاقوئی هم که سوزان ایزور بکاربرده باشد، نیتواند اهیتی داشته باشد.

سوزان ایزور درباره گردش خود با استفان بلاهی چندان حرفي نزد. فقط حرفيهای بلاهی اکه جد از طلاق هم بهند ندارد تایید کرد. و همان سوایز سعی کرده است که گهیکاری میکاره که شوهرش باور نیمکرده است، نابت بکند. و احساس میوردن که چین گفت و گوئی صورت گرفته باشد.

سینی که استفان بلاهی در این ماجری دارد، اگر منحصراً به سوزان ایزور نباشد اسرار امیزتر از سهیم او است... مسلماً سوزان ایزور از همان اندیاع نیز تکه‌های بردیده بود. که باید استفان بلاهی بصورت شوهری در بیرون از زندگان اتفاق بود. امکان چنین چیزی امکان نداشته باشد اورا صورت هدست خود نشان دهد و او این کار را بوسیله کامادرست نمیدانیم روبراه کرد و به این ترتیب بلاهی را با خود به آن سالون کوچک کشاند و با خود از انجا بیرون آورد و به این ترتیب کاری کرد که حالا اورا در این داد گافر خود شناده است.

این تکنارهای که گویند که غیبت سوزان ایزور استفان بلاهی از محل و قوعع جایت صح ندارد از لحظه‌ای که ایندوفر پیش از زن را ترک کردند اندیاع لحظه‌ای که بخانه استفان بلاهی برسد، وقت اندیاع از راه رودخانه پیغام بیووه بروند و باز جوان روبرو بشوند و او را بکشد و ساعت دهم بخانه بلاهی بر گردند.

و مسلمان استفان بلاهی برای آن بعداً به کله روسانی برگشته است که اصلاً حواه را بردارد تا چنان‌گهی قتل به گردن زدی‌بیچاره موهوی بینندو ٹانیا آثاری را که میکنند بود بچای ماندیباشد، از میان بیرون.

و حالا می‌رسیم به مساله قیقه و مساله انواعی... .

آقایان که فکر کنید. این قیقه‌ها چه کسی شنیده؟ چه کسی اتومبیل رانیده؟ ساعت راهه کسی تعیین کرد که تاریک‌ای بدل نیفتند؟ پسرادر سوزان ایزور! برادری که خواهش را می‌برست و هیچ‌جا گفت که برای حمام از خواهه گرم ایش، غیر از جناب، پیر کاری آماده است.

آقایان در اینجا بالنهمه مردی فقط یکی از حلقة‌های زنجیر کم است و آن‌یکه یکنفر اینجا بیاید و اینطور بگویند: «من چاقورا در دست سوزان ایزور دیدم... و اورا دیدم که دستور ایالا برد و ضربه‌ای به خانم بلاهی زد» و لی خودتان میدانید که بیداکدن چنین کسی مشکلات و از میان هزار قتلی که اتفاق میافتد، یا که قتل برگشته باشد.

در دنیا فقط یکنفر بود که مر گکیمهی بلاهی برای او چنین‌جیانی و فوریت داشت و همین شخص خودش بشما گفت که آن شبد در ساعت ده‌بایان چند مرده بود و چشمها بایزا را دید... و فیکه سوزان ایزور این حرفرای برای شما زد، حقیقت را بشناسگفت.

و در کنار او استفان بلاهی نشسته است. همان استفان بلاهی که بقول خودش چشمها مردرا بسته است و دست او را لمس کرده است.

باقیه در صفحه ۵۵

که مثل اک فاز سرد در دلایلی ما جریان دارد. من از نیروت بد نمی‌گویم ولی از موهنه میدام بدمگویم.

آقای لامبرت، سپس، در مهنهای استادی به موضوع خطرناکی اشاره کرد و آن‌یکه از علاوه‌خود به مولکین و مخصوصاً به سوزان ایزور حرف زد، من درباره این علاوه هیچ شکی ندارم... این علاقه از همان زمانی در بیان بود که هنوز دست میدام بطری پیشانی بجهه فرتفه بود. چشمها بسیاری از شماکه دختر دارید، وقی که آقای لامبرت گفت که سوزان ایزورا مثل دختر خودش دوست میدارد، پیرا شاش شد. نه تنهم که هنوز پدر نشادم، متاثر شدم.

ولی، آقایان، من سوالی از شما دارم... آیا شما میتوانید بغيرضانه در باره دخترتان رای بدهید؟ اگر دخترتان هنر جنایت خود باشد، آیا حرفله مفتری را که آسان آدمدید باور میکنید؟

نه... هر گز! ولی، آقایان، شما به عوض اینکه به قلب و احساس خودتان مراجعه نکنید، بندی عقلنگان گوش بدهید.

من در عوض خود از نامه و فقهیه و اتوهیل هم حرفخواهی زد ولی حال این میکرد میسر اصل مطلب و حقیقی که در میان است.

و این حقیقی بردوسته است. یکی خودانی که عنیتی، به جنایت شده در دختر خودانی که به نفس این عمل ارتباط دارد.

انگیزه‌ای که این قتل داشته است، اینکه اینکه است که بیشتر از هر

انگیزه‌دیگر میتوانسته است چشمها اکور کند. البته هیچ آدم سالم و عادی قتل را راحل ماله‌ای نمی‌داند... ارتكاب جنایت چه مضمون خاطر پسچ

دزد یا راک بکلی میلوب، چه برای انتقام‌جویی و چه برای دعوای قمار و چه

محض خاطر دوچشم سایه چندان اهیتی ندارد... آنچه اهمیت دارد این است که کجا جایت فی نفسه علم داشته باشد.

اصلی سوزان ایزور را با توجه بحرفيهای که از زبان خودش شنیده و با توجه به حرفيهای که دیگران زندن، بنظر بیارید، لحظه‌ای فراموش کیده که او دختر توچولو و ظریفی است... و صدای ملایم و چشمها روشنی دارد.

بدرون او نگاه کرد. او از زمان نوجوانی خود تامروز سرستختی وی بندوباری و ستمگری خودرا نشان داده است... هر وقت فشار و هرجایی را که سرراش دیده، زیرو رو کرده است.

هفت سال پیش با وجود عاقق مادلین بلاهی بوده و درست یا غلط به عنوان مردی گرفت که ساقعاً عاقق مادلین بلاهی بوده و درست یا غلط به عنوان

بیکاره دهگاهه شهرت داشته است.

کمی پس از آن پدرش مرد، پدری که آن‌همه اورا دست داشتاید اما قلب این دختر جان سنگ و یکه‌نور شده بود که دیگری به ملکی که دوران

کودکش در آغاز نیز گذشته بود، نگذاشت.

بر عکس، در نخستین فرضیه که دستداد به روزمونت برگشت و از شدت خودبینی که وجود اورا آتش میزد، بر آن شد که بپروری خود را در

مکانی که لختین شکت اورا دیده بود، به بیوت برساند. و این پیروزی پیروزی تام و تمام بود... و او که ثروت داشت و مشتی سایشکرتو نگاوه ران و صدق ادعا میرفتند.

رقة رفته به قبرت و اهمیت خودش اعتقد بیدا کرد. و در واقع او ملکه بخلد.

و سوزان ایزور، ملکه بردباری بود... .

سوزان ایزور نسبت به کسانی که جلوش خم میشند مظهر لطف و عنایت بود ولی اگر کمتر نافرمانی می‌دید، متن‌بند داشت و دوباره نشان دیداد.

این زن خودبینی عصر آن‌روز گرم تاسان که تخت خود را از طرف زن نیزه‌مندی در دست دیده است، گرفتار شورش‌های باطنی خطرناکی شد.

خون‌زور گویان بزرگ دوباره در راهی این دختر نازیر ورده به جریان افتاد... و خلاصه، از همان لحظه‌ای سوزان ایزور اطلاع بیدا کرد که دختر دلفربی‌دونه داشته، چشم طمع بدهوشه او و خانه اورا تهدید میکند، سرنوشت مادلین بلاهی را باز هر گز تعین کرد. آقایان، سوزان

او چه در خانه خود و چه در کله روسانی میداند که برای مردم پست ساخته شده است.

عدون و غیر عدوون و حتی قانون خدا بجهه تحقیر میگردند.

غور او چنین چیزی است... .

این زن بعد از آنکه ازدهان «ایلات فارول» شنیده که شوهرش با میمی

بلاهی را بلهدارد سستشوش روح شیطان صفتی داشت.

با شانت خود را بخانه رساند و مشغول جاسوسی و تجسس شد تا سند و

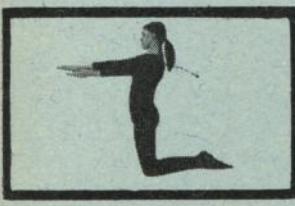
مدر کی برای تایید اتهامات «ایلات» و عشقینهای شوهرش و میمی بیدا کند.

زیبائی و بهداشت تناسب اندام

چند ورزش فوق العاده مفید برای:

سینه‌های چاق -

سینه‌های لاغر



۱- اگر سینه کوچک و باری زیبا دارید، در درجه اول باید سعی کنید که باستان کوچک شود. برای این منظور، روی زمین نشینید و گفت سینه را عقب راست بایستید و سینه را به پایه را جدا از هم بطرف جلو قرار دهید. حالا باید پاره ای دورازیای دیگر، نوک پینجه هارا بزمین بچمین.

۵۸ پagine در صفحه

داشتن اندامی زیبا و ساقه های خوش تر اش، آرزوی هر زنی است، مخصوصاً امروزه که اندام متناسب بیش از صورت زیبا مورد توجه قرار گرفته است. سینه نیز از مهمترین قسمتهای زیبای بدن یاک زن بشمار میرود. بنابراین اگر سینه های شما خیلی بزرگ و سنگین باشد، ماهیچه های سینه شل و افتاده می شوند و سن شما را بیشتر بنظر می آورند. همچنین بر عکس اگر سینه ها خیلی کوچک باشند، باز هم باعث عدم تناسب اندام شما خواهند شد.

بالنجم دستورات مفید و تمرین های لازم ورزشی، موفق خواهد شد که کوچکی، بزرگی و افتادگی سینه ها را کنترل کنید و آنها را بصورت دلخواه درآورید.

زایمان هم از سینه پنهان های راحت استفاده کنید تا دوران شیرخوارگی کودک بیان بررسد.

کرستهای نایابی، سینه هارا کوچکتر از آنچه هست نشان میدهند. پس با درنظر گرفتن کوچکی و بزرگی سینه، نوع جنس کوست را انتخاب کنید.

از زمان نوجوانی عادت کنید هنگام نشست و راه رفتن شانه هارا صاف و مستقیم نگه دارید و بطور صحیح تنفس کنید تا شکل و فرم سینه شما طبیعی و زیبا باقی بیاند.

هنگام خرد کرست، به اندام خود توجه داشته باشید و مطابق آن کرست دلخواه خود را خریداری کنید. در صورتی که اندام لاغر و سینه های کوچکی دارید، کرست کوتاه بینندوزی شده بر نگاهی روش خردباری کنید و در صورتی که چاق هستید و قدتان کوتاه است، کرست بلند از جنس نایاب انتخاب کنید.

تمرین های ورزشی

- اگر سینه کوچک و کمر بین دارید،

کوچکی سینه هارا با خوردن مواد آسامیدنی مانند آب، شیر و آب میوه میتواند بر طرف کنید و در حقیقت اضافه وزن بدن باعث می شود که سینه های شما نیز بزرگ و مطابق دلخواه گردند. ولی اگر اندام شما چاق و سینه هایتان کوچک است و سینه های نیتوانید بر وزن تان اضافه کنید، میتوانید کوچکی سینه را باستن کرستهای افقی جبران کنید. سپس بتدربی بالاجام تمرین های ورزشی، خون بیشتری در ماهیچه های سینه بجای بینای زیبایی و به رشد آن کمک کنید.

برای پرگرترشان دادن سینه ها، از کرستهای کاری اضافه کنید، این کرستهای را پس از نشست اطو نکنید. بعکس اگر سینه های شما بزرگ و خیلی سنگین باشند، رکابهای معمولی کرستهای شانه شارا ناراحت و گود میکنند، نایاب این استفاده کنید. هنگامیکه باردار هستید هرگز از پوشیدن سینه بند خودداری نکنید و پس از

قبستان و عینک‌های آفتابی

نیست، اما برای خواندن، نوشتن، اسکی بازی و تیسی و بخصوص هنگام رانندگی کاملاً مضر است، جون در این موقع، چشم بهمراه جهت حرکت میکند. بادقت باطراف میگرد و بهمین جهت احتیاج بعضلات آزاد و منقبض شده دارد.

از چه نوع شیشه‌ای باید استفاده کرد؟

شیشه‌های رنگی به سه صورت مختلف وجود دارند: شیشه‌های فیلتری (تصفید کننده)، شیشه‌های خندانکاس و شیشه‌های دورنگ.

شیشه‌های تصفید کننده از نوری که آنها میتابد بعضی از اشعه را مثل موارء بنشش یامادرن میگیرند و با خاطر ماده شیمیائی بخصوصی که در ساختارشان نکار برده شده است قادر بگاهداری و

بنچه در صفحه ۶۲

ضاف و یکدست باشد تا دید چشم را آزار ندهند و جون درست کردن اینکه شیشه‌ها بازی آسانی میسر نیست کمتر اتفاق میافتد که شیشه یا عینک عادی و ارزان قیمت داف و بدون موچ باشد.

البته سازندگان این عینکها که در ضمن از نظر فروش بازار گرمتری از عینک‌های طبی دارند معتقدند که عیب این شیشه‌ها کم است و چشم قادر بدرک آن نیست. در حالی که باید گفت عینین عیب کوچک میتواند بخوبی روی چشم اثر بگذارد و آنرا خسته و ناراحت کند. البته چشم با منقبض کردن بعضی عضلات میتواند خود را باعینک مطابقت دهد. اما همین انتباخت مداوم و غیر لازم باعث صدمه زدن بچشم میشود و لاملاً آنرا بخطر میاندازد. البته استفاده از این عینکها برای گرفتن حمام آفتاب و با درمواقع عادی که چشم احتیاج پذیرت کردن زیاد ندارد، چنان مضر

عینک‌آفتابی در مدت شب و روز سپار مضر است و حالت مقایعی چشم را در مقابل اشتعه خورشید کم میکند.

هیچگاه بخاطر تقليد از هنرپیشگان بطور مداوم عینک دودی بچشم نگذارید و هرگاه دارای چشمانی هستید که احتیاج به عینک طبی دارند شیشه‌های آن عینک را رنگی انتخاب نکنید. یکی دیگر از موارد بد استفاده از عینک دودی هنگام رانندگی در شب است. هیچگاه در تاریکی شب با عینک آفتابی رانندگی نکنید، جون احتمال خطرات بیشماری برایتان بوجود می‌آید.

آیا عینک‌های معقولی و ارزان

قیمت برای چشم خطر دارند؟

در جواب این سؤال باید در کمال احتیاط گفت: کاملاً ممکن است برخی از این عینک‌ها پسند باشند. در حقیقت سطح خارجی و داخلی شیشه‌های عینک باید کاملاً

خانم! آیا واقعاً میدانید از چه عینکی باید استفاده کنید تا چشمها یستان محفوظ بمانند؟

کنار دریا و کوهستان - در سور تند و ملایم هنگام رانندگی، اسکی، تنسی از چه نوع عینک آفتابی باید استفاده کرد؟

هر سال باشروع فصل بیهار و تابستان در سر دنیا مقدار زیادی بول برای خرد عساک‌های آفتابی خرچ میشود. بسیاری از مردم با خرید عینک نشان میدهند که بلامت چشم خود عاقله‌مندند. اما در واقع اگر همه اینها عینک را بخاطر بیرون از مدد همراه دارند و عده دیگری هم که واقعاً بخاطر محافظت چشم‌انشان از آن استفاده میکنند درست بلطفه‌نیست که چطور عینک بخوبی و چگونه میکنی را انتخاب کنند که از نظر پیدا شنی مناسب باشد و برای چشمها ضرری نداشته باشد.

آیا عینک‌های آفتابی واقعاً لازم است؟ آیا عینک‌های معقولی و ارزان قیمت ممکن است برای چشم ایجاد ناراحتی کنند؟ آیا رنگ شیشه‌های عینک اهمیت دارد؟ آیا بکار بردن مدام عینک آفتابی مضر است؟ آنها نزد متخصص برویم؟ آیا عینک‌های آفتابی هم نزد متخصص برویم؟ آنها مؤلفی هستند که اغلب بغير انسان میرسند، اما بعضی عدم توجه باهیت آن، سرسی انگاشته میشوند.

در این مقاله چوایهای درستی را که با نظر چند چشم پزشک و متخصص عینک جمع آوری شده‌اند بنظر تان میرسانیم و در پاره هر موضوع جداگانه بحث میکنیم.

آیا عینک‌های آفتابی لازم هستند؟

یا چشم عادی بخوبی در مقابل تابش نورهای مختلف مسلح است. تنها دلیل پزشکی قابل قبول برای استفاده از عینک‌های آفتابی ناراحتی‌هاییست که آفتاب و نور برای بعضی از چشمها ضعیف وجود می‌آورد و ناراحتی هایی که ممکن است بخاطر کار زیاد روزانه در سور آفتاب برای چشم بوجود بیایند.

باعث قرمز شدن و خستگی مفروط چشمها بهنگام شب میگردد، و برای جلوگیری از این ناراحتی باید چشم مورد محافظت‌غفار گیرید تا گزندی نمیندد. از طرف دیگر قرار گرفتن در آفتاب شدید کار دریا یا کوهستان بدون عینک امکان کاهش دید چشم را بهنگام شب زیاد میکند. از طرف دیگر بهنگام شب زیاد میکند.



عکهایی که در داستان جالب و خواندنی «زن صلستانه» درج میشود چنین تزئینی دارد و عکس خود فهرمان فسنه نیست، بلکه بیان کننده وضع و حالت و روحیه و تشابه است.

زن مصہد سنا دہ

تصادیف درم به شهر می‌آمد و مراد کوچه
و خیابان دیدید سلاماً نیشناخت چون
قدیر هصال بزرگ شد بود. رسیده
و با طراوت و زیبا و جلو
آنچه که می‌استدان از تئاشی
خودنم لذت میبردم. در همین اوان برای
تو خوش نیست اگر یکمی غرسی بو دارد.
رقی بوبی عروسی از خانه‌ای برخیزد
مه حواست دیگر راه تعلیم فرار
خشیشی خانه بسبی امور خواستگاران
بر خاستن بوبی عروسی بهم رخصت بود. ان
لذت خوشی بوبی عروسی بو دارد.
کسی از بی‌نظیر استاده نمی‌گذرد تکنفر
آه. پنگارید از (حسن) برای شما
گلگوبیم. حالا وقت آن رسیده که از این
سر خطر ناچارخ بزم. او خوانی درشت
پیکل و خشن و نیزمند بود. دو میل
روزش سکینی و یک تخته شا داشت که
لوشه حیاط گذاشته بود. هر روز صبح
میلی زود بورخانه محل میرفت و وققی
من سناوررا روش گرد و سپاه صحبانه
ای چند بودم برمی‌گشت. هیکلی دوبار از
اقای مدیر داشت و مثل یات‌گاویش خدا
بی‌خورد. یکروز صبح کله باجه می‌خورد
تکروز نیمرو. کله باجه را از کله‌بزی
بر بازارچه میخیرید اما نیمرو را با
شست دانه تخم مرغ و یک ملاوه روغن من
رای او. می‌بینم که با دونان سنگک بالا
یکشید. تازه نیمسر بر میخاست و از
بر بکت بودن دست من می‌مالید.
من سر گرم کار خود بودم و توجه
داشتم کلخنی بیش از ماههای بیش دور می‌گردید
که باشد. هر جا می‌فتم. و تهی می‌شدم تا
وی خودرا بر میگردانیم (حسن) را
نهجا میدیدم. جوان اخمو و مزوری بود.
ره همه داد میزد. و حتی بسادرش فحاشی
کشید اما برخود من لخند میزد و بهاره بارانی
تیسم و همچنانی خوش که معنی آنرا
نیتفهمیم دستور می‌داد.

میهم بروند
آنال صد قادشند به بیلاق
برای فکر میکردند فرست شوهر دادن زهرا
نمیم بروند. حاشیان هم درست بود
برایا در آن زمان دفتر اگر از مرزهای
الگی میگذشت خاله مانده میشد و دیگر
سی را غش را نمیگرفت.

نفت :
 - دختر بس و سال تو خیلی با ید مر اقب
 و دش باشد .
 معنی حرف اورا نفهمیدم با سرخوشی
 لی خیالی پرسیم :
 - نفعت حمیم ؟

سی پی

کردم یکی پیرام میاد . اما دوست
ال که گذشت دیگه هیشکی نگفت خوت
شنه . من اینجا عومندی کنم که شدم .
در زاره زده بود میگزند . دیگه موهان سفید
و قدرت کار کارگردان ندارم . هنوز به
بارت از قسم . یه ساخت بکردم . دلم به
خوش؟ به اینکه بجها دوستم دارم
حالهای چون خالهای چون میگن؟ نیخواهم نگن .
نمایم دروغیگن با همه گیشیون بنم
داتن و حاب کار دستوره .
خدائی خدا آگه فرد از یا بیافتمن همینا
و میدارم کارکوهه که سپک برآیدم یکته .
نخور زیادی که نمیخوان .
دلم برای پیرزش میسوخت لیکن از
خان از دل میگرفت . عربت میباختم
راز اینشه خودم نقشه های دقیق و
ساد شدهای طرح میکرم . زن بی خنز
گوشنده فرق ندارد . همانگونه که گوشنده
در شادی و خرابی قرارگاهی میگذند زن
هر چیز و سیگاره را تیز فدای مطاعم
روش میسازند . زیبائی و جوانی برای زن
میتواند سرمایه قابل استفاده باشد .
ایرانی به زمانی و زیبائی به شی و تی
میگردند . این را خوب میگویند همینیدم
ایشورون میگوشیم هنری میبازم که
دا بنواد دستگیر من باشد . اولین
از تزمترین خنز برای یات زن سواد است .
اد راجه ای اس که بکمل کار آن انسان
را از چاه میشناد و گره نمیرود .
او ایوال خانم و آقا نست درس

و اند من نی تقاوت بودند ولی بزوی
تختگیر شدند . گویا پیش یعنی میکردند
اگر من خواهند و نوشت بیاوزم و با
اد خواه رفته باخواه یاک روز علم طفیان
بیافراز و از خانه میروم و یا
قل اقتدر میفهمم که در قبال کاری
انجام میدهم دستمزدی باید بگیرم .
با چشم بند رخربدمون نگاه میکردند.
ن هم داشتند زیرا پول داده و در عرض
گرفته بودند اما این بول بن این ارتباط
یافت . من انسان دیگر بوم . کاری
مکردم و احرار میخواستم . چند که
تحت خان و آقا مر تحت فشار قرار
گردند . هر گاه گوش خلوتی میافتد و
غذ و دفتر و کتابی بست میگرفتم به
نه های مختلف مر از کار بازمیداشتند
نبلار فرمان یا خود سیاه میفرستادند .
من با من چون میخواستم با سواره خوم حتی
وقت راه رفتن توی بازار نیز تابلاوها و
شته های روی دیوار را میخواندم و
بن میکرم .

ش هفت ماه گذشت. از هد که
نم در آستانه رشد و بالوغ بوده . تغییر ای
وجود و در اندام پیدا شده بود .
جب نیکرید و نمتر سیسمون چون زهرما
تر آقای نیکرید میر قلاب من گفته بود که یک
تر چکونه باع مشود و چه حوالدنی
سافند . بعداز عدد نوروز اگر

قسمت پنجم

خلاصه شماره هایی که خوانده اید:

وقتی در قسمت پرسیدوراهی ماجراجی
زنی را که سبزیده شوهر کرده بودمینوشتم
بین اطلاع دادنند نهونهای چالبتری از این
قیبل زنان وجود دارد. تکچکاوی من
پر اینگاهیت شد. من از چندی یکسی از
دوستان خبر نگارم اطلاع داد. خانمی را
یافته که چهل و سه شوهر کرده و چهل و
سومین شوهرش گریخته و اورا تهای گذاشته
است. هویت اورا بست آورده و میراثش
رقم. او ایندا هرما با اکران پذیرفت
اما بعد تعارف کرد و پیداخل اتاق به مرد
آنروز و روزهای بعد زیاد حرف زدم تا
راضی شد ماجراجای زندگی خودش را بگوید
اما از من قول شرف گرفت تا طوری
بنویسم که کسی اورا شناسد. او گفت
من در آبادی تزدیک شدم. بدنیا آمدم.
پدرم مرد روسائی بود که چند زن گرفت.
زن بزم مرما آزار میداد و گناه میزد
یکروز که گناه مفصلی خورده بودم یک
زن شیری که برای تابستان اطلاعهای تبعایغ
مارا اجازه کرده بودند بدیلوچی من آندمو
نووازش کرد و قول داد پدرم را راضی
کنید که مرما با خود به شهر ببرد و همینکار
را هم کرد.

از پیگی هوشیار وزیرت بود . میدانستم همه مردم سودجو هستند و بدنبال خوشبینی نمیگردند . تا موافقی امیخواهند که ای ایشان مفید واقع شون . نمیخواستم همه عمر کافت بیانم . پیرزن خوشایرانان که در خانه آنها خامت میکرد برای من نموده بود . درست بیان نیای اورم او چه نام داشت و با آقای مدیر داری چه نسبتی بود . حامل میزمن خاله یا دختر خاله آقای خانه حسوب میشد . زن بیچاره پانزده شانزده سال بیش از شوهش طلاق گرفته و براچیاند روز بخانه آنها آمدند بود . بیرون مهمان و می ماذنندند . نداشتند او شوهر کند . جرا چرا ؟ برای ایشانه مستخدم ای جرمه و موافقی بود . خوب جان میکند و رحمت میکشد و بسب خوشایرانی چشم پاداش و دستمزد نیز نداشت . روش نمیشد از آنها اجری اخذ کند . یکروز او برای من درد دل کرد و همه چیز را گفت : گرمه میکرد . گرمه ای که مودی نداشت و خیلی دیر بود . او چیزی نداشت : اینا نداشتن من شوهر کم . دوسه سال اول چند نفری برام بیدا شدن . بد بنویند . مردهای زن مرده نون رسون . خودم میخواستم شوهر کنم و از این خونه برم اما اینا بیانه تر ایشان . هر کسی

از زندگی بیشتر بدانیم..

ادب معاشر

کودک و پول

همه افراد خانواده در منظم کرده دخل و خرج منزل باید سهیم ناشن. پس بکودکانشان نیز فرست بدھید تا این درس بزرگ زندگی را هر چه روزتر فرا گیرید.

کودکان دارایی هوش سرشار و ادارایی قوی هستند. با وجود این جرا هیچ پدر و مادری راجح به درآمد و خرچ منزل با بیچه های خود مصحت نمی شوند. ظاهراً آنها عقیده دارند که بجهات این مسائل را درک نمیکنند و لازم نیست آنها را وارد مسائل

ریشه کاریهای خانه داری

یک فنجان چای خوب

یک فنجان چای خوب را در کمسن جانی میتوانید بست بیاورید. حتی در خانه هایی که با تنريفات اداره میشوند و گرانترین رستورانها یک فنجان چای کاملاً خوب بست شما نمیدهند. پس باید بهم اینکار ساده، ولی میم را آنچه دهیم.

اینکار را با آب نیم گرم ماله در تکری استفاده نکنید. کاریهای لعان، کلکت که روزدر آب را بجوش بیاورید و در آنها حکم بسه میشود خلی بینه است. آب هشتمی چوش میابد که روی آن بر از حیاپیهای لوچ و بزرگ میشود. پس از جوش آمدن، بیش از دو تاسه دقیقه صر نکنید و نگارید همانطور بخار شود.

قویی نیاز از جنس فلزی و نعمه ای و امثال آنهاست، زیرا فلزهایی بجای شما میدهد. قوریهای جیبی با پالون نکن بسیار ساده هستند. پیرین نوع قوری، قوریهای گرد و کوتاه است که از حاشیس ساخته میشود و لعاب برترنگی برترنگ قهوه ای ناقفرم روی آن میزند. قبل از دم کردن چای، قوری را خوب گرم کنید. میتوانید اینکار را با آب چوش آنچه دهد و دوسواره قوری را حالی کنید. پس برای هر یک

زندگی زناشویی مجھولات زناشویی

هر روزه برای روانشناسان سالم شده است که:

علت بسیاری از بیماریهای روانی، لغزش های اخلاقی، خیانتها، شکست های زندگی زناشویی، بدرفتاریها و اختلافات خانوادگی و حتی جایات برای آشنا نبودن مردم به مسائل زناشویی است.

یگنده روانشناس معروف «ویاهم استکل» سامروزه از تعداد خانواده های خوشبخت بیش از پیش کاسته شده و عنق، بچای اینکه یک قانون طبیعی باشد، ایجاد کننده مسکلاته شده است.

آگاهی به رموز زناشویی برای دختران و پسرانیکه در آنهاه ازدواج نکنند و پسرانیکه در آنهاه ازدواج نمایند. اینکه شروری است. جه بسیار نعروسانی که معلمات عدم اطلاع به روابط زناشویی و پهادشت زارداری، ننمای عشق و زندگی خودرا در ماهیاتی تحت ازدواج از دست داده و آنرا سقط کرده اند.

وقتی تاریخ را ورق میزیم می بینیم که از طبق قدیم گلستان و پوئانیان تا طب هند و مصر و ایران باستان، همه جا محبت از دنیای زناشویی بوده و دستورات جامعی در اینکار داده اند.

«فروید» داشتمند اطربی و سایر پزشکان و روانشناسان شهروند جهان تحقیقات دامنه داری در این زمینه کرده اند و صدها جلد کتاب منتشر ساخته اند.

جای تعجب است که دختران و پسران، زنان و شوهان جوان قرن ما از آخرین مدهای «کورز» و «دبور» پاریس تا اذاره گمروسان سtarگان و از زندگی حصولی بینندهای تابان خوشیاندان هنرپیشگان املاع مارند، ولی از ساده ترین مسائل زناشویی که اهل زندگی آنها را تشکیل میدهد بی خبرند! بقول دکتر چیزرا میداند، بیدانند که چکونه بخورند، چکونه بخواهند، مردم همه چیزرا میدانند، چکونه بخواهند، کنند ولی ابداً از مسائل زناشویی که مهمترین اساس زندگی است اطلاعی ندارند.

بقیه در صفحه ۶۰

در کافه رستوران

ادب معاشر

● آقا و قیکه باخانی وارد کافه یا رستوران میشود شما باید راه نباز کنید. اما انتخاب میر باید از زن جلو بیند تا براش پیچیده میر عینی را با او تحمل نکنید. در دادن دستور غذا سریع نباشد ولي اگر شما میزبان هستید از دیگران برسید که چاملی دارند و هر گامه همان شما در انتخاب دجاج تردید شوند بی حوصلگی نشان ندهید. با اینهمه باید فراموش کنید که گارسون مفتر دستور شماست و باید تا آنجا که ممکن است اورا مطلع نکنید.

شما در انتخاب رستوران آزادید و میتوانید با توجه به بودجه خودتان رستوران مناسب انتخاب نکنید ولی وقیکه وارد رستوران شدید از هر گونه چانه زدن در راه رهیز کنید. بخواهد مثلاً بشاخواری را که میل دارند انتخاب نکنید.

اما اگر شما دعوت کرده اند اقدام به انتخاب گرانترین غذا نکنید مگر اینکه از شاخواهش کنند.

● خانم، مطمئن باشید که اگر موقع انتخاب غذا گران قیمت ترین آنها را انتخاب نکنید و این فرسترا به مرد میزبان بدھید تا او هر تعاب از آنها را که میخواهد در قیمت غذاهای انتخابی وارد کند، مرد میزبان آزاد دادن شدرا تحسین خواهد کرد. اگر مرد واعظ بخواهد مثلاً بشاخواری بدهد خودش از شاخواهش خواهد کرد که آن را هر دفعه بخواهد اینکار را میگذراند. اگر رستوران خوبی انتخاب نشده است، غذا هارا هر دفعه بخواهد تگردانید. اینکار فقط در صورتی مجاز است که آدم چیزی را که خواسته است براش نباوردند.

● خانم، اگر غذای را انتخاب کردید، مخصوصاً اگر غذای گران قیمت باشد، دیگر برای جزئیات آن (مثلاً جعفری کارخوراک) ابراد نکنید، چون این کار شخصیت شمارا در انفارگوچ میکند. یا مثلاً اگر غذای خشکی سفارش داده اید وقتی که آن را آوردند تگونید اگر آبدار بود

بقیه در صفحه ۶۰



مامان، بگو چرا؟



به پرسش‌های کودکان
خود پاسخ‌های صحیح و
قانع کننده بدھید.

★ چرا بردگی انجافت انتیابیدا میکند؟

وقتی که جائی از بدن خود را بریدیم، در طبع زخم و خون دلمه میشود. قبل از هرچیز باید است که خون لالم شده بین‌الملل سرپوشی است که جلو ادامه خونریزی را میکیرد. سپس در محل زخم که آلتنه در صورت عصبی بوند انسان شده یا دوسان آن با «آگراف» بهم آمد است، سوالهای تاره شروع به تشکیل کرده نسج گوشتی از بین رفته را مجدد و پذیری تشکیل میدهدند.

برای اینکه یک نسج گوشتی تازه به وجود آید باید به نسج مژوبر مصالح و مواد اولیه برسد. این مصالح چیزی جز غذای روزانه نیست که تبدیل به مواد لازم شده بوسیله خون بعمل زخم حصل میشود.

★ چرا وقیکه زنور دست مارا میکند، محل گردیدگی ورم می‌گذارد؟

وقیکه زنور نیش خود را به بدنمان فرو میکند. مقداری سه وارد آن میکند. طبیعی است که بدن را برای از بین بردن اثر سه عکس العمل شان میدهد و یکرته موارد شیمیائی از قبیل هیستامین بخش میکند که موچ نورم را که میشود و بهمین دلیل هم در نقطه گزندگی احساس گرما میکنند و برافروختگی و سرخی موضوعی متعدد میشود. انتهای اعصاب خیلی تخریب میشوند و علت دردی نیز که احساس میکنیم همین است.

★ چرا روی اقیمهایی بوسات پرشکی نقش مار رسیده‌اند؟

مار از ازمه‌هایی بسیار قدریم بعنوان عالم طب انتخاب شده‌اند و بادگاری از یونان بیان است. اما حالا چرا این عالم را روی

زن امروزی مظاهر زندگی بهتر را می‌آموزد

آشنایی زندگی کرد. در صورتی که باید کودکان را از عمان روزهای اولی که پدرمه میزوند و آمادگی برای فرا گرفتن دارند، با مبالغه بودجه اشنا ساخت.

بیدن ترتیب کودک یاد میگیرد که چگونه با بول مستمری خود اسواره و احتیاجات خود را تهیه کند. اگر به لوازم مهم و گرانتری محتاج باشد، خود را موظف میداند که هر روز مقداری از بول خود من فوجوتی کند تا بتوان ملا یک جفت کش فوتیال و یک توب رحیق نزدیکی کند.

حالا باید دید که چگونه میتوانیم کودک را با بودجه ودخل و خرج منزل آشنا کیم.

بهرین راه اینست که کودکان را بشانید و کاغذ و قلم بدهیم. سپس تمام مخارج روزانه خانه را روی کاغذ پیاوید و درآمد را هم در برابر آنها بنویسد. بعد راجع

باقیه در صفحه ۶۱



علاوه بر اینکه باید کودک را در خرج کردن بول توجیش راهنمایی کنید نکات دیگری هم هست که لازم است به آنها بپاموزید.

بول تو جیبی یا مستمری هفتگی و ماهانه، بهترین وسیله‌ایست برای

گفته‌ها

همیشه مرد است که چون
صیادی بدنبال زن میدود،
ولی صید واقعی هم همیشه
خود مرد است!

«مارسل آشان»

سابقا وقتی یک دختر ججالت
میکشید، سرخ میشد. حالا،
وقتی یک دختر تصادفا سرخ
میشود، ججالت میکشد!

«اما دام سیمون»

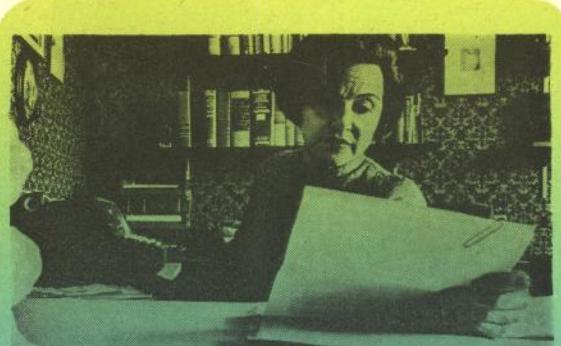
نویسنده فرانسوی
هیچ انسان مقداری نمیتواند
بر عشق فراموشی کند!

«الرژساند»

فراموش نکن که وقتی از زنی
تعزیز میکنی، زن تو آنرا
بسیار تقاضا از خودش می‌
گذارد!

«بل موران»

نویسنده فرانسوی
 فقط نگاه است که هیچ زنی
 قادر به آرایش آن نیست!
 پس زنها را از نگاهشان
 بشناسید.



روانشناسی

کار در چهل سالگی

از ده سال پیش تعداد مادرانی که شغلی هم دارند افزایش محسوس یافته است. باوجود این سیاری از زنها که قیل از ازدواج غلبه و درآمدی راه‌گردانند. اگر قطعه شدن این در آمد تأثیر چندانی در بودجه خانواده نداشته باشد، به احتمال قوی زن تریست فرزندانش را بمنزل خود ترجیح می‌دهد.

اما یک دختر جوان‌حتماً باید هر یا معلومات و تضییقات کافی برای انتخاب بالشغله است. نیتوان دسترسیست گذاشت و بیکار شست
با ماید اینکه «بالآخره روری ازدواج میکنم و هوهم حجم را میدهاد». زیرا هیچکس از آنده و بازیهای سرنوشت خیری ندارد. شما اگر هری داده‌ید
با علوماتی داشته باشید لاإفل این آرایش خالرا دارید که در صورت احتیاج
سیتوانید شغلی بدل آورید.

باقیه در صفحه ۶۶

باقیه در صفحه ۶۸

یکزن و یکلشکر گریه

اینروز هاممترین سوژه صحبت اهالی است که هم پاپتخت سوئی، خانم (کلاری هولت) و همسر که چاو و جله‌اش هستند. اسم این زن و لشکر گریه‌هاش از روی سرزیانها افتد که همسایگان از سرو صدای گریه‌ها تنگ آمدند پس اجراهانه شکایت کردند و او هم به کلاری او تیما تو مداد: یا گریه‌های را بپرون کن یا آپارتمان را تخلیه کن. اما کلاری هولت نه حاضر بوداین کار را پنکد و نه آن کارزا. بالآخره مقامات پلیس و انجمن حیات حیوانات سوئی به دادگری‌ها رسیدند و به خانم اجازه دادند دنبال خانه‌ای تازه‌بگرد و تاخانه‌بپارانکرد از جایش تکان نخورد. کلاری افسوس جمیعی با گریه‌ها دارد. از صبح تا شب با آنها مشغول است و حتی ناهار را با آنها می‌خورد.



عاشق میلیونر و معشوق آشپز!

(هاربرت گیسن) معروف به **برنس آبجو** که دختر ۵ سال‌سلطان آبجو انگلیس است و با همین سن کم ۲۶ میلیون تومان پول نقد در حساب بانکی دارد عاشق یک آشپز فقیر ایتالیایی شده است. هاربرت، (بنیتو شیبرنکاتو) را برای او لین باردر رستوران (آوارو) لندن دید. زیرا بنیتو در آنجا آمیزی می‌کرد. اندی قصد دارند بدون در تغار گرفتن اختلاف مالی و اختلاف طبقاتی بزودی با هم عروسی کنند. اما ظاهرا در راه این عروسی اشکالی بیش آمده زیرا زنی ۳۴ ساله بنام (پگی بارنورمن) ادعای کرد که از بنیتو دویسر دارد!



مد عهد کینگ آرتور

مثل اینکه قرارشده از این پس مدرناه مزون‌های پاریس بلکه فیلم‌های سینمایی بازند زیرا بعد از (مددکتر ژیو اگوئی) و (مد یونی و کلاید)، (مد کاملوت) رواج یافته است، این مدد از لباس‌شوایه‌های عهد (شاه آرتور) که نقش‌های اساسی فیلم کاملوت را افقاء می‌کنند الهام گرفته شده است. مشخصات این مد جدید عبارت از لباس‌های چرمی امیر مایل، زنجیرهای طلازی، کمرندهای پهن و کلاه اوریزینا.

دخترها و فروش لباس‌های مردانه!

تازگی در لندن مدلشده که مانکن‌های خوشگل در فروشگاه‌ها لباس مردانه را تبلیغ می‌کنند. مثلاً دختران زیبایی‌رهای مردانه، جوراب مردانه و حتی گفشه مردانه می‌بینند و در نایشگاه آنها عرضه می‌کنند.

مثلاً این دخترخانم، کارشن تبلیغ و فروش کراوات‌های مردانه است. خودش هم کراوات‌های زده تا لاید شغل باشغال کمی هاچه‌گی داشته باشد.



دیدنی‌های مصور جهان را، از چهار گوشه عالم، در این صفحه درج می‌کنیم



این حرفاها و خبرهای
جالب و شنیدنی هفته
گذشته، در چهارگوش
عالی بر سر زبانها بود.

سر زبونا

فروشگاهی فقط مخصوص خانم‌ها

استرالیائی‌ها هم در اتکار و پیدا کردن راه پول در آوردن دست کمی از آمریکائی‌ها ندارند. جدیدترین اتکارشان که جلب توجه کرد، افتتاح یک فروشگاه پرگر در شهر سیدنی است. مهم اینست که در این فروشگاه فقط خانم‌ها حق خرید دارند و آقایان را ابدا در آن راهی نیست. خانمهای حتی از همراه بردن پسرچه‌ها نیز منوع شده‌اند. هدف اینست که خانمهای سیدنی بتوانند دوراز غرفه شوهر، هرچه داشتن خواست بخوردند. کار در ورودی یک بار و یک سان انتظار ساخته شده، آقایانی که همراه خانمه هستند برای اینکه سرگردان شوند میتوانند ترکار دم پنهان بزنند یا در سالن انتظار ساعت مبکد و انتظار بکنند.

زن‌آمریکائی و وصیت‌نامه‌اش

برنامه اینست که امریکادارسای‌ای آینده حتی یک قد کوتوله نهند از نداشته باشد. پیش‌نی دلیل یک کیمه پرکشی از زنان امریکا تقاضا کرده تا در وصیت‌نامه هاشان غده هیوپیفرشان را وقف داشت پرکشی کنند، زیرا فقط بملکه‌هارهون موجود شده هیوپیفر اس است که میتوان باعث‌رشد، بخصوص رشد های متوقف‌مانده شد. اگر این هارهون بقدار کافی در دسترس باشد میتوان سالی سه هزار پجه‌کم رشد را معالجه کرد. اما عیوب کار در اینست که برای معالجه هرچه کوتوله بزرگتر از یکی دو سال زنده نخواهد ماند.

فروشگاه سگانه

پقوس جریده (پاری پرس) امریکائی‌ها نوع‌عوستی را کنار گذاشته و حیوان دوستی پیش گرفته‌اند. مثلاً پقرار آخرین خری که رسیده، یکی از سرمایه‌داران هولیوود سوپرمارکتی فقط مخصوص سگ‌ها افتتاح کرده. در این فروشگاه که ظاهراً بزرگتر از (فروشگاه فروتسی) خودمان است انواع و اقسام چیزهای (سکانه) فروشنده میرسد.

مثلاً برای سگهای کچل یا طاس میتوان بقیمت ۴۰۰ تا ۸۰۰ تومان کلام گئی خرید. سایر چیزهایی که اینجا پفروش میرسد بیانند از: فیکساتور خند کاک، فیکساتور خند ریزش مو، فیکساتور خند بوی دهان، کت و شلوار، پیکانی، پیراهن خواب، کفش، پولوور سکانه، خمیر دندان، مسواک، سبد خواب، لحاف پقیه در صفحه ۷۰

هیچ کینی!

کار فساد و لجام گیختنگی مد در اروپا روز بروز بالا می‌گیرد.

(امپلیوچن) طراح معروف ایتالیائی اینروزها نمونه‌هایی از ایتالیکنی آینده را بعرض نمایش گذاشته است.

این بیکنی مثل پرده روی سینه‌ها و روی شکمی افتاد.

بوچی گفته است:

یا (هیچ کینی) یا (برهنه‌کی) را از

بین میزد، هن دیگر شد در اینستکه مصرف پارچه‌اش بیشتر از مصرف پارچه بیکنی است. فقط پاید کسی پرده در معرض

باد قرار نگیرد.

مالحظه می‌فرمایید که بعضی از مدلزها زن را جگونه و سیله هوی و هوی قرارداده و به شان او توهمین می‌کنند.

رکورد بیسابقه در لاغری

(چلستا) گایر دختر لاثان امریکائی

آلمانی‌الاصل، سالهای سال به (چاق

ترین زن امریکائی) شهرت داشت. او

که بنام متعار (دولی دبلی) بعنوان

یک عجیب‌الخلقه در سیرک‌ها نمایش

داده میشد متجاوز از ۲۵۰ کیلو وزن

داشت. پانزده ماه پیش این کوه گوش

محترک دچار سکته خفیف قلیلی شد.

پرکشان عالجش باو گفتند اگر خودش

را لاغر نمکند بیش از یکی دو سال زنده

نخواهد ماند.

از همان‌زور کوه گوش تقصیم به

لاغر شدن گرفت وبا اراده ای آهینه و عجیب توانست در عرض یافته دهنه

خودش را یکصدوندوش کیلو لاغر

کند! کوه گوش سایق فلا از من و

شما هم لاغر است، زیرا با استخوان

۶۱ کیلو وزنش است. در تاریخ

رژیم غذائی چنین رکوردی بیسابقه

است.

درس‌های قبل از ازدواج

یک مدرسه دخترانه، در شهر

(استپنکام) واقع در جنوب شرق انگلستان، اولین مدرسه دخترانه معلوی

دشی است که در آن آرایش کردن، اتیکت های جدید اجتماعی و مدد با هم

تدریس میشود. معلم این دروس خانم

زیبای ۲۷ ساله‌ای است بنام (مارجوری جانی) همسر (دنیس جانی) کشیش

کلیساش شهر.

مارجوری که محل است بدن

مینی ژوب سر کلاس درس حاضر شود

بعنیر نگاران مزده داده است:

من همه چیز از توالت‌گردن،

فون حفظ زیبائی و تنبای اندام گرفته

تا آداب ذهنی و سکس قبل از ازدواج

را درس میدهم!



اینها با فیل به محل کار خود می‌روند!

خداد چکار کند این بیتل ها را که پایه رسه و مدلی را در دنیا گذاشتند که حالحالاها جوانهای مردم گرفتار آن هستند! بعد از بیتل‌ها بایساهای عجیب پوشیدن، اداهای عجیب در آوردن، کارهای عجیب کردن و نواها و آوازهای عجیب ساختن برای گروهی از جوانان تندرو و افراطی شده یک کار لازم و پر اهمیت!

مثلای این فیل‌سوارها که ایم گروهشان «دهشی پلاستیکی» است برای اینکه جلب توجه بکنند قیای اجاره کرده‌اند و آن بسط کترست خود میروند تا باصطلاح یک کار «بازره» کرده باشند!

دهشی های پلاستیکی (!) معتقدند که بیترین سیستم اتومبیل در دنیا، فیل‌هندی است!

قهرمان ۶ ساله

«آل اویس» پسر ۶ ساله انگلیسی پادرش جورج اویس قهرمان موتور سیکلت مسابقه میدهد. این پسر ۶ ساله از هم‌اکنون در موتور سواری اعجوبهایت وجود دارد.

خودش میگوید: اول پایا رامغلوب میکنم و بعد دنیارا .. بارک الله بایتهمه حافظلی!



شیر پاک کن جدید داگرا با

مشخصات زیر

۱ - برای پوست‌های بسیار حساس

۲ - برای درمان لک صورت

۳ - برای درمان جوش صورت

۴ - برای پاک کردن سریع آرایش صورت

(شیر پاک کن داگرا محصول هلند)

فروش در کلیه داروخانه‌ها و فروشگاه‌ها

زیباترین گیسوی خارجی
بـون ریـش دارـش
فقط ۵۴ تومان
دایـن پـلـوی بـنـبـ سـمـاـسـپـ بـنـخـانـ آـیـ بـیـ آـسـ



زانکر - با هزایای فوق العاده کاملترین ظرف‌شونی تمام اتوماتیک جهان است
انتخاب زانکر نگرانی شا را از زحمت ظرف‌شونی روزانه برطرف می‌کند.

استخدام

- ۱ - چند نفر دوشیزه‌یا بانوی سکرتر که بزیان انگلیسی تسلط کامل داشته باشند و از عهده تایپ لاتین و فارسی بخوبی برآیند.
- ۲ - چند نفر دوشیزه‌یا بانوی دیپلمه، جهت فروشنده‌گی محصولات آرایشی که بزیان انگلیسی مسلط باشند.
- جهت یک کمپانی بزرگ و تولیدی بطور تمام وقت استخدام می‌شوند.
- حائزین شرایط مشخصات کامل خود را با یک قطعه عکس بصندوق پستی ۰۰۴۴ تهران ارسال فرمایند.

دکـتـ آـدـیـتـ

پـرـسـهـ بـدـشـیـ پـرـتـ سـرـزـرـیـ سـرـبـاـمـ

خـیـابـانـ رـصـتـ شـاهـرـضاـ ۱۰ تـلـفـنـ ۶۵۶۸۷

آموزشگاه خیاطی عراقچی

برای دوره‌های جدید خیاطی -
گلدوزی - گلزاری نت نام میکند ،
باشند آموزان تخفیف کلی داده میشود
تهران نو ایستگاه سی هشتاد نارما

دکـتـ قـیـصـرـ تـلـفـنـ ۷۶۵۶۱۴

متخصص فیزیوتراپی از کینهای

درمان فلجه - دردهای عصبی -

عضلانی و رماتیسم - سیاتیک

تحت جمیعت چهاراه بهار کوچه آفتاب

آموزشگاه خیاطی میرشکار

آدرس . دایره زندان قصر

مدت تکمیل خیاطی سه ماه

هشت روز محاکمه بقیه از صفحه ۴۵

و به اعتراض خودش ، خیال نیکرده است که شما گمان برید که او در کله روستائی بوده است . . .

و اگر من اینجا درباره مجازات سوزان ایوز واستمن بلاعی باختاری میکنم برای این است که زنها و دخترهای شما شب بتوانند در خانه‌هایتان آسوده بخواهند . . . استمن بلاعی و سوزان ایوز چرا غریب زندگی یکنفر را خاموش کرده‌اند و خاموش کردن چرا غریب زندگی آنها دیگر چیزی نیست .

آنها خیل کرداند که دریابه تروت و قدرت داشتند و جان هیچکس مقنس نخواهد بود و مجازات اعدام را داین مملکت شوخی خواهد بود .

هر گز در این مملکت قتلی نفرت باری از مادلین بلاعی باصورت تغففه است . و من با وجود اطلاعاتی که از وظیفه چک خراش خود دارم برای استمن بلاعی و سوزان ایوز از این تقاضای دور رای مجریت میکنم . و اگر پیش و جداگانه تواینید حکم دیگری بدھید . خوشبخت از من هستید .

وقتی آخرين جمله دانستن تمام شد همه چشمها بسوی دوازده نفر غدوه های نصفه برگشت . دختر جوان موحنان گفت :

- آیا تمام شد ؟ حالا برای شور بیرون میروند ؟
همکاران جواب داد :

- نه . . . یکدیگه صیر کنید . قاضی هم چند کلمه‌ای حرف خواهد زد .

و ناگاهان وکیل مدافعان از جای خود بیلدند و چینن گفت :

- آقای رئیس . . . یادداشتی به دست من داده‌اند که روی کاغذ های مدرسه فرانکلین نوشته شده و به امضاء راندلف فیس رئیس مدرسه روزگر مونت رسیده است .

مقاد این یادداشت چیست ؟
لایبرت باست لرزانی عینکش را بچشم زد و اینطور خواهد :

یعنی از آنکه هیات نصفه برای شور از جله بیرون بزود ، وظیفه خود مبدالم قضایی را شرح بده که حایر اهمیت حیاتی است و من به‌امید ایشکه درنتیجه جریان حواتد ادای شهادت از طرف این جانب بیهوده باشد .

در دل تگاهه استهانه . . . و از آنکه که متناسبه شهادت من بیوهوده نخواهد بود ، من دل اختیار شا هست . خواهشتم تکلیف مر روش بکنید چه قضایی که میخواهم بگویم آن قدر اهیت دارد که نیتوانم عادت‌داری در آن باره سکوت بکنم .

قاضی کارور رسید :

- آیا نیتوانم این یادداشت را بیست :

وکیل مدافعان یادداشت را بست لرزانی بدست قاضی کارور داد

و قاضی پس از لاحظه آن چینن گفت :

پس محاکمه تمام نمیشود ، دادگاه بقیه مذاکرات را به فردا صبح موکول میکند . مادرها ساعت دهدوباره تشکیل جلسه خواهیم داد و در خلال این مدت دادگاه به این یادداشت رسیدگی خواهد کرد . . . دستور میدهم که آقای فیس فردا صبح در دادگاه حضور داشته باشد . جله تعطیل می‌شود .

دختر جوان موحنان گفت :

گمان نمی‌کنم که من بتوانم تأثیر اصلی زندگانم .

هفتمن روز محاکمه بلاعی تمام شده بود

ناتمام

دوره عالی خیاطی آرایش و گلسازی را زیر نظر
دیلمه از آلمان ، فرانسه در آموزشگاه مهران
فرآگیرید

مدیر آموزشگاه مرضیه جاسمی

آدرس خیابان شاهیور داخل امامه تلفن ۵۹۴۱

کلینیک زیبائی

علاج لاغری درشد و نوشینه نا

پایداری خطا نهاده جوانی و زیبائی

و ترمیم و اصلاح

بع جیلان لازار تلفن ۳۴۸۱۲۰

بلیم : خانم بازاریاب

خرید کردن !
آه نگو که کار خیلی سختیه ! آنهم توی تهرون
بزرگ که نه در داره و نه دروازه !



تلفن ۳۲۳۲۱۶



چشم روشنی

حالا بیکره خانمهای با ذوق تهران هر وقت میخواهند برای عزیزی چشیدن روشی تهیه کنند، پکارت پخشیان پهلوی چهارراه شاه فروشگاه چشم روشنی مراجعه میکنند چون برای همه آنها پنجه بینایت دهد است که اجنبیست چنین شده چشم روشنی از همچه ارزندتر و ارزاتر است. آجنه راکه از لور و اجنبی میتواند چشم روشنی پسند کنید.

هرهفته : خانمهای بازاریاب خوش سلیقه «زن روز» توی شهر تهرون میگردند (شاید هم در آینده به شهرهای بزرگ سر بنزند) و باین مقاوه و آن مقاوه، باین فروشگاه و آن فروشگاه سر میگشند و تازه رسیده های بیازار را بدینکنند و از سری تیاز درباره آنها پیورتاز مینویسند تا شما خانم و دختر خانم عزیز بخوانید و آگر خواستید، ندون دوندگی و کفش پاره کردن بدانید که هر جنس خوبی را کجا میتوان خرید و یا اینکه احتیاجات خانه و زندگی را در کجا میتوان تهیه کرد. امیدواریم این ابتکار «زن روز» بدلتون بشنیمه!

خریدهای تازه

نهمه : خانم بازاریاب

فروشگاه لالوند

آلو، پرون، نوئی؟ زودتر خود را بفروشگاه لالوند برسان.

برای اینکه امروز بعد از مدتی دوندگی و مایوس شدن از خرید پارچه خوب، چشم به تابلوی فروشگاه لالوند درچهارراه شاه چب فروشگاه بزرگ افتاد. نمیدانی چه پارچه های عالی ادار. پس از همه پارچه های ابریشم طبیعی که در پیرین طرح و رنگ میباشد و پارچه های مد روز که در همچای دندر نمیدند. ضمناً از حیث قیمت هم خیلی ارزان است. همین هیین الان آنچه هست و پارچه مورد نظرم را خریدم. تو هم اگر از جهه نخربیدی، فوری بیا اینجا، من مطمئنم که در فروشگاه لالوند پارچه باب سلیمان را بیدا خواهی کرد.

خیای مشکرم غریزیم، همین الان آمام.

مزون گلفی
۶۰۰۳۷

سرگردانی برای تهیه لباس و اقعا کله کنند است. خیاط رفتن و برو کردن هم وقت و هم حوصله بادی میخواهد. اما اگر چند روزی صبر کنید، مزون گلفی تدارک مفصلی برای تاسیتان شما دیده است و با وارد کردن انواع لباس و دامن و کیف و کفش و گارنی تورهای مختلف لباس، بـا برآنگی و شکی شما تا سرحد امکان کمک سریع دارید. در انتظار دریافت اخبار جالبتری از مزون گلفی واقعاً بـی نظر است، در تهران در طبقه اول باشید.

گالری فرانس

از وقتی گالری فرانس افتتاح شده، خانم های تهران دیگر احتیاج ندارند از این دوست و آن آشنا که پسر خارج میروند برای تهیه لوازم خود خواهش کنند، چون گالری فرانس (خیابان پهلوی چهارراه امیر اکرم) با سلسله وسایل خاصی که دارد، انواع و اقسام پوشاک و کیف و کفش و بخصوص برای نصل تاسیتان انواع مایه های زیبا و لوازم مخصوص دریارا تهیه دیده است. گالری فرانس نامی است در خانه که نظر خانمهای شیک پوش را بسوی خود جلب میکند.

شماره جدید خریدهای تازه
۳۲۳۲۱۶

عبدی امیریان خوش سلیقه آن سرگردان شوند. پدریکو بروید و تجدید عهد نمائید.

شل ساید پاریس
۴۸۰۱۹

نمایشگاه شل ساید واقع در خیابان شاه بین چهارراه شیخ هادی و چهار راه شاه پاساژ رویال تلفن ۴۸۰۱۹ نه تهی اخوان اجنبی خودرا از قبیل لباسهای خواب زیبا - لباس زیرهای برآنگی و شکی شما تا سرحد امکان کمک سریع دارید. در انتظار برآنگه سریع است، در تهران در اختیار همه خانمهای باسیلیق هار میباشد، بلکه با توجه اینکه در کار خود داده است موافق شد است در اکثر شهرستانهای بزرگ ایران نیز نمایندگی داشته باشد. نمایندگی شل ساید مرشد با فروشگاه شهلا - خیابان پهلوی.

در تیریز با فروشگاه گوگانی - بازار شیشه گرخانه و در شیراز با فروشگاه لوتی - پاسار استاندارد، خیابان زند است.

گراند گالری

موقتی «گراند گالری» در تهیه انواع پارچه های لباسی همه خانمهای شکیوش را بسوی این فروشگاه میکشند. من نیز دیرورز سری به گراند گالری واقع در خیابان بلوار نیش سینما پولیدور زدم واقعاً از تماشی انواع پارچه های شیک و جالب در گراند گالری که از پیشترین نوع پارچه ها انتخاب شده است لذت بردم.

در این فروشگاه تظییف لباسهای تابستانی دوخته نیز که بسیار با سلیقه و زیبا تهیه شده، موجود است.



صنایع فلزی رخ

۷۰۰۶۵

زندگی مدرن امروز احتیاج بوسائیل مدرن هم دارد. بهمن دلیل است که همه وسایل قدری بندریج چای خود را بوسائل راحت مدرن میدهند از آجمله قسه های جویی است که چای خود را به کایپینگ های فلزی داده است. صنایع فلزی رخ، یکی از پیشروان وجود آورند کان این تحول صنعتی در مملکت ماس و پیاسخن انواع میز و صندلی و کایپینگ های آشیز خانه در کارخانه های خانه دار تمهیلات فراوانی بوجود آورده است. این نمایشگاه که در خیابان تخت طاووس - نیش فرج چنوبی قرار دارد، دکوراسیون منزل و دفتر کار شارا در مسافع وقت و با تخفیف بی سابقه بهینه میگیرد و مسلمان رضایت خاطر شمارا فرام می آورد. برای کسب اطلاعات بیشتر با تلفن ۷۰۰۶۵ تماس بگیرید.

تغییر مکان ریگو

نام ریگو برای همه آشناست، اما تغییر مکان ریگو که بخیابان سپهبد زاهدی رسیده به چهل متری ایرانشهر نقل مکان کرده است باعث شده که



شکوه عشق بقیه از صفحه ۲۹

مرد موقر مخاطب من به آن ایتالیائی کوتاقد باخونت گفت:
 - ممکن است خواهش کنم شما دخالتی نفرمایید.
 بعد بطری من برگشت و بانگاهی ملتمسه ادامه داد:
 - شما نمیخواهید بن کنم کنید.

لطفاً یولنان را بس تغیرید . من اتوسیل را تغیر میکنم بعد خرجش را
 حساب می کنم .

استکشاوار بازدید گرفت و گفت:
 - پس اجازه بدهید بروم ؟
 - البته . خواهش میکنم .

نگاهش از خوشحالی برقرزد . باهیجان دست مرد فشردو گفت:
 - مشترک ... شما که فرانسوی واقعی هستید .

بعد باعجله بطری اتوسیل دوید . من تازه فرست پیدا کردم برروم
 پیشنهاد شما میکنم آمد . در حقیقت خارت ماشین من واقعه های چندان
 قابل توجه نبود . فقط یکی از جراحت های جلو شکسته بود و گلگیر همان سمت
 فرورفتگی پیدا کرد بود .

آن مرد مرتب به اتوسیل استارت میزد . پس از لحظه ای سرش را

از شیشه بغل نوی آورد و گفت:
 - بینید موتور اتوسیل شما کم میکند ؟

من سوار ماشین شدم . با ولین استارت موتور روش شد . دندن عقب
 گذاشتم و برای ایتالیاه اورا باز کنم چند مرد عقربت . از همانجا فریاد
 زدم :

- به ، کار میکند .

ازین حرف خودم خنده ام گرفت . بدون شک او دیده بود که ماشین
 من حرکت کرد . قبل از آنکه مجدداً بیاده شوم و یار کت کنم صدای آن مرد
 از مست راست اتوسیل بگوش رسید که بانار احتمی میگفت :

- لغت براین شانس .

بعد بالا فاصله در جلو سمت راست ماشین باز شد . بی اراده نگاهش به
 آن طرف جزیی . اتنا دویاً طریف و سفید زنانه داخل در ظاهر شد و بعد
 بقیه بین دختر جوان و زیبایانو اتوسیل آمد . همان مرد موقر ایتالیائی این
 بدن ظرفرا روی دست داشت . آنرا باعجله و لی بادقت و احتضان روی صندلی
 کنار من گذاشت بعد رسرا بطری من بلند کرد و با همان لحن دوستانه و با
 اطمینان هیشگی اش گفت :

- خیلی معدتر میخواهم . ظاهراً موتور اتوسیل من عیب کرده
 و نمی توانم بالا فاصله حرکت کنم . این دختر جوان همراه من بود . مثل اینکه
 در اثر تصادف از شدت ترس بیحال شده . البته مهم نیست . صدهای ندیده
 فوراً حاشش جا میاید . فقط میخواستم از شما خواهش کنم اورا! به هتش
 برسانید .

- به هتش ؟ . . .

- به ، هتل البرتو ، خیابان نتو . . . خیلی از لطف شما تسلیم کرم .
 قبل از آنکه جواب بدهم و با قالقو قوی خودم را اعلام کنم در ماشین
 را بست و بطری اتوسیل بگوش شود رفت .

دختر ک دره مان دو طرف روی گردن ظرفیش ریخته بود . در جلو
 موها طلاقی بلندش از دو طرف روی گردن ظرفیش ریخته بود . پیشانی
 چتر زلف دختر اندی داشت . پیشانی روحیه افتد بود و رونگز چشمهاش
 را نمیتوانست بینم و لی لیاه خوش تراش هوس آفرین بودند .

بیحال رسرا روی شانه من انداخت . نفس های گرمش لاله گوش
 مرا داغ میکرد . دوسته بر جسته اش زیر پیراهن سفید و نازکش میلزیدند .
 در حالیکه زیبایی های این دختر جوان و ناشناس را تحسین میکرد ، زیر

ل گفتمن :

- متشکرم . . .
 اما قرار از آنکه حرکت کنم صدای آزیز پلیس از دور بگوش رسید
 و بالا فاصله در آنکه عقب نور اتوسیل بیلسر را که سرعت پیش میآمد و پشت
 ماشین من متوقف شد دیدم . مردی که بامن تصادف کرده بود با سرعت جلو رفت .
 من آنها را در آنکه عقب همچنان میدیدم . مرد موقر تندتند با پیشانی حرف
 میزد اتوسیل های رشان میداد و ظاهراً علت تصادف را توضیح میداد .

حالا فقط من یک نگرانی داشتم و آنینکه دخالت معاونین آن دختر
 زیبا و ظرفیرا از کارمن جذاب کند . بادقت متوجه و قایق بودم که بست سرمه
 میگذشت . مرد موقر از جیب بشیش چیزی را که بدو تردید او را در این
 وسوار اتوسیل شان شاند و حرکت کرد . از همان راهی که آمده بودند گشتن .

توقف نسبتاً طولانی ما عده ای کنچکارها جمع کرده بود . همینکه
 پلیس حرکت کرد ، مرد موقر بطری اتوسیل رفت . پشت فرمان نشست
 و در مقابل نگاه بر توجه من باشد اسارت اتوسیل شرها روش کرد و بسرعت
 دور شد . من پیشگز کیم از این بود که این دختر شرا توی گفتم را منظم کرده و تیجه گیری
 کنم هم اتوسیل پلیس و هم ماشین آن مرد موقر ناشناس بسرعت بر قدر دشده
 بودند . چند نفر کنچکار یکبار دور اتوسیل مرا گرفته بودند .

بقیه در صفحه ۷۲



باز هم در دیار تمدن مد فروشگاه بزرگ ایران

اين هفته هم دوباره به دیار تمدن



مد فروشگاه بزرگ رقم ویرای شما
 خانم غیربر مقدار زیبایی اجتناس مورد
 نیاز در مسافت و شهر را انتخاب
 کردم که اینکه معرفی میکنم در این
 قسمت که بمحض ورود به فروشگاه ،
 مقابله دیده ام قرار میگیرد ، ا نوع
 مستمال های زنانه گلدار و نقش دار ،
 تل های رنگی از جنس جرم و بارچه
 محمل و نگین دار برای موهای زیبایی
 شما آنها شدم است . علاوه بر اینها ،
 کلاه های پلاز بسیار جالب و تازه ،



کیف های حوله ای بزرگ و کوچک برای
 کنار دریا و استخر و اندواع کیف های
 حصری و چرمی و پوئی از رنگ آمیزی
 های چشم گیر بر رنگهای تاپستانی مانند
 سفید ، کاهنی ، فاربنی ، پنش ، کرم
 و آبی و همچنین کیفهای لزار و
 کرک دلیل اصل نظر شمارا به خود
 میگیرد . ا نوع جاسیکارهای کیف
 زنانه ، کیفهای بولخرد ، اندواع رویان
 های لوله ای برای ترقیت پشت سر و
 گلها را جدید برای موهای شما در
 رنگهای جدید و مدرن از ارungan های
 قابل توجه دیار تمدن مد فروشگاه بزرگ
 ایران است . دیدار در فروشگاه بزرگ ا

لوازم سفر شما در فروشگاه ایران

کم کم هوا روپر کمی است و خانواده
 ها در فکر مسافرت های تاپستانی و
 فصلی خود هستند ! هر سال در تاپستان



هر خانواده ای بگوش دنجی پناه میرد .
 دسته ای دریا و دسته ای کوهستان را
 انتخاب میکنند . اما در هر صورت
 احتیاج آنها باقی از این کف و چمدان
 و ساک ختمی است . در بازدیدی که از
 دیار تمدن ۱۲ فروشگاه بزرگ ایران
 نمودم از اندواع لوازم سفر مثل کیف
 های دستی ، کیف چرمی ، ساک و
 چمدان که همه از جنس خوب و با
 سلیقه تهیه شده بود دیدن کردم . در
 این دیار تمدن ، چمدان های پیش نیک
 بادوخت های عالی و کیف های خرد



برای خانمهای که خرد را خودشان
 انجام میدهند و کیف های آرایش که
 مخصوص مسافرت ساخته شده است جای
 نظر میکند . سوت کیس و کیف های
 جیمز باندی و کیف های لباس و چمدان



های چرمی که جای کمتری را اشغال
 و مسافرت شارا آسان تر میکنند ، در
 این قسمت جمع آوری شده است .

زن صد ستاره بقیه از صفحه ۴۹

- یعنی اینکه مردای این دوروزمنه خیلی بی رحمن . به وقت غافل شی جان پلاسی سرت بیارن که تا عمر داری اشک بزیری و دیگم فایده نداشته باشد.

- مردای این دوروزمنه ؟ ما اینجا مردنی نداریم . از کی حرف میزی ؟ فکری کرد . للافسی را روی در دیگ مذاقت و باگوش چشم بین تگرست و گفت :

- چرا چاک دهن صاحب مردمتو واز میکنی که به حرفانی پرنم ؟ یا تو خواهی بی من نمیفهمی . - مخصوصت چیه حاله ؟ بخدا من نمیفهمم .

- پس بذار من چشم و گوشو واز کنم تا مراقب خودت باشی . چلنجه روزی میشه که این حس وربریده خلی دوbor تو میبلکه . من میباشم . مراقب هستم . توی هرسوراخ سنه‌ای میری اونم سرست . بیکشته . بیه میخدنه و نیشتو واز میکنند . از راه که میرسه سراغ تو رو میگیره و خیلی کارای دیگه . بازهم من روی سادگی و بچگی گفتم :

- خوب اینکه عیبی نداره . مگا چی میشه .

حرصن گرفت . عصبانی شد . قطعه هیزمه را که بزدانته بود با خشم زیر اجاق انداخت و بطرف من آمد و گفت :

- دختره خرفت . معنیش بده . میفهمی . به وقت دیدی شب و نصف شب او مدد بالاست . باز هم عقلم نمیرسید که معنی و معنیوم (بالا سرآمدن) چیست . خندهام گرفت و گفت :

- خوب بیاد بالا سرم . لاید تو اطاق به کاری داره . کارشو انجام میده و میره میخواهه .

این بار از حمامت من خندهاش گرفت . خنده خنکنندهای کرد و گوشه چارقد آهاری مراگرفت و کشید و برسید : - بیسم . راستی راستی تو اینقدر خری و من نمیدونم . تو نمیفهمی و قوی حس بیاد بالای سرت چه اتفاقی میافته ؟ - نه . مگه چی میشه . خوب من میرم بالاس آقا . صح که میخواه برم نون تازه و پیش بخرم میرم بالاس آقا از طافچه پول و ریمازام . بازهم بصدای بلند خندهد و ایندفعه با هیربانی مادرنگاهی گفت :

- گوش کن . اگه به مردی بیاد بالای سر دختری مثل تو بیخودی نمیاد . مثلا نمیخواهد بیاد از کاسه آب بخوره . منظور بیانی داره . به وقت دیدی او مدد توی رختخوابات و به بالاتی سرت آورد .

باقیه در صفحه ۷۱



پالست شامبو رنگی شوارتسکف تارهای سفیدمومی سردارنگ اصلی خودبزمیکردان درخشندگی و زیبائی خاصی بموهای بخشید .

بکار بودن پالست مانند شامبوهای معمولی خیلی آسان است

خشک کنید **تماشا کنید** **بشویند**



کف فراوان پالست بسرعت تمام قسمت های مو را می پوشاند و رنگ می کند

پالست شماره ۳۱۹ برای موهای مشکی پالست شماره ۳۱۷ برای موهای قهوه ای و شماره های دیگر پالست بپر رنگی که بخواهد

پالست بارنگ دلخواه جلوه جوانی را به گیسوان شما باز میکرداند



که سینه های شما لاغر شود (عکس شماره ۱۵) را روزی ۱۵ مرتبه انجام دهید (عکس شماره ۴)

- اگر سینه های شما متناسب و کمر تان

بارک است ، اما باستی چاق و راههای

کلفت دارید ، روی زمین زانو بزندید و

رانهارا از هم جدا قرار دهید ، دستهای راهی بخشد و سروپیدنگان را راست نگه

دارید حالا با ترمی تمام بدن را بعقب

ببرید و تا آنچه که ممکن است فوس بیشتری

بکمرتان دهید و نفس را ببرون بطرفن

باز کشید و نفس را ببرون دهید . این عمل

را ادبار با ترمی تمام انجام دهید . (عکس شماره ۵)

- اگر سینه های شما متوسط ، باستان

خواهد رفت . بعد از فرمش بدن این از بین

برگ و کمر تان لاغر است ، سعی کنید

سینه های چاق

باقیه از صفحه ۴۶

بزندید و دوباره بحال اول برگردید و این

عمل را با بیانی دیگر انجام دهد . هر بار

۵ مرتبه این عمل را تا چندین ماه انجام

دهید (عکس شماره ۲)

- اگر سینه های بزرگ و کمر و

بکمر تان دارید ، باستینید و شانده ازارا

صف نگه دارید ، پنجه دستهایان را جاو

اس عضلات راههایان کمی درد بگیرد و

سینه بیکدیگر قفل کنید و دهار که سینهها

را بزندید . با این حرکت درد آن از در

ماهیجه سینهها بوجود میاید و باعث میشود

باسن خود را لاغر کنید . برای این مغفول به بیلهوی چب روی زمین داراز بکشید ، پای راست خودرا آرام بلند کنید و سیم تند زاویهای خم نمود ، بعد از آرام بارا سرچای خود را بگردانید . پس روی بیلهوی راست بخواهید و این عمل را با پای چب خود انجام دهید . این ورزش را بطور کامل ده بار انجام دهید . (عکس شماره ۶)

کردن به انجام این روزشها و عادت تناسب اندام خود را یقینا بدست خواهید آورد ■

در مطب دکتر

بقیه از صفحه ۴۲

این نوع سیبزمینی ها را بدور ریخت همچین در قفل بهار که سبب زمینی جوانه میزند در محل جوانه از همین ماده سبو (سولانین) وجود دارد که باید آنرا مصرف کرد.

پسرم دچار سرطان خون شده

ماه ۴ فرزند پسر دارم ۱۶ ساله، من و او مثل دو رفیق هستیم، او هیچ چیز را از من پنهان نمیکند با پدرش نیز بسیار صمیمی است تنها ناراحتی که دارد اینست که اخیراً اعصابش ضعیف شده و پیشانه گیری میکند. از جندي قبل دچار وسوسه شده و مرتب میگوید من دچار سرطان خون شدم! هرچه میگویر این حرفاها چیست اصرار دارد که ما حرفش را قبول کنیم.

ناگفته نهادم که پسر همایه ما جندی قبل با همین درد فوت کرد و شاید هم ترس او بیمورد نباشد نمیدانم با این وضع چکم؟

خانم محترم درد بیمار شما خیلی ساده است قطعاً پسر شما ساده دارد و محصل است همین امروز اورا بازمانشکار بیرید و خواهد گذاشت آرامشی از تنفس نظر تعداد گلوبالهای سفید و دین دین گلوبالهای غیر طبیعی خون (که دلیل سرطان خونست) عمل آورند، بعد هم بخودش نشان دهید، ضمناً اورا بتنزد پرشک خانوادگی خود بیرید. صدای هشدار ناراحتی روحش بر طرف خواهد شد. البته لازمت معالجاتی نیز برای تقویت اعصابش بکنید.

نقسم تنگی میکند

دختر ۳۴ ساله‌ای هستم و در یک وزارت توانه کار عی کنم من نمیدانم بعلت خستگی زیاد و با بعلت دیگری دچار ناراحتی ریه شدم سرفهایم خشک و خسته کنده میباشد گاهی سرمه روی نفس تنگی میکند که چیزی نمیساند قلبی بگیرد. افواح و اقسام شرت‌های ضد سرفه را خوده و تیجه تگرفتمان میخواستم بدانم چه چیزی باعث طولانی شدن کالتامشده؟

جواب این سوال قدری مشکل است چون سرفه یک عالم است نه بیماری. شما ممکن است بعلت داشتن لوزهای بزرگ، سرمه‌خوارگردی و بالآخر به برشیت سرفه کنید و سرفه‌های شما مربوط به حساسیت (آرژی) باشد مثلاً حساسیت در برابر بودی عطر یا گل و یا سرفهای شما تسبیب فرهای عصبی باشد و از این ممکن است دچار یک ناراحتی ریوی و قریوی شده باشید تا پرشک متخصص بطور قطع نظریه ندهد امکان تشخیص برای شما نیست البته سعی کنید چند روزی از منزل استراحت کنید و کار خودرا تعطیل کنید. از خوردن آب پیش و اغذیه محرك و خیلی ترش اجتناب کنید. راجع به دارو نیز از پرشک خانوادگی خود کمک بگیرید.



کوکر کریدست کسانی ساخته شده که صفت تکویه طبع

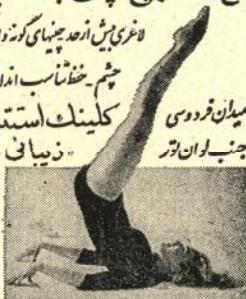
را بوجود آورده و بیش از نیم قرن رهبری کرده‌اند

نماینده انجمنی، شرکت شعله حاور- خیابان تخت جمشید- چهارراه بحصار- تلفن: ۷۵۶۱۴۱-۵

دکتر محمدی بحری
متخصص جراحی زیبائی و پلاستیک
شامروضاتابل سپاهادکت جنب سینه‌تاج
تلفن: ۰۲۴۸۹

موقع: سریع چافی با تصمین

لغزی ای از حد پیشی گزند از اراف
چشم- خشناشب اندام،
میلان فردوسی
کلینیک استیک
جبه لوان بتر
"زیبائی".



دکتر حمیدت الله

شخص و دیگرانی را بی رسانی پست از داشتگان پاریز
جوش و کات پسون و پچرک می‌سوزت. سلطان پست نیز
حساست اکننا شود و بیشتر. زیبائی و ماساژی طبی
دان طبلی موادی از آن می‌سوزت.
پزشکی نایاب بدان غیر صحیح می‌شوند چهاردهم- تلفن: ۰۲۱۴۱۵۰۷۱

آموزشگاه خیاطی

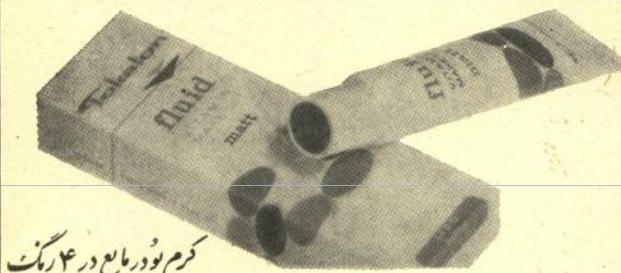
در تگاهی

چهت دوره جدید خیاطی - گلزاری و
کارهای دستی هنر جو می‌بنزد -
نواب ایستگاه هاشمی شماره ۱۴۳۰

دکتر بتول معیر (دندانپزشک)
از آلمان - رشت. سبزه میدان
تلفن ۲۶۲۲

دکتر اکبروفانی متخصص اطفال
سپه غربی- چهارراه کارون تلفن:
۹۰۳۸۶۸

زیبائی طبیعی را همه تحسین میکنند



کرم پودر مایع در ۴ رنگ

Tokalon

توکالون بچهره شما زیبائی طبیعی می‌بخشد

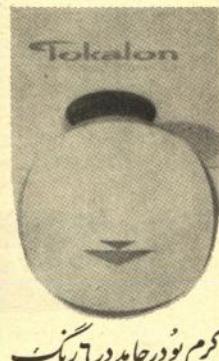
کرم پودر مایع و جامد

توکالون

بمترجذب میشود

رنگهای آن مناسب

بارنگ چهره شماست



کرم پودر جامد در ۶ رنگ

اکه ربطی به میز غذا و پرداخت پول ندارد گفت و گو کنید.
اگر میزبان خاننی باشد ، بسته باشکه مهمانش مرد یا زن باشد ، فرق میکند ، اگر مهمان زن باشد خانم میزبان بطور ساده از گارسون صورت حساب میخواهد و پوشش را میپردازد . اما اگر مهمان مرد باشد برای جریhadar تکردن غرور مردانه آنها بهتر است پول غذا و اغامر را یکجا حساب کرده به صندوق بپردازد . میزبان باید منوجه باشکه هر مهمانی حساس است و نباید طوری رفتار خود را که هر چیزی را بگردد .

هر چند اتفاق معمولاً در آخر صورت حساب نوشته میشود ولی میزبان باید مبلغ کوچکی برای ابراز احترام پذیرانی در بشقاب بگذارد . انتهه هر چه رستوران مهمتر باشد پولی که گذاشته میشود بیشتر خواهد بود . طفلن باشید که ایسکار شما سبب جلب احترام بیشتر کارگران شده و بدین ترتیب رضایت مهمان شماهم بسترهای خواهد داشت . بر عکس اگر پول قابلی در بشقاب نگذارید یا اغام معموله را آظر کنید که شایسته است نبزداید ، همان تکاههای سرد کار گران رستوران کافیست که لذت مهمان را از مدعون شما بلطف کن .
بعلاوه در رستورانهای بزرگ به کسی که بالتوهارا تحولی میگیرد ویس میدهد باید مبلغی بپردازید . البته این مبلغ چندان زیاد نخواهد بود ■

حتی درخصوصی ترین میزها نیاید از بشقاب دیگری غذایرداشت . وقی که غذا تفامش اگر وسائل ارایش تار روی میز بگذارید و منفسول آراش شود ، بدترین کار ممکن را انجام داده اید . هنفانه خانمها به ایسکار علاقمند هستند و بسیار دیده میشود که بعداز غذا ، سرمهان میز منقول تمیل به وتر میم آراش خود میتوانند وی این نشانه بی نزاکت است ! وقی که میخواهد سیگاری دود کند ، شما میتوانید دود دیقیقه بیرون بروید و آرایش خود را اصلاح کنید .

در آنحظه حداقل سیگاری و آسان گیری را از خود نشان دهید . حتی اگر حساب ناید از های سنتی و غیرمنتظره باشد که شماره ناراحت کنای امر ناید فیاضه شما منعکس گردد . چون اصولاً شما میدانید که در جهانی وارد شده اید و حسود تقریباً مخارج شما چیست ، پس لازم است که در لحظه پرداخت پول حداقل خوش روی را نشان دهید .
واما شما خانم ، شما باید در لحظه پرداخت پول از طرف مرد راجع باز زیاد صحبت نکنید و چیز و آنقدر که اندامنجه بردخت پول و دعوواری آن نشده اید . برای این منظور بهتر است که باحالی کاملاً طبیعی از موضوعات دیگری

بیهی از صفحه ۵۰

یک فنجان

ظرف استفاده از چای های کیسه ای
بدین ترتیب است که کیسه کوچک جای
را در فنجان میگذارید و روی آن
آب چوش میریزید و سیس زیر فنجانی
را روی فنجان میگذارید تا گرما و
بخار آب خارج نشود . اگر مایلید
شیر در چای خود بپریزید ، شیر اگر
کنید و بعد از آن استفاده کنید .
بر شهای بیو بیو پر تقال بر

ملت دم کشیدن چای ازینچ دقیقه
تا بیست دقیقه است . اگر چای مدت
زیادی در قوری بماند مزه آن عوض
خواهد داشد .
هنگام خرین چای در فنجانها ، اول
آنها را گرم کنید و بعد بقدار کافی ،
چای و آب جوش در فنجانها بپریزید .

فنجان ، یک قایقچی چایخوری چای خشک
در قوری بپریزید و روی آن آب جوش
بریزید . سیس قوری را روی کتری
که در جمال خوشیدن است بگذارید تا
با خار آب دم پکشد . گذاشتن یک
رروقوی پارچه ای به دم کشیدن چای
کلک بیشتر خواهد کرد .

زیبائی و تازگی سینی چای شامیافر اید .
دانه های هل یا ساقه دارچین و نوغی
فلفل فرنگی شیرین ، در خوشبو
گردت چای موثر است . اما قبل از
اینکه از آنها در داخل قوری چای
بریزید از کسانی که برای آنها چای
درست کرده اند اجازه نگیرید ، چون ممکن
است خلی ها از بو و مزه این چاشنی
ها خوشان نیاید .

فایزو-بکس



فایزو-بکس بر طرف کننده جوش صورت
فایزو-بکس پلاک کننده - میکروب کش قوی
فایزو-بکس بهترین جانشین شیر بالا کن آرایش
فایزو-بکس بمنظور استحمام روزانه نوزادان و اطفال
فایزو-بکس بر طرف کننده بوی نامطبوع با و بد

دریا - جنگل - غذای سالم

خاطره خوش

(در پلاز گلسخ) وابسته به جوجه کبابی چهارفصل

بین محمود آباد و نوشهر

برای کسب اطلاع بیشتر از مزایای این پلاز منحصر بفرد در تهران
بیوف آباد جوجه کبابی چهارفصل تلفن ۶۲۰۷۰۴ مراجعت فرمائید.



شامپو خشم مرغی

محصول کمپانی بین المللی نشسته آمریکا

تیست لائم مرغ نازه، لیتمین، پروتئین و اتواع مواد غذایی زیر

شامپو خشم مرغی نوک دارمازن زنگ ۷۰ ریال و امداده متوسط ۲۵ ریال

محصولات دیگر نشسته:

شامگنی نشسته، فیکس تو رو تسلک، میش پوپی و فلکس تو رو تسلک



پریوا قرص کایباره های مردانه
تهران و قمارخانه ها و پاشگاهها
سراغ گرفت، عامل مهم انحرافات
خانوادگی و بدتریت شدن کودکان
خود هستند.

زن و شوهر باید مکلات زندگی
را باهم حل کنند. در همه کاریاهم
مشترک کنند و اصولاً برای هم
زندگی کنند.

بقول پانو «دورقی دیل کارنگی»
نویسنده کتاب آئین شهوداری -
نیمی از عمر مرد و بیش از نیمی
از عمر زن در خانه میگذرد و هر گاه
خانه کانون آشایش و رضامه
سعادت باشد نیمی از خوشبختی
عطالوی که همه در جستجوی آنند
تامین خواهد شد.

اگر دختران قبل از ازدواج به
آئین شهوداری واقف باشند و با
چشمان باز ازدواج کنند و پدران و
مادران شرکتگیر آنها قبل از توجه
به نرود و «عنوان» در مورد
عروس یا داماد خود تحقیق بیشتر
کنند و تنهیه رفع اوردن مسلمان
نیمی از اختلافات خانوادگی کی حل
گشته از تعداد جدائی ها و حلقاتها
که نمره تاخی برای کودکان دربر
دارد کاسته خواهد شد.

اما دراینمورود چه کسی مضر
است؟ خود پدر و مادرها نیز از
کسی یاد نگفته اند و کسی
خوانواده اند که این زناشوی است
وارد باشند. باید برای وجود
آوردن یک «محیط سالم» خانوادگی
وزارت آموزش و پرورش پیشقدم
شود و با انتشار کتابهای خوب و
نشریات سودمند آئین خانوادگی و
زناشوی است و تدبیر رسی در
دبیرستانها، دختران و پسران را از
رموز زناشوی که هر گز مخالف
مذهب و اخلاق نیست باخبر گرداند ■

و همه افراد در منظم کردن آن باید
سهمیم باشند. باید بدانند که مخارج

غیر ضروری و هوس در خرج کردن،
باعث بیهوده خود را میزدند و خارج
منزل میشود و افراد خانواده را در جار
کبود و مکلات مالی خواهد کرد.

این مسلم است که بجهه هر کدام
آرزوی در سردارند و چیزهایی
میخواهند. بگذرید خودشان باماله
کمیود مالی برخورد کنند و با صرفه
جویی از پول توجیبی خود با هم
متلا برای خرد یک هرگز مخالف
کنند.

کودکانی اکه بدانند در آمد خانه
از کجا میاید و با مخارج ضروری
خواهند کرد هرگز تقاضاهای بی جا
خواهند شد و افراد برتوقع و خود

اویل کودکی با خوب خرج کردن
آنها دیده باشند، هنگام بزرگی عادت
خوب خرج کردن، مثل عادت به -

نظافت، عادت به راستکوئی و دیگر
صفت های سندیده، همیشه در وجود
آنها استوار خواهد ماند.

پس چرا از همین امرور کودکان
خود را باان درس درس بزرگ زندگی
آشنا نشتنیم؟ این وظیفه کمی ای
که ما در قبال فرزندانمان بعده داریم
تا آنها را افرادی آماده تر از زندگی
آینده بار بیاوریم.

مجهولات زناشوی

بقیه از صفحه ۵۰

بین زنان و شوهران و عده دلستکی

آنها به کانون خانواده و بالآخره
انحرافات مختلف هم و همه از
هیین قسم یعنی بی اطلاعی درامور

زنشوی زناشوی میگیرد. دراین
امر، پدران و مادران بیش از ازهده

مقصرند، دختر دم بخت و پسر
آماده ازدواج باید بداند که مفتر

از زناشوی چیست؟ آنها باید آگام
باشد که زندگی فقط چند روزه

دروان رویا دارند ماردمی و مامعسل
نیست. آنها باید بهمند که برای

خوب زیست و معاذتم بوند و شاداب و
داشتن کودکانی سالم و شاداب و
موبد لازم است عشق و محبت و
بعض مخصوص تواضع و بی خودآمد.

اگر درس زناشوی و بهداشت
بارداری و بیماری رسا درمیارس
تدبریں میشد اغتشاشات سیاری از

خانواده اهی از بین میرفت.
ازدواج های نامتاسب، بخصوص

اختلاف سی زیاد بین زن و شوهر
مایه اختلافات عده زناشوی است

بعض مخصوص تغایر آنکه نه شوهر و نه زن
اطلاعی از طرز زندگی و زناشوی

داشته باشد. کوکاکولا در چین
خانواده اهلی بدنی میایند و پرورش

میبایند سالمان شاداب نخواهد بود
و تربیت صحیح نخواهد داشت،

زیرا پدر و مادر به مسائل زندگی
زنشوی و کانون خانوادگی خود
احاطه و علاوه ای نداشته اند.

مردانیکه هنوز زن را ضعیفه،
واله آقا مصطفی و پسر خود

تصور میکنند و همه چیز زندگی
را برای خود میخواهند و نمونه
آنها را میتوان بخوبی جزو مشتریان

کودک و پول

بقیه از صفحه ۵۱

به مقادیر پس اندازی که برای روزهای
مایا کنار میگذارید به آنها توضیح
پیدهی.

بکودکان بگویند که قبل از
خرج کردن پول درباره طرز خرج

کردن آن باید فکر کند و تضمیم بگیرد.
بانها بکوتیدردا چقدر وسی فردا چه

مقدار پول خرج خواهد داشت و به چه
هر چند هفته بعد، ماه بعد و سال بعد را نیز

میتوانید قبلاً طرح کنید.
بدین ترتیب کودکان با مشکلانی

که شما باان برخورد خانواده ای معمولاً نه
میشنند و افکار خود را در مورد

دوران کودکی میاندازند و از همان
بیمهده پول خود را از دست نداده

افرادی دقیق و حسابکار بار آیند.
در زندگی خانواده ای معمولاً نه

رقم مهم وجود دارد که عبارتند از:
کرایه خانه یا مغارب مربوط به تعمیر

آن، غذا، لباس، حمل و نقل و مسافت
مبلمان، و اثاثه منزل، بهداشت و

احجاناً بیمه و نیز قطعه های ماهانه
(که این وزوها مهمندین رقم زندگی
را تشکیل میدهند) وسی اندان.

کودکان باید بدانند که این
مخارج برای همه افراد خانواده است

تابستان و عینک

بچه از صفحه ۴۷

چلوگیری از گذشت این اشنه و رسیدنشان
پچش هستند.

شیشه‌های خد انگاس که از شیشه یا
پلاستیک ساخته شده اند برای جذب اعماق
اشیاء یاسطوط نورانی هستند و بدین ترتیب
اعکاس نور خورشید را روی آب پایه طح
ماشین و اشیاء نورانی دیگر بخود میگیرند،
بطوری که یافع تاراجنی چشم نمیشوند.

شیشه‌های دورنگ راطوری ساخته اند
که در قسمت بالا پرنگ هستند و پرتب
که پیش از شیشه میریوین کمرنگ تبر
میگردند. اینگونه عینکها برای موافقی
که احتیاج پانجام کار دقیق و طرفی در
آفتاب داریم مورد استفاده قرار میگیرند.
**چگونه یک عینک خوب انتخاب
کنیم؟**

بهترین شیشه‌های عینک طبی مافود بدون
که مثل شیشه‌های عینک طبی مافود بدون
موج باشند، اما صاف بودن و نداشتن موج
تها کافی نیست. برای آزمایش شیشه‌نگی،
آنرا بکار در مقابل نور و نکار سایه
پیازواری بگیرید، شیشه باید کاملاً شفاف
و صاف باشد، هیچگونه ناهمواری، خراش،
دایره‌های متعدد امر کفر، جباب هوا و یا
نقاط سیاه نداشته باشد. عینک را دور از
چشم نگاهدارید و بثک شیشه را از پشت آن
بنگیرید. سپس عینک را از چهار طرف
بعچرخانید و همان شیوه رانگاه کنید،
خلط مختلط جسم نباید در حالت های
گوناگون گرفتن عینک تغییری کنند و صاف
و کج شوند و در هر حال جسم باید کاملاً
روشن و بدون موج از پشت شیشه عینک
نماید شود.

**بهترین رنگ شیشه عینک کدام
است؟**

بهترین رنگها طوسی ساده و دودی
میباشند. البته این دورنگ خیلی بختی
بیک شیشه داده میشوند و بهینه جهت در
شیشه‌های معمولی و ارزان قیمت نمیتوان آنها
را پیدا کرد. در درجه دوم رنگ سیز
قراردارد. رنگ زرد برای موافق غیر
آفتابی و مه آلود خوبست.
**آیا شیشه ها باید خیلی پرنگ
باشند؟**

این موضوع مربوط بطرز استفاده است
که از عینک میشود. شیشه های پرنگ
برای ساحل دریا و بیالسکی در روزهای
آفتابی مناسب هستند درحالی که برای
رانندگی در یک روز معمولی و آفتاب
کمرنگ خیلی مضر میباشد.
هگام خرید، عینک را در خارج از
مقایسه و در خیابان آزمایش کنید تا شیشه
خیلی هم کمرنگ نباشد. چون معولاً داخل
مقایسه‌ها تاریک است و روی این حساب
متریها شیشه‌های پرنگ را رانگار
نمیگیرند. پیرحال نه شیشه‌های پرنگ و نه
شیشه‌های کمرنگ، هیچکدام برای مصارف
عادی خوب نیستند. بهتر است حد متوسط
این دو انتخاب شود.

آموزشگاه تیکا

زیر نظر بانوی متخصص
لیسانسیه از هالیوود برای ترم
بهاره با نازلترين قیمت شاترد
می پذیرد
آدرس: عباس آباد - ۲۰- ۱۰۰ متری
منصور شماره ۱۲۰
تلفن ۷۶۵۸۵۸

شما چه فکر میکنید

نیم تن پول

این بار بزرگ خوشبخت

جایزه ارزشی و بی نظیر

بانک بمه بازرگان

چه کسی خواهد بود؟

پس انداز کنید، بهره بگیرید
و نیم تن پول جایزه ببرید

Bank Bimeh Bazerganan

قویا

سلطان ساعتها

سلطان ساعتها

Sandoz of Switzerland

قسمت هفتم

فریبکار فریبند

نهیه و مقتضیم
ستاندیو از :
دکتر منوچهر
کیرام

خلاصه شماره‌های آنسته :

دورا دختر جوانیست . نامزدش تینو بخارتر عشق بازی با گیلیا نمیکند . آمدتو موسیقیدان جوانی که دلداده گیلیا میباشد . دورا را تحت حمایت خود میگیرد . دورا را عشق بازی او را ترک میکند . هر راه آمدتو به ولایی جنگلی او میرود . تینو و گیلیارا در حال عشق بازی میبینند . تینو که میفهمد دورا تروتمند شده مجدداً به او اظهار عشق میکند . دورا بخطاب رازمی زندگی آمدتو عشق او را میپنیرد و زندگی ساده‌ای را با تینو آغاز میکند . تینو تمام اندوخته دورا را در قفار ازبین میبرد . دورا درحال فقر و تنگیستی کودکی بدنی میاورد . گیلیارا که متوجه شده تینو نزد دورا را نابود کرده تینو را همراه خود میبرد . دورا نامید و می‌بنایه تضمیم به خود کشی میگیرد و لی آمدتو اورا بجات میدهد . دورا با کودکش به خانه آمدتو میبرد . چند سال میگذرد یک شب تینو گیلیارا که از بیماری غیر قابل علاجی رنج میبرد . وبحال فلاکت افتاده بخانه آمدتو میآورد . اورا باسی رحمی در خانه آمدتو میاندازد . پرسش را میبیند اورا بغل کرده دورا را با تهیه می‌جذور میکند صراحت او برود .

توهیشه از من میسریستی چه رازی در روح من وجود دارد و من جرفت بارگو کردن آنرا ندانشم .

۲۱۲



به کجاکوی من اهیت نه . اگر ترجیح میدهی رازت را پنهان نشداری خرقی نزن .

آمدتو جلو بینجره قطار می‌اید ، تگاهن بدبورا و فراندو دوخته شده .

دورا ، به تو گفته بود رازی در روح من وجود دارد که عذاب میگذهد ، میخواهم آن راز را برای تو بارگو کنم .

۲۱۱



ناگهان دورا چشم به آمدتو میافتد و خیال هیکلخوابی می‌یابد .
(حنّ خواب می‌یابن . چطور ممکن است آمدتو برای خدا حقیقی
نامن آمده باشد .)

یا دورا ، بیا بشنین ، میخواهم بینجره را بالا ببرم .

۲۱۰



یک روز او را تعقیب کرد ، در آلاق خواب خانه بیلاقی امده آغوش میگوش اورا غافلگیر کرم ... از خشم دیوانه شده بود ، فرباد کنیدم ...

بیشم بست ...

آمدتو حودانی را که در گلشته براو گلشته بود بیاد می‌آورد و برای آنها تعریف میکند .

(شنبه بودم گیلیا زن یاکامنی نیست و خانه بیلاقی مر امیعادگاه عاشی و هرگز خود فردی است .)

۲۱۵



آمدتو نفس عمیقی می‌کند و باصدای بلند بحرخ می‌اید .

من هر گز گیلیا را دوست نداشم ، اگر او را طلاق نشدم ، اگر طرجه میگزد ساکت میمانم و عصی العمل نشان نمی‌دمدم دلیش این بود که از جان خودم می‌رسیم .

۲۱۳



پاسرعت سرما آوری اتومبیل هیرانم ، ناگهان ...

برور دگارا ... کمکم کن ...

۲۱۸



خردهای هم به گیلیا زدم ، مثل دیوانه‌ای سوار اتومبیل شدم و فرار کردم .

(من آنها را کشتم ... من یات قاتل هستم ... برای هیشه نابود شدم .)

۲۱۷

منهه هیچ چیز نمی‌فهمم باشله آهی بعزم مردی که در آغوش زم بود کویدم و بطرف گیلیا حمله کرم .

توهم باید میری ... مثل آن معنوچ پیشمرت .

۲۱۶





۲۲۱



۲۲۰



۲۲۱



۲۲۲



۲۲۳



۲۲۴



۲۲۵



۲۲۶



۲۲۷



۲۲۸



۲۲۹



۲۳۰

یک روز با هم تجربه دیلم که گیلیا پاییمارستان آمد، فرمود
او نفرده. گیلیا بین لفظ قاتل آن مرد هست و گفت جناره آن
مرد را بدون اینکه کسی بفهمد دف کرده.

وقتی پوش آدم مرد پاییمارستان برده بودند...

آمدتو... تو چنقر رنج کشیدی.



در پاییمارستان بودم، هشیله فکر میکردم یلیس برای دستگیریم
خواهد آمد.

حالا بیکر روحی ازند آزاد شده. خواسته قیل از آنکه از هو
 جدا شویم رازی را که مرد عذاب میداد بری تو فاش کرده باشم.

اما گیلیا اعتراف کرد که آن مرد نفرده و او برای آنکه مرد اینسان
دانسته مرگ او را جعل کرده است. ضریبه من آن مرد را
نکشته بود.

گیلیا قول داد این راز را پنهان نگهداres و بشرط آنکه هر کار
دشی خواست بکند، هشیله از آن روز مجبور شدم کارهای پیش مانده
او را تحمل کنم و صدایم در نیاید.



۲۳۲



۲۳۳



۲۳۴



۲۳۵



۲۳۶



۲۳۷



۲۳۸



۲۳۹



۲۴۰



۲۴۱



۲۴۲



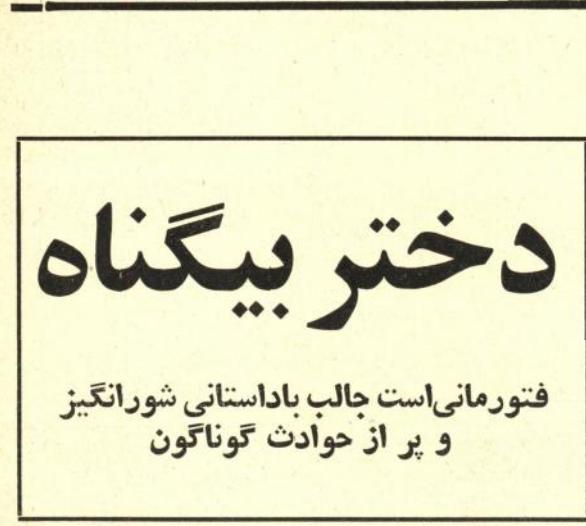
۲۴۳



۲۴۴



۲۴۵



کار در چهل سالگی بقیه از صفحه ۵

در بسیاری از خانواده‌ها، بیکارشدن شوهر یا بیماری او مشکلات درمانی نمی‌شود. چنین زنی باید بدان که حتی حادثه‌هوم ممکن است سعادت زناشویی اورا منهد کند. طلاق بالخای تکرده مرگ نایتیگام همسر اکثر زنان را درمانه و محتاج کرده ویرغم و آن دو آن افزوده است. ولی اطیبهان به یافتن یا بازیافتن یا کشل در چنین موقعیتی است تکیه‌ی است برای غمهاست نیستارند.

اگر زن سعادتمندی دچار چنین میبیت‌ها و مشکلاتی هم نشود، باز در چهل سالگی اختیاج به کارکردن پیدا می‌کند، زیرا در این سن فرزندان خود را بزرگ و تربیت کرده است، بعضی از فرزندان ازدواج کرده‌اند و بقیه داشتگاهی شستند یا سالهای آخر درست و دیدگران را می‌گذرانند و خلاصه اختیاج پیراقت ۲۴ ساعته مادر ندارند.

چه ضرری دارد اگر در ساعتی که آنها مشغول تجهیز هستند، مادرشان هم تکاری مشغول باشد؟ شخصیت زن در چهل سالگی تکمیل شده است، و پس از زندگیش معلوم و معین گردیده، بخود اطیبهان بیشتری دارو بقول معروف پخته و فهمیده‌ده، فرزندانش را تربیت کرده و دیگر غم بزرگی ندارد. پسرداین سوزن باید بیش از هر سی احسان خوبشتن و سعادت کنند و در عصری که چنین نیست. این سوال بیش می‌آید که چرا زن در این سن خود را سعادتمند نمی‌گذراند و گاهی احسان غم و اندوه و تکرانی می‌کند؟

جوابش کاملاً پیداست. بزرگترین سرگرمی زن یعنی رسیدگی دائم به اطفالش دنگر وجود دارد، چهارهای اغلب کارهای خود رسیدگی می‌کنند، بعضی از آنها ازدواج کرده و رفاقت و بخاطر گرفتاریهای شخصی نمی‌توانند هر روز بدیدار مادرشان بروند، بقیه‌های که درخانه هستند با درخانه خود بنتهای مشغول درس خوانند می‌شوند و با در دره رهستند و نهاد دائم مادر با فرزندانش قطع شده است. بجهه‌ها با دوستان خود بگذرد و تفریح می‌روند و مادر پس از سالیا ناگهان احساس تنهایی و بیکاری و حتی بعضی موافق نیز نمی‌کند.

وهیمن احساس اورا شکنجه و عذاب میدهد و بازو موجودی بدین و کچ خجال و ناراحت و بی‌حوصله می‌باشد. این حالت روحی جدید غالباً باعث تعجب همسر زنان چهل ساله می‌شود و متساقتهان همین تاریخ‌های بین یازد و خوشبخت ایجاد نهاده می‌کند. در چنین موقعی فقط پرکاره علاج برای چنین زنی وجود دارد و آن داشتن همیزی پر علاقه است. باین ترتیب زن اوقات بیکاری خود را باشگی که هیشهه مودستا شده برمی‌کند. در عرض ایکه ساعتها در انتظار نوهر و فرزندانش بیکار بماند و خیال‌افی کند، کار مثبتی انجام میدهد و از ایکه باز مثل گلشته مورداً چیزی است و کاری انجام میدهد شادابی و سپاه روحی خود را بازی باند و پس از مراجعه بدخانه، این شادی و نشاط را در محیط خانواده‌هم می‌برد و در نتیجه سعادت دوباره به آشیانه‌آها بازمی‌گردد.

زنی که قل از ازدواج شغل داشته و بخاطر شوهر و فرزندان شغل خود را رها گرده است پس از چهل سالگی ناگهان احتیاج شدیدی به یافتن شغل ساقی خود پیدا می‌کند و بیش از زنان دیگر ناراحت و افسوس می‌شود. او درست شنبه کسی است که سالیا از عرضش دروات و بدلیل سرگرمیهای زیاد کمتر به فکر آن بوده ولی حالاً که فراخنی یافته ناگهان باید وطن کرده است. این زن حتماً باید شغل خود را بازیابد، اما برای عملی کردن این فکر بامشکل جدیدی روپرداشت. پانزده یا بیست سال دوربودن از میان کار باعث شده است که او اطلاع کامل از شغل خود نداشته باشد و بقول فراسویها موجودی زنگزده شود. بیکاری بدوخواه و زنگزده است و مدتی وقت لازم است تا او بتواند مثل ساقی بکار خود وارد شود.

قل از هر چیز او مثل زمان بیست سالگی ازتری زیاد برای کارکردن ندارد. در تانی مهارت ساقی خود را ازدست داده است. ماشین نویسی کالپس از مدتی شغل قلبی خود را بازیافتد می‌گفت - پس از مدتی تمرین تو ائمه دقیقه‌ای ۵۰ کلمه تایپ کنم در حالیکه در گذشته در هر دقیقه دو برابر این مقدار تایپ می‌کردم.

کسانی‌که کارشان احتیاج به معلومات علمی ندارد با مشکلات زیادی روبرو نیستند ولی کسانی‌که کارهای علمی دارند، پس از این مدت تبدیل به یک امator می‌شوند، زیرا در کارهای علمی هر ساله بیشترها و در نتیجه تغیر ارایی حاصل می‌شود و کسی که مدتهی از محیط کار دور باشد به جریان امور وارد نیست. حتی لیسانس و دکترا هم بطور صدرصد مشکل را حل نمی‌کند. در کشورهای پیشرفته مراکزی برای آماده کردن دوباره کارمندان ساقی وجود دارد. در این مراکز زنگزار مغز زنان کارمندرا می‌شوند تا آنها بتوانند مثل ساقی به شغل خود وارد شوند و دوباره مشغول تکار گردند، و در حقیقت مهارتی‌ای ساقی خود را بازیابند.

در هر اکثر مزبور از زنان سی و پنج ساله تا پنجاه ساله را می‌بنند. پس از مدتهی این زمانه‌ای آغازگی کامل برای یافتن شغل ساقی خود پیدا می‌کنند و اکثر آنها با حقوق خوب مشغول بکار می‌شوند و باین ترتیب امیدهای زندگیان افزایش می‌یابند.

بجهه‌ها اگر بدانند که مادرشان در شرایط بد کار می‌کند و حقوق خوب نمی‌گیرد دچار رنج و عذاب می‌گردند. خانم «فاؤز بی‌تونیه» روانپرست و استاد روانشناسی دانشگاه سورین پاریس معتقد است که کفایت حضور مادر بیش از کمیت حضورش مؤثر است. یعنی اگر مادری بتواند در چند ساعت حضور خود درخانه و ظایش را بخواه بقیه در صفحه ۶۸



میراکل

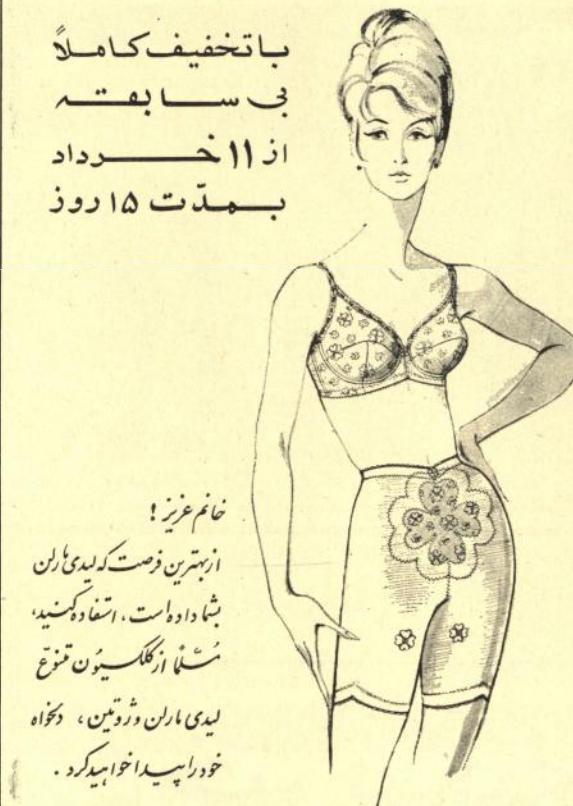
سازنده همین و نیز بین کیو
دایران

میراکل خیابان پهلوی چهارراه شاه، تلفن ۶۱۱۷۷۷

فروش مخصوص

بناسبت دهیمن سال تأسیس لیدی مارلن

باتخفیف کاملاً
بسابقه
از ۱۱ خرداد
بمدت ۱۵ روز



خاغم عزیز!

از همین روزت کلدی را
 بشاد او است، اسماهه کشیده،
 مُشنا از گلکسیون تقویع
 لیدی مارلن ژروتین، دخواه
 خود را پیدا خواهد کرد.

خیابان شاه - پاسارگادی زاده - لیدی مارلن

جوراب نی تار



با پوشیدن جوراب نی تار

به جلوه ساق پای خود بیفزایید
طرχهای جدید و زیبای جوراب نی تار
را جوراب دیگری ندارد



سلامتی و بهداشت مسئله‌ایست که حتماً باید برای حفظ آن مته به خشخاش گذاشت

وقتی میوه و سبزی را نسبه مخصوص بود - با شستن با آب تنها اکتفا نمی‌کنید. سلامتی شما واقعاً در معرض خطر فرار می‌گیرد. آب بهمچو جه قدرت مقابله با میکروب را ندارد و فقط کنافات و آلودگی‌های ظاهری را پاک می‌کند و همه خوب میدانیم که سبزی و میوه از مرعزعه تقابلی فر و نشنه و منزل - مرحله را طی نمی‌کند که قدم به آن آوردگی آن اضافه نمی‌شود. روکال - نا خاصیت ضد میکروبی ندارد - در گشتن میکردهای موجود در سبزی، میوه، السه و اماکن آلوه و بطور کلی هر چیزی که وجود میکرب در آن جانشما را تهدید نماید به شما باری می‌سدهد. روکال تنها ماده ضد عفنونی است که بدون رنگ، بدون بو و بدون طعم می‌باشد.

روکال

میکرب را میکشد و شما را زنده نگه میدارد



گو

روکال محصول استرلینک بروداکتس امریکا در کلیه داروخانه‌ها و سوپرمارکتها موجود است.

ساعت ۷:۰۰ بعد از ظهر روزهای سه شنبه هر هفته به سری فیلمهای هیلی‌بیلی‌ها - برنامه جالب تلویزیونی روکال از تلویزیون ایران (کanal ۳) حتماً توجه فرمائید.

برنینا

برنینا
وارد شد
۷۰۷

چو خهای خیاطی و گلنویزی تمام‌آوتوماتیک برنینا مدل ۷۰۷ با مزایای
بیشمار قیمت ۱۴۹۰۰ ریال وارد شد

برنینا - دورکوب خیابان شاه بین چهار راه شاه - بهرامی
شماره ۶۰ تلفن ۴۲۴۳۴

درمان چاقی

دکتر طاهری تلفن ۹۱۴۱۶
پذیرانی عصرها با تعیین وقت قبلی

آموزشگاه آرایش آریان

جهت دوره جدید هنرجو می‌باید
لشکر خیابان غفاری تلفن ۹۵۳۴۰

آیریس ماردوچ

بقیه از صفحه ۳۴

که پادقت فراوانی نوشته شده و ساختمان محکمی دارد، بیان کننده اندیشه‌های فلسفی ماردوچ است. محل وقوع این داستان، لندن است و تهیه‌مانش نویسنده‌ای ناموفق که سعی می‌کند باعرضه کردن کارها و حرفاً نو، شکست را جبران کند. این داستان، با وجود مفهوم‌منکرین فلسفی، چنان پرهیجان و دلنشیز نوشته شده که خواننده را وادار به خواندن و تفکر می‌کند.

در مدت چهار سال پس از انتشار کتاب «دردام» هجاهار کتاب دیگر نیز از ماردوچ منتشر شد. سال ۱۹۵۵ زمان انتشار کتاب «فرار از افسون» بود که قصه‌ای است عیقق باقهرمانی بنام (مشایخوک) که روی همه اطراق ایان خود نفوذ و تغییر دارد. «نیمازهای و زنگ» که پرتریت در سالهای ۱۹۵۷ و ۱۹۵۸ بعنوان پر از میگوید و آنیته خوبی است برای شناخت وسیگردانیها و مسائل پیچیده‌ای که انسان امروز بدان مبتلاست. «کله‌های گوناگون» که در سال ۱۹۶۱ منتشر شد وزینه‌کشی و دروغین حال عیقق و انسانی داشت، با جانشان استقبال و موقوفیت روپرورد شد که تا آن زمان در زندگی مردوچ ساقه نداشت.

«گل غیررسمی»، که بازهم از گفتارهای خاص انسان زمان ما سخن میگوید، «آنتی کورن» که قصه تنهایی دختری معمول است و بالآخره آخرین کتاب بنام «دختر ایتالیائی» که در سال ۱۹۶۴ منتشر شد، از جمله آثار دیگر این زن ارزشمند است.

آبریس مردوچ: زمانی که خود استاد دانشگاه اکفورد بود، در سال ۱۹۶۱ همکارش «جان اوپیوری» ازدواج کرد. این مرد، فیلسوف و شاعری است که هم در فاسه و هم در شعر بدرازیات جایزه نائل شد. آبریس مردوچ که نمونه کامل زنی آزاد و خوشبخت است، در جامعه‌شناسی هم دست دارد و مقایلی درباره جوامع اولیه نوشته است. او با وجودی که ۴۸ سال پیشتر ندارد، بدعیوت دولت امریکا هنوز نیز برداشکاه های عروف «بل» و «اسپیت» آن کشور تدریس کرده است. این زن نادر، در سال ۱۹۶۳

۴۴ ساله بود، برای پیشتر پرداختن بتحقیق و داستان‌نویسی از مقام استادی دانشگاه اکسفورد کناره گرفت، با وجود این افزوا، هنوزی ایکبار بلند می‌برد و در کالج سلطنتی هنرهاز زیبای انگلستان فلسفه درس میدهد. زیرا دانش انگلستان، بوجود او احتیاج دارد.

آموزشگاه موج

با امتیاز رسمی وزارت آموزش و پرورش دوره تکمیل آرایش گیوی مصنوعی را آموخته و با خذ گواهی نامه رسمی نائل شود. شاهرضا مقابل دانشگاه خیابان فخر رازی پانزینتر از چهارراه ناهید

مامان بگو چرا؟

بقیه از صفحه ۱۵

آتومبیل‌های موسات پر شکن نش می‌کنند؟ جواب اینست که چون آتومبیلهای مزبور گاهی مجبور می‌شوند در راه‌های منوع توقف کنند، وقتی پاییں راهنمای چشم‌بعلامت مزبور در روی وسیله‌تلقیه بین‌تمانع توافق آن نمی‌شود و جرم‌هاش نمی‌کند.

★ چرا باید گوشوارا پاک کرد؟
در مجرای شناوی، در گوش خارجی، ماده چرب زرد رنگ وجود دارد که آنرا چرک گوش می‌کنند. تراکم این ماده که در گوش تولید می‌شود ممکن است جلو پرده صماخ را بگیرد و از مرتعش شدن عادی آن که برای شنیدن لازم است جلوگیری کند.

پس باید هر روز موقعکه دست و رومان را می‌شوئیم لاه گوش را نیز پاک کنیم تا در حرکت عادی پرده صماخ گوش اشکالی پیش نماید. فایده این چرک آنست که مانع رفتن گرد و خاک پایا خل گوش می‌شود. اما اگر ما مدتی از پاک کردن گوش غفلت کنیم گرد و خاکی که در آنجا جمع شده بتدربیت نمی‌شود که برای پاک کردن آن سفتی می‌شود که برای مراجمه کنیم تا او بوسیله سرنگ، گوش را شست و شو دهد.

ستارهای سخن‌میگوید

بقیه از صفحه ۴۱

می‌کوش هرچه بیشتر نظر شوهرم را جلب کنم، این بزرگترین وظیفه هزاری است.

از وجود خودتان راضی هستید؟

جین - فقط عهدهای خودتان راضی هستند.

- فکر می‌کنید ازدواج شما پایدار خواهد بود؟

جین - امیدوارم. برای تحقق این هدف همه کار می‌کنم.

قبل از ازدواج با ادید مردان زیادی را می‌شناخید؟

جین - بله، ولی عمر برگترین شقق عن از شش ماه تجاوز نکرد!

- درباره طلاق چه نظری دارید؟

جین - هنوز خوشخانه آرا تجربه نکرده‌ام تا درباره اش نظری داشته باشم.

- از پیری نمی‌ترسید؟

جین - هنوز نه، چون خیلی با آن فاصله دارم.

- از مرگ؟

جین - نمیدانم. این یکی را هم هنوز تجربه نکرده‌ام!



عطریات شیا پارلی، جدید، عالی با رایحه دل‌انگیز

دکتر حمید خطیبی

تلفن ۴۷۶۴۶

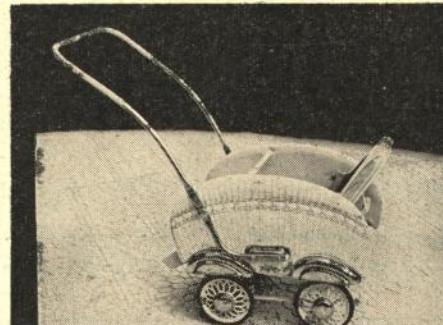
حمام طبی سونا - پارافین - ماساژ

برای درمان چاقی مخصوص بانوان -

درمان لاغری و لک و جوش‌وچروک

صورت و ریش بانوان - خال و میخچه

روبوروی سینما مهتاب صبح - عصر



کالسکه حسیری
بدل والتر
وفیا - محکم

ساخته رخانه
مانوک جهان

مانوک جهان متوجهی مقابل سفارت انگلیس تلفن ۳۴۷۲۹

۰۲۰۰۰۰۰۰۰۰

احسن انجام‌دهد و نیوونه یاک‌مادر فهمیده و کامل باشد، بهتر از این است که تماموقت در خانه باشد و وظایف خود را خوب انجام‌ندهد. پس نیوونه بهینه بجهات از زیر بارگار شانه خالی کرد.

اگرزن دراین سن کاری نداشته باشد، از فرط بیکاری و قشنگ را در مقاوم‌ها می‌کنند و بدون اینکه احتیاج داشته باشد دانماً لباس میدوزند و کشش و گیف می‌خود و اگر بازهم احساس نیکایی کند، باس گرمهایی هنر از قسل قیمار وغیره وقت گذرانی می‌کند و بیان ترتیب وقت و مقال خود را در راه کاری بیهوده و پی ارزش تلق می‌کند.

اگر در همکلت هم مرکزی برای دوباره آماده کردن زنان سی و پنج از میان می‌بود. یک حقیقت مسلم است و آن اینکه ممکن نیست کسی شغل خود را فراموش کند، فقط اختلال دارد مهارت سایق خود را ازدست دهد. کارکردن مثل دوچرخه سواری است. حتی بعد از ساله‌ها ممکن نیست کسی دوچرخه سواری را بدمست آورد. میتوان ترجیح گرفت که تأسیس مرکز مزبور خدمت بزرگی به زنیای پهلو ساله می‌کند. البتا اگر در گشته کارمند بوده باشد حق میتواند گفت که این مرکز بطور غیر مستقیم بسیاری از عقده‌های روانی و تاریخیها و اضطرابات زنها را هم از بین می‌برد.

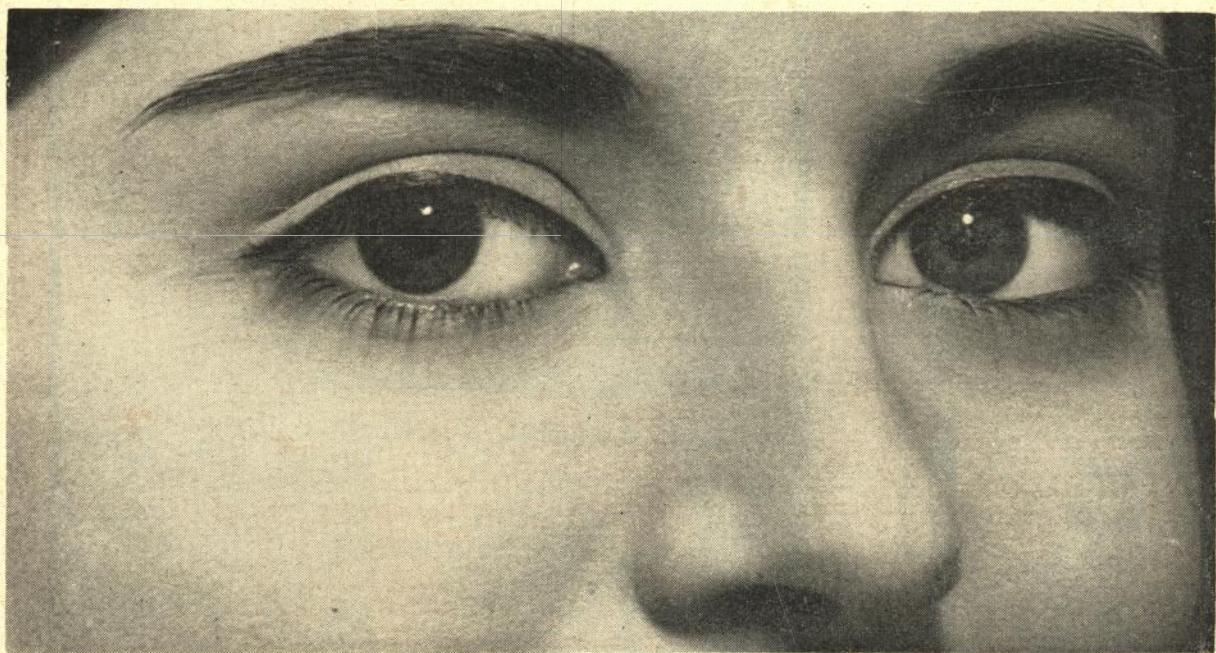
با گیسوی بلازینیاتر شوید
تابه ترحبه نهاید

خیابات شاه جنب سینما کارا گیسوی بلا تفت ۷۱۱۴۶۹



زنان و دخترانی همیشه جوان خواهند ماند که کرم داگرا DAGRA حاوی هورمون را مصرف نمایند

کرم داگرا مخصوص شب
مخصوص روز



STILBÉPAN® Shampoo شامپو و تونیک طبی استیل بیان
برای درمان قطعی ریزش شدید موها

برای راهنمائی در زمینه پوست و مو تحت نظر متخصص داگرا
تلفنهای ۰۶۷۲۰۳۳۱۹۴۰ و ۰۶۷۲۰۳۳۱۹۴۰ هر روز از ساعت ۷ الی ۷ بعداز ظهر در اختیار شماست

گل سرخ و شمشیر

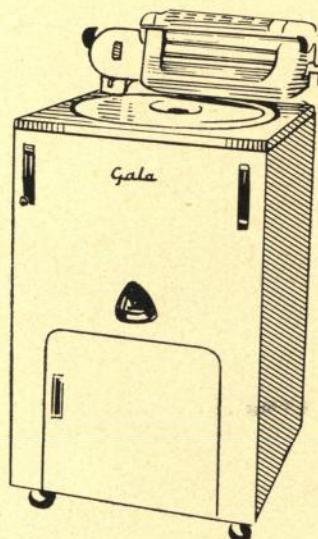
بقیه از صفحه ۳۴

از آن شده بود که بتواند احساس بخود راه دهد یافکر کند. مدلای مردم گونی از خیالی دوردست بگوش میرسید. دید که چگونه امیر اطهور باشگاهش اورا میجست و وقیع اوراجست رُستی عندرخواهان گرف.. کارولین وقیع بالآخره نز را ترک کرد که امیر اطهور در محاصره عدهای مشغول بائین رفتن از پلههای مرمر بودند آجودانی بر ابرش تعظیم کرد و گفت: سر گفتس آلری ؟ امیر اطهور از تفاصیل پوزش دارد زیرا مجبور است یکسره برای هدایت از میهم عازم محل کنفرانس شود، فردا صبح در تویلری منتظر شماست. کارولین بی حرف سربائین انداخت. ولی دیگر آن شب روقش را در نظر او از دست داده بود، یکدفعه دیگر گفته اورا در ذهن مرور داد: اگر بدافای چقدر بخاطر تنگران بودم، پس جرا اینهمه ددت مرا بی خبر گذاشتی ؟ سلانه سلانه، از پلههای عریض سرازیر شد و بسوی کالسکه منتظرش رفت. تشن میلرزید گونی احساس میکرد زمین زیر پایش یک لحظه دچار زلزله میشود ..

ناتمام

ماشین لباسشوئی

JELLA



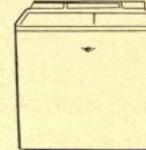
لباسهای شما را از هر ماشین رختشوئی دیگر بهتر میشوید.

لباسشوئی گالا دارای عالیترین مشخصات فنی است.

گالا برای هر بودجه و مناسب با هر سلیقه.



گالا مدل درام ۱۰۰۰ تیک



گالا مدل سویرما ۱۰۰۰



گالا مدل کنتن

سر زبونا ...

بقیه از صفحه ۵۳

وتشک و توال سیار، انواع شوکلاتها و بیسکوت های مردانه و بیکینی های زنانه از همین قبيل بیازار آمدند. پیراهن های مردانه و بیکینی های زنانه کاغذی هستند و بر زنگهای سفید، زرد، سبز و قرمز و توت فرنگ رنگ . این بیکینی های بیش از یکدهعه قبل پوشیدن نیست ولی پیراهن مردانه را که یخه و سرمه ایست هایش جدا هستند را که یخه و سرمه ایست هایش جدا هستند میتوان تا سه چهار بار شست و مورد استفاده قرار داد.

پیراهن مردانه و بیکینی
شورت کاغذی
اینروزها در انگلستان پیراهن های

اهل (میلان) ایتالیا در حالیکه (ماکسی ژوب) پوشیده بود بدایگاه رفت و علیه بات رانده افرووس بنام (جیوچر جی)

شکایت کرد زیرا رانده هر چند من پسندید با وایایی ۲۷ ساله جان به پاهای قشگ و خوش تراش اسپی وارد آورده بود که میباشد برای همیشه با مینی ژوب خداهایی کند.

دادگاه ادعای خسار و اینلارا وارد داشت و رانده را بپرداخت ۳۶۰ تومان خسار بابت از شکل اندختن با ۶۴۰ تومان غرامت بابت وداع همیشگی با مینی ژوب محکوم کرد.

مردانه (بیوش دورینداز) و بیکینی های زنانه از همین قبيل بیازار آمدند.

پیراهن های مردانه و بیکینی های زنانه کاغذی هستند و بر زنگهای سفید، زرد، سبز و قرمز و توت فرنگ رنگ . این بیکینی های بیش از یکدهعه قبل پوشیدن نیست ولی پیراهن مردانه را که یخه و سرمه ایست هایش جدا هستند را که یخه و سرمه ایست هایش جدا هستند میتوان تا سه چهار بار شست و مورد استفاده قرار داد.

وداع با مینی ژوب
چند روز پیش (دانیلا روزی)



خیابان پهلوی چهارراه امیر اکرم ساختمان
کاشانی طبله اول - تلفن ۴۸۰۸۱

سالن زیبائی ارکیده

حمام زونا — حمام پارافین — ماساژ صورت و بدن زیر نظر متخصص فن و زیبائی
خیابان روزولت جنوی کوچه واحدی شماره ۱۱۶ — تلفن ۰۹۶۸۳

معالجه قطعی

میخچه پا

با داروی جدید در مدت کوتاه بدون
فاراحتی و عوارض با خمانت خیابان
شاھرخان چهارراه پهلوی کلینیک پاتیز و
پذیرایی ۴ تا ۸ بعدازظهر تلفن ۰۵۹۶۱

زن صد ستاره

بقیه از صفحه

تازه متوجه منقول اصلی او شدم و
با دستیارچگی گفتم:
— او! این حرفا چیه؟ غلط میکنه
بیاد تو رختخواب من. داد میزمن. جیغ
میکشم. همه‌ی بیدار میکنم.
سرش را تکان داد:

— ده نمیدارم دختر، اگه این حسن
ویربره‌ی داده ام که من میشنام نمیزاره تو
جیغ بکشی. بیه مهلت نمیله.

آجری آشیخانه گشتو گویی جالب مطلع
گردید اما وندیشه (بالا سر آمدن)
بیرون نرفت. احلاخی که تا آنروز
نشنیده بود ادا در خاطرم نتش بست و
باقی ماند. دلم میخواست راجح باین موضوع
با کسی حرف نزنم اما هیچکس را ندانسته.
نیازمند توضیح و تفسیر بیشتری بودم.
کنجکاوی کودکانه آزار میداد. از
خودم میبریسم خوب فرض کیم آمد
بالای سر بعد چه میشود. آن حادثه
جست و چگونه است که (حاله) را
میترساند. او زن چهارده‌ی و با تجربه‌ای
است حسنا خیلی وحشت‌اش است. خیلی
مهم است.

از روابط زن و مرد هیچ نمیدانست.
خیال میکرد بات دختر شوهر میکنند مطلقاً
برای اینکه لباس فو بیوشد وزیرابرو بکند
وسرخاب و سفیداب میاد. امروز خدختان
دهاله تقدیر بات زن پنجاه ساله مینمیمند.
از آشیخانه که زیرزمنی گویی بود
بالا رفت و خودرا به زهرا رسانیدم و او
داشت برای خودش جوتاب رکابی درست
میکرد. او از من پر گتر بود و بایساري
از مسائل آشنايی داشت. روپوش نشتم
وی مقدمه گفتم:

— زهرا. اگه به مردی بیاد نمی‌یاد
سر آدم و اونوقت بیاد نمی‌رختخواب
متلا چهور خبره بین نگاه کرد و بعد

ایندا خبره بخیره بین نگاه کرد و بعد
دلش را گرفت و زد زیر خنده او میخوردید
و من متغیر مانده بودم که کجا هی این
سؤال خنده دارد. دلم میخواست بخدم اما
نمی‌شتم به چهیزی باید بخدم. از
خنده رسه رفت و آنگاه چیزهایی گفت
که نه تنها مر راضی نکرد بلکه به کنجکاویم
افروز. آنچه که او گفت نه همیش بود
نحضر نک. پس جرا (حاله) از آن میترسید
ومرا بر حذر میداشت. خجالت کشید باز
هم از زهرا سوال کنم. ترسیدم باز هم
بخند. ناگزیر برخاستم و بدنبال گارخود
رقمه ولی از آن ساعت بعد به (حس)
با دیده دیگری می‌تگریستم و اورا عامل
توانیم یکی از حوادث مهم زندگی میدانستم.
از فدا اورا زیر نظر گرفتم و مرا اقبال
همه اعمال و رفتار او بودم. وقی ماهی تابه
نیرو را روپوش می‌نهادم و او چشانم
خره میشد و برومی بخند میزد راضی
و خوشند میشدم. ناخود آگاه از اینکه
مورد توجه یکنتر قرار گرفته بودم لذت
میبردم. وقی باشیخانه و با بهمندوخانه
میرفتم و اورا دنبال خود میدیدم قلبم
می‌تید. دلوزی و نصیحت گویی خاله بیز
نه تنها هر از خطر دور نگاه داشت بلکه
خطر را تسریع کرد و چشم و گوش مر
گشود. من با سادگی و جهات خوش
دنیائی داشتم، این او بود که مرآ هشیار
گرد.

یکی از روزها که قرار بود عصر برای
طفا ورق بنید

تحفیف فوق العاده

در آموزشگاه خیاطی طلوع جهان و آموزشگاه آرایش همایون

جهت دوره جدید خیاطی و آرایش
دو هر دو آموزشگاه بدوشیزگان و بانوان فرهنگی تحفیف مخصوص داده میشود.
خیابان سلیمان (رودکی) چهارراه بوستان سعدی — تلفن ۰۹۷۸۴

ساعات مطب

دکتر فضل الله رشتی جراح پلاستیک و زیبائی ۴ تا ۷ — غرب میدان فردوسی

دکتر محمد عابدی پور متخصص جراحی زیبائی و پلاستیک خیابان تریا — شماره ۵۴

Zoppas



نماینده انحصاری

پارس ماشین تلفنی ۰۶۱۲۳۶۰-۰۴۵۱۸
مکرر پخش: شرکت سودمند
مادری: شماره ۰۴۸۸-۰۶۸۲۵

زوپاس کار میکند شما بکار آشیخانه برسید

زوپاس کار میکند شما جواب تلفن را بدید

زوپاس کار میکند شما استراحت کنید

زوپاس سریعتر و تمهیز تر میشود

زوپاس تمام اتوماتیک است

ذن صد ستاره

چنان معجب و بهت زده شده بودم که هیچ عکس‌العملی نشان ندادم . همین اورا خود را خوش فرد . با او دست نیزه‌مندش که مانند دوگیره فولادین بود بازوان مرا گرفت و سرش را نزدیک آورد . از تنفس او بخار گرم برخیخت . از صورتش آتش می‌بارید . لبها خودرا روی گونه ولب من نهاد و بعد گردنم را بوسید . من گیج شده بودم و نیسانستم چه بگذرم .

بیگرفت . من بای آنکه بیانین شاهد کنم در صدای خود را نیزه‌مندش باز زخم سود داشت با یکدیش باز زخم را رها کرد و سینام را گرفت در این موقع بود که غلتنا بخود خود خود آدم و تکان شدیدی خورد .

خرکنی که او بیهق انتظار نداشت . باور نمیکرد معهوداً مرا نکرد . قربان و صدقه‌ام میرفت و با همان نفس گرم سینام را گرفت در این موقع محبت بار میگفت . یکبار دیگر نacula کرد و چون دیدم نزدیک است تن سگین و غول آسای خود را روی من بیاندارد با لحنی تهدیدآمیز گفتمن :

— و لم کن دیوونه . بخدا آلان جیع میز نم آبرو تو میرم . ولم کن . خودش را کمی غلب کشید . این فرضی بود برای من که شتابان بگزیرم . مثل یک دیوانه دویدم و در بیانین بهارا گشود و خودرا از مهله نجات داد . بایوان که رسیدم خیس عرق شده بودم . گوئی بالایاس در حوض آب رفته بام . تمام‌دنم میلزید . نوعی اضطراب داشتم .

بله بران زهرای بیانین من چند تکه‌ای رخت شتم و برای پیش گردن رخت‌های شسته روی بام رفتم . کارم را انجام دادم و بر گشتم . پله‌ها پاریک و طولانی بودو بیاک خوبیسته کاه‌گلی بام مربوط بیست . در بیانین نیز دری جویی داشت که به انباری بست اماقیه‌ای ایوان باز میگردید . اگر در عیش‌ده‌طوریکه تشخیص اشیاء مشکل انجام بیگرفت . من بای آنکه بیانین شاهد کنم در را بستم . لگن سی بزرگی زیر غلم سود و بواش بواش روی عادت و آشانی بهارا عی بیسعودم . وسط بلکان ناگهان صدای تنفس انسانی را شیم . بکثر هیجان زده و ممله‌به نفس نفس میزد . بدون مبالغه حتی صدای اضربان قلیش را نیز می‌شیم . قلیش میزد . مثل ساعت‌ولی تندتر ، سرعتی از روی بام و زیر آفتاب تند و درخشند خرداده آمه آمد . هنوز چشم‌تاریکی خود نگرفته بود با اینحال شعبی را مقابله پشت بدیوار ایستاده دیدم و برسیم : انجا که ؟

او حسن بود . در بیانین را بسته و خودرا آنجا مخفی کرده بود . با صدای آهشه اما لرزان و هیجانزده گفت :

— منم بایو . منم نرس . الهی قربوت برم . دارم و اسه تو میمیرم . آخه تو که منو کشتنی . این را از زیر بغل این را گفت . ولگن را از زیر بغل من گرفت و روی بهلاک گذاشت . من

شکوه عشق بقیه از صفحه ۵۷

من درمیان جاده تهی مانده بودم . بایک دختر زیبای موطلائی که سرشار ایحال روی شاهد ام گذاشت بود و آرام آرام نشایی ملایی می‌کشید و شاهد خیره عده‌ای کنگکاوکه بین ، یا بهتر بگویم ، بایان دختر زیبا و فریبند دوخته شده بود .

برای فرار از حمله شکاهیان ناراحت کننده آنها که هر کدام معنی خاص میداد حركت کرد و تکاهیارا بسترس گذاشت . زیر چشمی دختر لڑا دید میزدم . گیسوان لغنه دخترک چون آشایی از طایلی ناب گردش را می‌بوشاند و روی شاهدی طرف و سینه بازش میریختند . پیراهن سفید و نازکی بین داشت که زیر گوش کمی جمع شده و رانهای خوش فرم و هوس انگیزش را سخاوتمندانه بیرون اندخته بود .

شادر نازل دست‌دویی شهادی روی شاهدی ایشان افتاده بود که از دوطرف تازیر سینه‌های مواعظ آویزان بود . نفس ملایم و یکداشت داشت

اما آثری از پیوشهای مواعظ آویزان بود . تفس ملایم و یکداشت داشت آهشه و آرام خیابان فلامینیارا پیش میرفت . خیلی با احتیاط اتومبیل میراندم . نیدانم علت اینهمه احتیاط این بود که نیخواستم تصادف تازه‌ای پیش بیاید باینکه ترجیح میدادم وجود دختر لڑا در کنارم بود ، و درخصوص مردی که اورا باتومیسل من منتقل کرد ، فکر میکردم پیشتر بفکر دروغی بودم که او بین گفت .

او بین گفتباور : « موتور اتومیسیشن خراب شده » بیهمن بیهمن از من خواست دختر لڑا که هنوز بیحال بود به هنلش بررسیم ، اما بالاصله در مقابل چشمان حیرت‌زده من سوار مانشیش شد و حرکت کرد . جرا این دروغ را بین گفت ؟ . . . هرچه بیشتر فکر میکردم غلم بچانی نمیرسید . ناگهان قلبم فروریخت . احساس کرد دروضع نامساعدی فرار دارم ، و ضعی که زیبائی خیره کننده آن دختر و مهات و وقار آن مرد بین فرست اینکه در باره‌اش درستی فکر کم تا آن حظه نداشده . فکر کرد چطور امکان دارد دختر لڑا که حتی اسپه‌ای‌را هنوز نیسانستم باین حالی که دارد به هنلش بررسیم ؟ بدون شک منصدیان هتل قطبناه نیکرددن که تماساگر بیطوف این صحنه باشد و من دختر جوان و بیحالی را توی یکی از اتفاقی‌ای آن هتل بیندازم و برگردم . بدون شک از من سوالاتی میکرددن . منکه نمی‌دانستم آن دختر در کدام اتفاق هتل سکونتدارد ، نه امشرا میدانستم و نه تو پیشی در باره حالت امکان داشت بهم ، چطور ممکن بود اورا بیحال روی دست به هتل برم ؟ این حماقت بود که خودم را در مقابل سوالاتی قرار بدهم که کمترین جواب برای آنها نداشتم .

چند پرسی بجه شیطان میان میدان سوار مجسمه‌های شهرهای کلان و سط قرار



**جوراب
شیتا**
با زیبائی و دوام بیشتر

مرکز پیش - لاله زار - پاساز نور

**ارباب قزوینی
و کیل درجه اول دادگستری**

نادری پاساز شیروانی تلفن ۶۱۲۷۵۷ از ۵ تا ۹ بعد از ظهر



کوماچی صدرصد طبیعی گیسوی

تنه‌گیسوی ببداشتی درایران

KOMACHI HAIR

نمایگاه گیسوی کوماچی: خیابان شاد ساختمان آمیزیم
تلفن ۰۲۴۲-۶۵۲۱۲۵

نمایندگان فروش گیسوی کوماچی در شهرستانها: آبادان ستاره‌آبی - اصفهان نورته - شیراز موسسه زیبائی و آرایش... کالینز - کرمانشاه فروشگاه پروین. رشت کادوئی درختان - مشهد فروشگاه نوس.

آرایش مجاذی

خانم عزیز شما با ارائه این مجله میتوانید یک نوبت آرایش گیسوی خود را مجاناً انجام دهید (حتی و جهی بابت فیکساتور و یا سه - شوار از شما دریافت نمیشود) و این بهترین و عالیترین آزمایشی است که شما میتوانید از تزدیک با موسمه ما آشنا شده و پس از تماس با هنر جویان دوره‌های قبلاً و سوال راجع به طرز تدریس و بازدید از کلاسها و سائل متعدد عالی و مقایسه با آموزشگاه‌های مختلف اقدام به ثبت‌نام و فراگرفتن آرایش نمائید.

فقط تا آخر این هفته میتوانید ازین فرصت استفاده نهایید. مجله ارائه شده در همان لحظه‌ارائه مهر شده و برگردانده خواهد شد. لطفاً صبحاً قبل از ساعت ۱۰:۰۵ و عصرهاً قبل از ۵ برای آرایش مجانی گیسوی خود تشریف بیاورید و از آوردن اطفال خودداری نهایید.

کلیه سائل آرایش و همچنین کلیه پلی‌کپی‌ها مجاناً در اختیار هنر جویان آموزشگاه آرایش شهرزاد گذارده میشود. پیج شمیران - شاهرضا - تالار شهرزاد - ۷۹۱۰۰

توجه توجه
اطلاعیه کارخانجات صنایع فلزی رخ

برای اطلاع از این خبر مهم صفحه خریدهای تازه همین شماره را مطالعه فرمایید

جای لیهای اوروی صورت و لب و گردنم داغ بود. هنوز جنان بود که میتوانستم جای بوسه‌های حسن را با انتگت مشخص کنم و نشان بدم. پنجه را بدبوار ایوان تکیه دادم و چند دقیقه ایستادم تا قلبم که مانند قلب کبوتر امیر می‌تیید کمی آرام گرفت. در همان لحظه بمن میاندیشیدم

چکنم. بخاله بگوییم نه؟ خلی خود تضمیم خود را گرفتم. نه. نکی حرف نمیزیم. این هم نبود. چند بوسه. بوسه‌های گرم توام با سخنان شیرین و دلنشیم. او فریان صدق‌افام میرفت. بالاخره خوبیم برد و صحیح با تکانهای شدید (حاله) بیدار شدم.

(حسن) صحجه‌اش را خورد ورفت. هیچ با هم حرف نزدیم. من خجالت میکشیدم به چشم‌اش نگاه کنم و به لیهای کلفت و سیاهش که مرآ پوشیده بود. او رفت و نزدیک ظهیر گفت. من داشتم بالکل برگیاه روی آب خوش‌امیگرفتم. از کار من گذشت و آهسته گفت: - بانو. یا توی صندوقخونه کارت دارم.

برسرعت گفت: - نیما. - او مکنی کرد و گفت: - خوب. اگه بیای خود داشت. اونقدر حالم بدی که خدایات میکنم. بدهو دیدی عصیانی شدم و خوندو آشیز زدم. میفهمی؟ زود بیا. فقط میخواهم باهات حرف بزنم. همین. این جملات را گفت ورفت. (ناتمام)

برای من چه سودی داشت. - چه؟ هاروسونی. چت شده.

با حضور ذهن گفت: - هیچی نزدیک بود از پله های پشت بون سکنی ریختن بانیم.

- هواوسو جمع کن. بادقت می‌مینی نقش عیشی.

- از پس تاریکه.

از عصر خانه شلوغ بود و کار زیاد. می‌آمدند و میرفتند و من و خاله ناجار

داشتدند شده بودند و بازی میکردند. آنقدر جست و خیز میکردند و با شیطنت ازیش یکشیر به پشت شیرپرده کنی آنها آخرش نشی دستخرا آب زیریاب مجسمه‌ها افتاد و باقی بجهه‌ها با شیطنت و شادی جیغ کشیدند. در مقابل رستوران روزانی کمی آهسته گرم دور تمام میزهای جلوسوران پیر از عشتر بود.

دونفر از همکاران درمیان آنها بخش خوردند، خواستم توقف کنم و بآنها مشورت کرده برای پیدا کردن راه حلی از آنها کمک بگیرم اما با آن خواسته شوچی خیابان و سطح طولی اتومبیلهای پشت‌سرم توقف در آن مکان امکان نداشت.

برای اراده پیش میرفترم و نیمانستم چه باید بکنم. تمام امید این بود که دخترک موطلانی بپوش بیاید و خودش راه حلی بیشهاد کند. اما او همچنان رسرا ره شاهام انداخته بود و آرام آرام مثل گره نفس میکشید. آهسته و بی اراده اندویش را پیش ببریدم. بکرتمه متوجه شدم راهی که پیش گرفتم پیچیده ارتبا با خیابان و توکوک هتل آرتو، همان هنلی که آن مرد موفر بین گفته دختر لد آنچا اقامت میکند نداشد.

برای اراده بطری محل سکونت خودم پیش میرفترم. من درمار گوتا سکونت داشتم. یا آپارتمان کوچک‌الوی مجهز و راحت برای سه ماه دارد اقامه درم اجاره کردند. خیابان مارگوتا یکی از محلهای زیبا و دل‌آنکار شهر رم بسیار بود. سکونت در آنجا رفته بایمن و اقعاً لذت بخوبی شدید بود از آنکه رفته و آدم‌آتویمیلای قطعی میشد سکونت آرامش بخشی بوجود می‌آمد. سکوتی که حتی صدای گربه‌ها از بالای سقفهای ساختمانها بگوش میرساند.

پی اختیار در مقابل ساختمانی که آپارتمان من آنجا اقامت میکند نداشت. گردد. تز مر اتومبیل دخترک را روی صندلی لغزاند، قسمت پیشتر بدنش پائین چشم‌لی میخست. نگاهی به هیتل طرف و مجده شده‌اش انداختم. عراً منوح میخست. از ترس مهربه‌های کمرم تیرکشید. عرق سردی روی پیشانی نست، ترس از اینکه بیاد او مرد باشد، قلب را تکان داد. وحشت‌زده و هر اساند را که این اختیار میزد روی گردش گذاشت. ضربات خفیف و منظم شاهرگ گردش من را میظنه کرد که هنوز زندگاست. از اینکه اورا مستقیم به هالی که آن مرد آدرس داده بود نبردم راضی بودم، مسکن بود اصلاً آدرس آن هلن راهنم با حداقت نداده بود. از چکا معلوم بود دخترک واقعاً در آن هتل زندگی میکند. چه مون قلاً باین فکر نیشاده بودم.

آهسته بایم را از زیریاب خود پیش بخاله روی صندلی انداشتم و بیاده شدم. از این لحظه بعد تضمیم گرفتم بیشتر اختیاطکنم. صلاح بود بایی توجهی بدان نیوشا اورا رویدست بگیرم و بکرتمه است به آپارتمان بروم. امکان‌داشت

لطفاً ورق بزیند

مادرن به گله پرداختم و لی مادرن بجای هدایتی باعن شروع به ندوا و دیگوئی کرد و اغفار کرد - اگر من آدم خوبی بودم زن اولم از من طلاق نمیگرفت. بهتر حال پس از آن مادرن «لطفهای ما را آرامندهات». هر روز یعنوان بازرسی بخانه ما میآمد و حرکات و حرفاپایش وضع را مبتلته میکرد بخصوص که زن نبا بنصیحت مادرش بای پیچادار شدن مخالف بود و قیمه داشت با شکم برآمده روپروری بیبرهای مرد خجالت میکشد بعدهر پرورد.

باری، کاربیانی کشید که زن شاگرد مدرسه‌ام از خانه فهر کرد و بعنزل بدرش رفت و من هم بجاویر فن و نازخانه‌را کشیدن پس از چند فتنه طلاق نامه خانم را بدر منزل فرستاد.

پس از این جریان تصمیم گرفت ازدواج نکنم. چند ماهی آزاد گشتم ولی متوجه شدم ادامه این آزادی مشکل است . دليل بنشانی خسرومن را در ازدواج نهادن استم چیز و نمیخواستم شکست را قبول کنم و شاید دلیل ازدواج های بعدی من همان بود که هیچوقت حققت و شکست را قبول نکردم و از میدان بدر نرفتم !

زن سوم من : یک زن روشنفکر بود!

دفعه سوم ، دنیال یک زن متجلد و روشنکر و امروزی رفتم . زن سوم من چهار سال از خودم بیرون بود ، تخصصات حسابی داشت و کارمند بکی از ادارات دولتی بود. این بار زندگی آرامی را شروع کردیم و همه چیز ااش بخوبی پیش میرفت که خانم شروع بدوت همکاران اداری اش به منزل کرد.

من در معاشرت آدم دست و دلایزو خوکرگی هستم . همکاران زن را باروی خوش بذری فهم و کم کم متوجه شم آنها از لحاظ تخصیبات و معلومات بین بظاهر تغییر شکاه میکند و بالاتر از همه ضعن صحبت مرد «بازاری» میخواهدند چون اکثرشان داشتگاه دیده و اروپا رفته‌بودند. تعجب اینجا بود، زنم که موقع تنهایی بسیار خوش‌فتار و دوست داشتی بود، جلو دوستان و همکارانش کاملاً غیرفقارمیداد. جلو آنها بعن امره و نهی میکرد . هرچه میگفتمن خوش بذری فهم و میگفت :

— علی جون، تو بپر است و اوضاع جنس

فرشایت باش، قضاوت درباره کابوسیات

و جامعه را بگذار برای مطلع ترزا خودت»

و عن از شنبه‌اند این زخم زبانها بکلی خودرا تغییر شده احساس میکنند.

بالاخره جلو خانم ایراد دیگری

داشت، رفت و آمد همکاران اداری را

دقنن کرد، اما قضیه باینجاختم شد و خانم

اشهیار کرد که دلش بیمهین معاشرت ها

خوش بوده است و بعدتر درج و فضایی کرد . این

مرتبه واقعاً خسته شده بودم . خانه وزندگی

را راه را کرد، کارم را بیست یکی از دوستانم

سیرم و بدها سفارش کرد همه مقری

برای زن نفرست و بعد عازم اروپا شدم.

ششم ماه بعد وقیعه مراجعت از خانه

وزندگی خبری نبود. همه اسپاهی‌ها نگاهی که

متعلق بمن بود پیش‌روش رفته و یک اختار

عده‌یه بعنوان قطع نفعه انتظار مخصوص را

میکشید . ناجار مهربه و نفعه دویاره را

پرداخت و پرخلاف انتظار خانم طلاقانه را

برایش سوقات فرستاد . بعداز طلاق شیمان

شد . بیعام فرستاد و سعی کرد آب رفته را

بجوي برگرداند ولی دیگر بی فایده بود

بقيه در صفحه ۷۶

زیباترین زنان دنیا از لوازم آرایش آون استفاده میکنند ... شما چطور ؟



متخصص لوازم آرایش آون از شنبه ۱۱ خرداد در نمایندگی آون در اصفهان مغازه‌نورسته خانمهای محترم‌آ در امر آرایش و بهداشت پوست مجازا راهنمائی خواهد نمود.

قسمتی از نمایندگان آون در تهران : فروشگاه مرکزی آون نادری بازار نوین-مغازه فولی برژه چهارراه تخت جمشید خیابان بهلوی - مغازه پولیدور جنب سینما پولیدور - آون بزرگ خیابان بهلوی - فروشگاه احسان چهارراه شاه - فروشگاه آون خیابان تخت جمشید - فروشگاه امیرمال فرح شمالی - تشكیکی میدان ۲۴ - ۲۴ اسفند - داروخانه پارس شمال جنگل ساعی - گالری فراس چهار راه امیر اکرم.

قسمتی از نمایندگان آون در هشتادها : هوازان فروشگاه رکس - اصفهان نورسته-تیریز گوگانی و پروین - رضایه علی پور - رشت قدس و ستاره آبی - مشهد داروگ و منتجی - کرمان آتشبار - کرمانشاه ملکوتی و پروین

من شش بار زن گرفته

بقيه از صفحه ۲۱

— من باید دوباره بروم مدرسه ، تو خونه حوصله مسلم سر میره پس از مدتی بعد باید بیشتر احتیاط میکردم . رضایت دادم و زنم بجای یك زن خانه، شاگرد عذرسته دد . هر روز ساعت هشت صبح از جا بلند میشد و پس از مالیدن چند روزه سخاب و سفیداب و برداشتن زیر ابروهای کمانی اش، رویوش می بودند و عازم مدرسه میشد و من مجبور بودم هر روز ساعت بچهار بعد از ظهر ناهار و شامش را جلو رویش بگذازم ، لباسهای را از اطوکشی تحويل بگیرم و با خانه را تمیز کنم، بعداز شام هم خانم سرگرم حاضر کردن تاریخ و جغرافی میشد. بالآخر کاسه صرم ببریز ده و پیش

شکوه عشق

یکی از همسایگان بایک رهگذر فضول و کنجکاو اورا همسر من بیست .

بی احتیاط و خوش خیالی تاهیم جا برای پیش آوردن هزاران در درس کافی بود، اقل از این لحظه بعد باید بیشتر احتیاط میکردم .

شما ایتابایی هارا خوب نمی‌شانید . باکمترین سوء ظن حس کنجکاوی آنها تحریک میشود و دیگر پیچید تریمی و لکن نیستند . من دروضعی نبودم که دخالت پیجای یکنفر برایم خطرناک نباید .

بلاآوه آن دختر نهم دروضعی قرار نداشت که بتوانم اورا کنار بیاده روی خیابان راه‌کم و بروم .

ناتمام

این دختر کیست؟ . چرا باین حال افتاده؟ آن مرد که بود؟ . چه دامی وجود دارد؟ چه خواهد شد؟ . تا شماره‌اینده حوصله داشته باشید.

ششمین زنم، پشت دستم را سوزاند!

این بار تصمیم گرفت براز آخرين بار ازدواج کنم. یکشال بادقت تمام دور و برم را گفته و مطالعه کرم و بالاخره بس از این مدت زنی را که دنبالش میگشتم بیندازدم. خیلی زود با هم صمیمی شدم و وقتی جریان ازدواج‌های من اشتبه بمن داداری‌داد و حتی پیشنهاد ازدواج کرد. گفت:

— میخواهم بتو نشان دهم که زنها به اینطور نباشند و مثل همه چیز دیگر خوب و بد دارند و ایشکه بدها نصیب تو شده، دلیل پذیراً میگوید.

بالاخره با کمال میل با او ازدواج کرم.

داشتن سعادت میکردم که مادر سخت نمی‌شد و مجبور شدم اورای بخانه‌خویان بیاورم. زنم از همان ابتدا روی خوشی به مادر پیر و بیمار من نشان داد و لی من بازیان خوش و خواهش و تمنی سعی کرم بای بیهمان که چاره‌ای جز پرسار از مادر ندارم و پیرحال این امر موقد است و وقی خاش بیشتر شود دوباره سرخانه و زندگی خوش بر میگردد. ولی حرفا بگوش خانم نرفت. شروع بیعوا و بندگونی کرد و بیخود و بیچت ادعا میکرد که مادر با او نشمن است و پیش من از ایند گوئی میکند.

کار جنجال بچانی رسید که بیرون بیچاره باحال تپ قهر کرد و بعنوان خودش رفت. ولی کار بانجا ختم شد و خانم کوچکترین حرف و حرکت مرآ دلیل تلقین های مادرم میدانست و مرادهای بین و بی اراده میخواهد.

چند هفته بعد دوباره می‌جور شدم مادرم را که در حال مرگ بود بخانه بیاورم. روی دست و پای زنم افادم و خواهش گرم که بدرفتاری نکند و لی او با کمال کله شقی گفت:

— این خانه یا جای من است و یا جای مادرت...

وه همان شب قهر کرد و بمنزل بدرش رفت.

دو هفته بعد مادرم قوت کرد. زنم حتی در مراسم ختم او شرکت نکرد و لی با کمال پا واقعه پس از چند هفته دوباره پیش از مرگ خودش و با رخشند و حرف سعی کرد قبیله را از دل من درآورد. ولی من خوضو را نمیتوانست تعلم کنم و اورا خیرستش می‌سازم. بگامدام میدانستم. عذری وضع بهمین طریق ادامه پیدا کرد تا اینکه خانم برای تراندند من دوباره قهر کرد و بمنزل پدرش رفت. من همان ملاقاته و همراه را در چاره نظر بدرش فرستادم. کسب کارم را متول بدرش فرستادم. غلای چندسالی فروخت و عازم ازدواج شدم. زندگی آرامی است که گوشش راحت است. زندگی آرامی دارم و از زن، فرستگاهی فرار میکنم و معتقدم که زناشویی یک کار احتماله است.

عقیده زن روز:

در بیان ام، مصاحبه جالب و خواندنی ریتر زن روز گفتگویش را با آقای «علی تنووجه» مردی که شن زن را با سلام و صوات بای سرمه شد زن را و خیلی حق بجانب هم عندر هر شش زن را خوانده و طلاقشان داده بود، با این برسی خانمه داد:

— اگر زن روز دختر دلخواه شما را ماقت و موشکافی از بین خواندنگاش انتخاب و شما معرفت کنید، خانه دید برازی بار هفت لباس دامادی بیوشید؟

لطفاً ورق بزنید

رُشتْ تَرِينْ عَضْوْ بَدْنِ شَمَا كَدَامْ أَسْتْ؟

لتفتید «پاهاييم» اينطور نیست؟

...

اگلی زنها حسن میکنند که پایشان زیبائی سایر اعضای بدشان را ندارند. تاکنون باری که اگلی زنها میتوانند گفته باشند این بوده که پاهای خود را بعدها کنند و لیکن حالا میتوانند کاری پیکنند که آنها را زیبا و آرسته نمایند. لعلی این که فقط قول شود بلکه تحسین گردد.

حالا کرمی در آمریکا اختراع شده که نام قشنگ پریتی فیت (پاهاي زنها) را روی آن نمایند.

پریتی فیت یک کرم مطبوع و دوست داشتنی است.

قدرتی الازم روزه فته کف دست بریزید و پیهای خود ماساژ دهید و ملاحظه کنید که چگونه بوس های مرده و خشن از بین میرند.

بمجرد مصرف پریتی فیت باهای بسیار زیبائی خواهید داشت که میتوانید کفش باز بوشید... باهای ظرفی که لب دیدارش مخفی نخواهید شود...

باهای نرمی که جوراب رانچ کش نخواهند گرد... پاهايی که باندازه سایر اعضای بدشان سکنی خواهند بود... پریتی فیت بوس سیاه و

خشن دست و آرنج و زانوی سکونت دکان را هم از بین میرید...



فروش در داروخانه‌ها و معمازه‌های معتبر

نماينده احصار در ايران شركت ايران شکوه شماره ۴۸ خیابان شاه تلفن‌هاي ۶۶۱۰ - ۴۹۱۲۰



من شش بار ذن گرفته.. بقیه از صفحه ۷۴

و با کمال تائب اورا طلاق دادم.

زن پنجم: یک اروپائی!

«زن شما معناد به هر دوین است و

حاشیه رنگان ایست.»

انگار دنیا را توی سر من نبست. چنان خسته و مایوس و ناراحت بوم که در تهران پرستار بود آشناشیم و تصمیم به گریه کردم. پس از اینکه آرام شدم بدبین خلله ازدواج بیرون همراه و تشریفات مراسم را بیک بیمارستان با آسایشگاه خصوصی آشنا شدم. اهل تفریح و رقص و معاشرت بود ولی بینوبار و زیاده رو بود. شش ماه تعامل باهم آشناشیدم و وقتی معلمین شدم که اورا خوب میهیتم از خدا خواستگاری کرم. پیشانه نگیرم که این باروغا عاشق بودم. ازدواج مایر گذار شد. با اینکه سعی داشتم همه چیز بسادی برگذار بدم باصرار او برای خانواده اش هشت هزار تومان را گذاشت. تهران خرج چشم عروسی کرم. زندگی ما در بیمارستان بود. هر روز با دسته گلی ماه در بیمارستان بود. هر روز با دسته گلی و هدیه و جواهر بدبندش میرفتش او را در ترک انتیادش شویش میکرد.

پس از این مدت بخطابه آمد، چند هفته‌ای داشته بود. تا اینکه یک کرم رقص و تفریح و گل لذت میردم و لی کرم رقص و تفریح و گل مشروخ و خواری بر زبانه تغییر نایاب زندگی ما شد. شدو اگر از هر چیزی باو خودداری میکردم یا به تهاتی میرفت و یامرا وحشی و عقب افتاده بدم.

شاید تغییر او هم بود. بطوری که بليط بخت خودش میگفت از خانواده بسیار فقری و دیگر ترجیح میداد. خانوای که بایک چندان خیابان عبور کرد و بجاوهای که چند قدم آن‌طرفتر سرگرم خرید یک بليط بخت آزمایی بود شروع به صحبت کرد. چند دقیقه بعد دوباره سوار تاکسی شد و این بار در منزل بیاده شد. پشت رساو خانه آمد. توی دستهای لرزانش بسته کوچکی حاوی گرد سفید بود. دوباره دکتر درمان شروع شد و لی فایده ای داشت. هر چند این بسیار میگفت که بایک روز اینقدر داشت. هر بار او را رجزنگری میکرد، از دکتر و درمان همین مجال شبانه لفمه بهتری گیر آورد و با کمال تجدید این تقاضای طلاق کرد.

از خدا میخواستم کارهای بزرگ کرم. بیهده حسایی و زیادت از حقش باویر داشتم

زن چهارم دیگر واویلا بود!

پس از بازگشت از اروپا نظر من نسبت

بین و زندگی ازدواج تغییر کرده بود. پیش خودم گفتم، شاید تغییر از من است که بدبون معاشرت قلی ازدواج میکنم و سعی کرم این بار بدبون مطالعه و آشنازی قلی ازدواج نکنم. باک مختار هم سن و سال خودم آشنا شدم. اهل تفریح و رقص و معاشرت بود ولی بینوبار و زیاده رو بود. شش ماه تعامل باهم آشناشیدم و وقتی معلمین شدم که اورا خوب میهیتم از خدا خواستگاری کرم. پیشانه نگیرم که این باروغا عاشق بودم. ازدواج مایر گذار شد. با اینکه سعی داشتم همه چیز بسادی برگذار بدم باصرار او برای خانواده اش هشت هزار تومان را گذاشت. تهران خرج چشم عروسی کرم. زندگی ما در بیمارستان بود. هر روز با دسته گلی و هدیه و جواهر بدبندش میرفتش او را در فراغت است. با خودم میگفت: على دیدی که بالآخره باز روی خودت رسیدی و یک زن حسایی هم توی این دنیا را بیادی...

باری: پس از شش ماه زنم هریض شد.

از ایند ای کار توجیه بودم که باید رنگ تصور نمیکردم. چند بار پیشنهاد کرم دیدکتر مراججه کند، ولی هر بار امتناع کرد و میگفت چیزی نیست ممکن است باردار باش. باشه. بالآخره یک روز بدانه ای اوهایت نداشتم و او را بدبندش میرفتم. دکتر معانیه دیگر بود. دوباره دکتر درمان شروع شد و لی فایده ای داشت. هر چند این بسیار میگفت که بایک روز اینقدر داشت. هر بار او را رجزنگری میکرد، از دکتر و درمان همین مجال شبانه لفمه بهتری گیر آورد و

خدم که هر راه نسخه یادداشت کوچکی است. آنرا باز کرم نوشته بود:

خانمهای بازیاریاب «زندرن»
شما را باموسات طبی، فرهنگی
و اجتماعی و بازیگرانی جدید
اتاسیس در شهر آشنا میکنند.

معرفی و آشنائی

Culligan.

چگونه لوله کشی آب منازل خود را به ابرها وصل کنیم؟

سبزیها آماده می‌سازد. قبیل از کشف این دستگاه‌ها، عده‌ای از مردم، بخصوص خانه‌ها با رنج و ناراحتی فراوان آب پاران را که خود بعلت یقین از طبقات مختلف هوا مقداری میکریبا را در پرداشت برای شستشوی یوست و مو بکار میربدند ولی نمروزه شما میتوانید با نصب یکی از دستگاه‌های آنترن کن کالیگان Culligan water softener آب پاران تمیز و بدون میکروب را به مقدار کافی به متصل خود بیاورید و به احتلاج آمریکایی شما میتوانید با نصب این صورتی که چینیست و آب لوله‌کشی و تصفیه شده شهرها، چه در ایران و چه در ممالک اروپا، آنچه ضدغذوی می‌شود و بوسیله عمل صاف کردن گلولای کندری مینماید. آب ماده بالک کننده است که اگر آلووده باشد خود خوشیله انتقال بسیاری از بیماری‌هاست و اگر ناخالص باشد مولود بسیاری از امراض است. اگر مردم تصور میکنند که آب تصفیه شده شهرها عاری از هر گونه ناخالصی و املاح و مواد معلق است در Water Purifier درستگاه آب میگردند ولی املاح کلیم، مینزیم و انواع سولفات‌ها، کربنات‌ها و کلورورها برطریف میگردد ولی املاح کلیم، مینزیم و انواع سولفات‌ها، کربنات‌ها و کلورورها آهن و سیلیس و غیره همچنان در آب باقی مینمایند. گاهی این مقدار ناخالصی در آبیهای تصفیه شده شهر به دو کیلوگرم در هر هتر مربع میرسد. حال تصور نماید که در هر متر مکعب آبی که شما مصرف میکنید ممکن است تا دوهزار گرم مواد ناخالص مضر وجود داشته باشد.

آب در سورتی که خالص و سپاه باشد بسیار مفید است ولی اگر ناخالص فراوانی در آشیانی، بلس‌شونی، یهیسا چای و قهوه. این مواد زائد آب موجب ایجاد رسوب در ساور و ظرف آبی خانه، لوله‌کشی‌های آب و آب‌گرمکن‌ها و دیگر های بخار و آب گرم و شوفار و غیره می‌شود. تا چند سال پیش خانواده‌های ایرانی توجه چندانی به این موضوع نداشتند و خیال میکردند که آب تصفیه شده لوله کشیها از هر گونه مواد خارجی است وی اکنون که به پیدا شدن وزیانی و سلامتی و روحیه آبی کشی‌های آب و آب‌گرمکن‌ها و دیگر قائل میشوند بر ارزش آب پاک و تصفیه شده واقعی و خالص بیشتر واقنده و به این مسئله توجه بیشتری پیدا نموده‌اند.

اکنون پاید بید برای رفع این مشکلات ودفع این مواد ناخالص چه باید کرد و آب راه حلی وجود دارد و پاکسازی ساخته شده است که آب سالم و گوارا را با خصوصیات و شرائط پیشری در اختیار ما میگذارد! امروز دستگاه‌های خالصی فوق العاده ساده و راحتی را کارخانه کالیگان Culligan امریکا ساخته است که هم در محل هاینکه آب لوله‌کشی تصفیه شده نداشته باشد مورد استعمال دارد و هم در روی آبیهای لوله‌کشی و تصفیه شده قابل استفاده است. بعدها بود که نام کالیگان و جمله معروفی را که در امریکا و اروپا بین مردم شایع است شنیدند بودم که میگویند هرگاه زیری نمود و پاکیزه شود که این نوشیدنی ناراضی نمودید و پاکیزه شود که این نوشیدنی ناراضی نموده و با از آب مصرفی دارید، کافی است بجای تحمل ناراحتی گوشی تلفن را بردارید و بگویید: «هی کالیگان من».



Your Culligan Man...
a man who cares!

نمایندگی کالیگان در ایران: تهران شرکت پاکاپ خیابان رودکی (ارفع)
شماره ۴۴۸۸-۳۵۷۷

برای اطلاعات بیشتر از خصوصیات و طرز کار انواع دستگاه‌های تصفیه آب کالیگان خواهشمند است گویند زیر را بر نموده به نشانی شرکت پاکاپ ارسال نماید.

"HEY CULLIGAN MAN!"
© 1962 CULLIGAN CO.

این جمله معروف و اسم کالیگان گذر دنیا یعنوان پیشین دستگاه‌های اتوماتیک تصفیه آب مشهور است، مرا بر آن داشت که این هفته برای بازدید از این دستگاه‌های مدرن و ضروری برای خانواده‌ها به نمایندگی کالیگان مراجعت نمایم و این پدیده بهداشتی را از نزدیک بینم و از حسان آن بیشتر با شما گفت و گویم، دستگاه‌های تصفیه آتوماتیک کالیگان شامل انواع مختلفی است که مورد توجه من چند نموده و موارد استعمال آن شاهراه نمی‌نمایم. اولین دستگاهی که مورد توجه من قرار گرفت دستگاه ضد غونی کننده «کلورناتسور» است که برای بیلچقا و منازل و ساختمان‌هایی در خارج از محوطه لوله‌کشی قرار دارند و از آب چاه و با آب آنیار و پاکیزه استفاده مینمایند ساخته شده است. دستگاه دیگری بنام «آنترن کن Water softener» که از نوع سک منفذ است که برای گرفتن مواد آهکی آب ساخته شده است. این دستگاه را بخصوص میتوان روی آب لوله‌کشی تصفیه شده شهرها بکار برد. این دستگاه مفید آبرای برای هضم غذا، بهداشت یوست و مو، جلوگیری از ایجاد رسوب در لوله‌ها و مر فوجوئی در مصرف صابون و سوخت، زیاد کردن عمر پارچه و پریت ساختن عطر و طعم چای و قهوه و مشروبات، زود بینختن مواد غذایی و ثابت نگهدارش رنگ



شرکت پاکاپ خیابان رودکی (ارفع) شماره ۳۹ تهران

سازمان توریستی آپادانا

**تور ۴ روزه اروپا(مونت کارلو) و تور
میانمی مسافرت دسته جمعی به امریکا و
کانادا (مونترال) را تقدیم مینماید.**

تormont کارلو بازدید از :

رم (نایل-کاپری - سورنتو) نیس - مونت کارلو - پاریسون - زنو - پاریس - لندن - هامبورگ وین و فرانکفورت. درین سفر شما کلیه نقاط دیدنی اروپا را به مردم راهنمایان فارسی بازدید خواهید نمود. میزان پولی که برای این سفرات جالب در نظر گرفته شده فقط پنجاه هزار و پانصد ریال (۵۰۰۰۰) است که بطور تقدیم و اقساط ۱۲ الی ۲۴ ماهه خواهید پرداخت و شامل :

- ۱- بیط هوایی جت به تمام نقاط مذکور.
- ۲- استفاده از ایاب و ذهاب از فرودگاهها به هتل وبالعکس.
- ۳- اقامت در هتل‌های خوب، اتاق دونفره با حمام.
- ۴- صحنه.
- ۵- گردش در شهرها طبق برنامه.
- ۶- ورودیه موزه‌ها و متماشی اثار تاریخی.
- ۷- عوارض فرودگاهها.



برای رزرو جا این تور حد اکرنا
خردادمه جاری فرست دارید.

تormont مسافرت دسته جمعی با امریکا و کانادا (مونترال) بازدید از :

نیویورک - واشنگتن - موتنرال-شیکاگو - اوس آنجلس و میامی بینت ۲۱ روز و قیمت ثابت ونه هزار و پانصد ریال (۶۹۰۰۰) که بصورت تقدیم و با اقساط ۱۲ الی ۲۴ ماهه مبینه دارید و شامل :

- ۱- بیط هوایی جت.
- ۲- اقامت در هتل‌های خوب، اتاق دونفره با حمام.
- ۳- گردش موزه‌ها و متماشی اثار تاریخی.
- ۴- ورودیه موزه‌ها و متماشی آثار تاریخی.
- ۵- عوارض فرودگاهها.

۶- استفاده از ایاب و ذهاب از فرودگاهها به هتل وبالعکس.

۷- عوارض فرودگاهها.

تاریخ حرکت این تور روز های شنبه هشتم و شنبه پانزدهم و شنبه بیست و دوم تیرماه سال جاری است. ضمناً مسافرین آرآس توریستی آپادانا میتوانند از ۵۰۰ دلاری مسافرت وبا از اعتبار ۱۵۰ دلاری این آرآس استفاده نمایند.

برای کسب اطلاعات بیشتر و دریافت برنامه‌های چایی، با آرآنس توریستی آپادانا: چهارراه حقوقی - اول ایرج - شماره ۴۰۰۰ و تلفن های ۷۴۸۲۰ و ۷۵۶۲۰۳ تماس بگیرید. مسافرین محترم شهرستانتی از آدرس فوق و یا از آدرس تلگرافی (تهران، آپاتور) میتوانند استفاده نمایند.



شوهرم، جاسوس قرن! بقیه از صفحه ۷۵

زیر کنیف داشت. ولی او چیز دیگری نموده می‌نداشت، در تعقیب او بر نیامد. ولی کلوس بعد از پنج ماه پیامدروی و تحمل گرسنگی و تشکی، بالاخره خود را بفرانسه رسانید و از دست همچنان گشایش نجات یافت، در حالیکه مادر و خواهش را ازدست داده بود، پسرادر و خواهش را اصلان نهاده است که آنهاست تا در انگلستان گفت که آنهاست تا در انگلستان برسیتول فیزیات بخواند. سرویس خارجی وزارت کشور انگلستان، نام او را بعنوان پناهنه در دفاتر خود ثبت کرده بود. کلاوس فوش، پیه‌چوچه از تعبیلات کنونیستی خود فر غمبهزد، و بدینسان دو سال بعنوان یک دانشجوی آرام و سر بربر شر شهربار از آرامست «زندگی کرد و دوستیان چند برای خود بیدا کرد.

در پرونده دکتر فوش، نامه‌ای بود که اکر مقامات جاسوسی انگلستان، در همان سالهای ۱۹۳۴ بدان توجه میکردند، شاید که شوروی، دهالان بیرون از این دست میافتد. در این نامه که در نوامبر ۱۹۳۴ نوشته شده بود، کنول آلمان در برستول به رئیس پلیس شهر توپهه بود که کلاوس فوش سوابق کنونیستی در آلمان دارد. کنول یادآور شده بود که بقیه در صفحه ۸۰

من شش بار ذنگرفته

آقای توتونجی، پس از کمی تأمل و من و من جواب داده بود: « شاید، تا چه پیش آید ۱۱ ولی زن روز عقیله دارد که آقای علی توتونجی در زناشوی خوشبخت نمیشود. مگر اینکه اول «طرز فکر» و بعد «مند و رویه» خودرا در زناشوی عرض نمایند و ضغنا قدری هم به سر و حوصله و مقاومت خود در برابر تحمل مشکلات بیفراشد.

ما مدعی نیستیم که بعضی از این شن انتبهایان و انحرافات نداشته‌اند ولی بقین دارم که حداقل اینسته آقای توتونجی هر «شیار» بیون تعقق و مطالعه ویدون در نظر گرفتن اهیت زناشوی در سرنشست خودش قسم جلو گذاشته و میوه عوضی از درخت چیجه است.

سُرگن در میاند و غافقت هم مردی بهتر یافت و دست آقرا گذاشت توی حنا. در این دوره هم باز زهی اشته که مردی خوش باشست و ناکامی روبرو شده بود پار پنجم، یاک بیوه اروپایی «باریرو» را برای تشكیل خانواده برگردید که بقول خودش عیاش و پول خرج کن بود و با مایو بیکنی جلو سریزی فروش و بقال سرگن در میاند و غافقت هم مردی بهتر یافت و دست آقرا گذاشت توی حنا.

در این دوره هم باز زهی اشته که مردی خوش باشست و ناکامی روبرو شده بود و زن ایشان را از این حلقه خواهشان می‌گردید. آقای توتونجی که در این میاند و غافکه های از روانشانهای از روحیه آقای توتونجی بایشان گفته است: «تو مرد دهنین بین وی از اهدای هستی!» و بعد هم از یکدیگر جدا شدند. و همه این حقایق شناخته اینسته آقای توتونجی هم طرز فکر و فلسفه‌هایش را باید عوض کند و هر چوی و متد کارش را تا انشاء الله بار هشتم همس عوضی انتخاب نمکند و مسامدی شایسته و همسری ساز و فهیمه را بخانه خود ببرد.

(آن روز) صمن آنکه سعادت آقای توتونجی را خواهان است آیا شان تشریک نمکند که باشجاعت و سخاوت مطالب خود را در این مجمله مطرح کرد تا مردم بعوانند و افکار عمومی از آن بند بگیرد. و این طرز فکر برای اصلاح‌زنگی اجتماعی ایران بسیار مفید و پسندیده است ■



زن، عشق، پول! بقیه از صفحه ۱۹

ایده‌آل و واقعی ، مشکلات بزرگ و از جمله مشکلات مادی ، حتی میتواند سیمان استحکام بخچ خانواره باشد ، ولی برای زوچهار معمولی و متونست ، این مشکلات خطری جدی است . آدمی باید خلیل عوشنار و فهمیده باشد تا مدتی بپولی را تحمل کند و از اذنت های پول چشم بیشود .
باشد تا برای جامعه غفیق باشد و نیز استقلال مادی خانواره را تأمین کند ، زن باید آزاد باشد که بمیل خود کاری را اختیار بکند یا نکند . و کار زن بیشتر باید بخطاطر پرورش استعدادهای خود ، شکفت شخصیت ذاتی او باشد و نه برای تأمین مخارج خانواره .

کارولین - ضروری است که هر زنی این امکان را داشته باشد که حرفهای را انجام دهد. کاری بله بودن و کاری انجام دادن، مهمترین عامل استقلال شخص است.

کارولین - پیشتر زان و مردان و قوی درسن و سال جوانی ازدواج میکنند، بطور اجبار گفار برخی مفکرات پولی خواهد شد، و شجاعت و عشق فراوانی لازم است تا پیونداند ازین مرحله نکشند. در حقیقت مشکلات مادی پوست خوبه است زیر پای زن و شوهر جوان، و نیز همترین معیار است برای سنجش میزان شجاعت و مقاومت و عشق و علاقه آن دویکیدیگر. در حالی که بده بپرسی قدمتی که هست و با این اهمیت، آنها هستند. مشکلات مادی را با این سمع تفاهمند

از اقداماتی اعینی کنند و می‌توانند مسائل مادی را پست
سر گذاشت، و گرئه هر دو طرف بدهی فکر
می‌پانند که در انتخاب همسر و در محضه
زندگی شکست خورده‌اند، و همین فکر
بسب شکست آنها را هم مشوّد. من کاملاً
آماده‌ام که این سکلات مادی، و این رسانک
بزرگ بی‌پولی را استقبال کنم، چونکه
میدانم حقاً با مردمی ازدواج خواهم گردید
که پیش‌تگی ذاتی او اعتماد دارم، و مطمئنی
و مخصوصاً بسیاری از سوء‌تفاهات
تیز از میان میرود. من بهمچو جه حاضر
نیستم ناخجور کسی باشم!

باولر - وقتی زن و شوهر بتوانند مسکلات مادی را با همکاری یکدیگر رفع کنند، البته که این مسکلات حکم سیمان را پیدا مکنند. ولی وقتی این مسکلات زن و شوهر را بپایان، الیه فوجامدی است. مخصوصاً مرد که هرگز شکت در زندگی را آسان نمیبیند، بعد از شکت های مادی و ویژی، سیار احمد و عصیانی تر و تحمل تابیدن میشود. زن ترجم دارد و مرد خشم و غضب است. زن ترسکن و تسلی میدهد، ولی مرد نایاب میگذرد!

استفاده کنند. در این مورد، شخصیت‌دانی زن و شوهر، فوهم و تغور آنها، والبته میزان علاقمندان یکدیگر، تأثیر قطعی دارد.

سؤال - فکر می‌کنید که ممکن است زنی بیشتر از شوهرش بول در بیاورد، و این امر تعادل و هماهنگی خانواده را هم بر هم نزند؟

بنابراین - هر منکری - هر قدر هم دشوار باشد - و وقتی که یا همکاری زن و شوهر رفع شد، سبب استحکام بنای خانواده می‌شود. مشکلات مادی هم مینیطرورند. مسالمه ممهون نوع پرخورده زن و شوهر است در مقابل مسالمات مادی ای زن و شوهر که دوست‌دار کمال قناعت را می‌اراعات می‌کنند تأمیناً قرض خود را پردازند یا اقتضاخانه را پرداخت کنند، بعد از دوست، وقتی که

البويه - در شرایط اجتماعی روانی امروز، بهر حال این مردانست که بار سنگین تری از مسؤولیت خانواده ابرقهده دارد، و باید که خانواده را همه نیازهای کند. مسؤولیت مادی هم چیزی است عادل مسؤولیت های اخلاقی مرد، بنظر می آید که این روزه زنها کم کم جنبه ای مردانه بخود میگیرند، و بر عکس مردها، مردانگی خودرا می بینند! بنظر من، این فقط ظاهر کار است، و زنها بهمیج داشته باشد. از طرف دیگر درخانواده های که هیچ مشواری بوقی ندارند، و صاحب خانه کوچکی هستند، سعادتی تو میں نایابی دارند. می بینید که در این مورد، یک مشکل مادی داشتند و میتوانند مشکل داشته باشند. از طرف دیگر درخانواده های که هیچ خطر هستند که وقتی ناگهان و قریب تقدیر و وزنگی بر گشت، و معلم مرد ناگهان میگردند، خودرا از دست داد، اختلافات شدیدی بوجود آید.

اویلوبه — مشکلات مادی که سب
مشاجره‌ها و رنجهای کوچک و بزرگ
میتوشند، ممکن است خطری برای خانواده
باشد، ولی برای زن و شوهری که براسی
هدیگر را دوست دارند، و به عنق خود
احترام میگذارند، این خطر گذرا و
موقتی است. و قی میشکلات با همکاری
زوج و شوهری فرو شد، خاطراتی برای هردوی
آنها جای میگذارد که شیرین تراز خاطره
موقفیت هاست.

عادام «ف» — برای یک زوج
بدینسان تغواصید بود. البته هنوز هم

Digitized by srujanika@gmail.com

یعنی مثلاً زن چون سواد و معلوماتش از شوهرش بیشتر است، بول زیباتری درآورد.
با این خطر ناک اش اسات، جو تکنیک زن دارد که زن‌ش خود را مخصوصاً در مسائل مدعی و شخصیتی کتر از خود بیند.
از سوی دیگر بیشتر بودن در آمد زن و قوی خطر ناک می‌شود که زن‌شوه، بول را می‌بار ارزش ذاتی هر کس بداند، و چنین زن و شوهری علاوه نمی‌توانند با هم زندگی کنند، چونکه زندگی خود را بر اساس یک سوء تفاهم بنیاد می‌دانند.
لذا بعد از همه بحث می‌باشد، زنان از
مردی استوار باشد، و بنا بر این شرورت از این مرد بیشتر از زن در آمد داشته باشد. اگر زن در این از شوهر بیشتر باشد، خواهی نخواهی شوهرش را بچشم تحقیر و یا حتی بدیده تسخیر خواهند کرد.
اینکه این مسئله مسامع نیست، و مادران «ف». من هنوز هم معتقدم که بریک خانواده امروزی هم مرد است که این مرد مظهر قدرت، حیات و تکیه گاه زن است. اینست که با یاری ابرام او ممکن است.

یک سو نوچه میگیرد. از کارولین - پاپن این سوال را پاید
که «عشق» بدهد! ولی، یاکنون میتواند بیشتر
از شور عرض در آمد داشته باشد، و قتی که
شوه او یاک غرفمند، یاک نفاق، نوشند،
کارگران، و پاربری داده که هدفی
بزرگتر از پول درآوردن دارد. بنظر این
یاک زن با کمال میل خواست است کار کند
و پسول بیشتر شیاهان هشتاد و درست بهمین
شوهی در کمال آشایش به آفرینش هری
وادی خود پردازد. خواهش نکنیم که
زن باادر نیز هست. و خاید بیشتر از مرد
احتیاج دارد که از کسی حمایت کند، و
جز این شخص شوهر اینو بشناسد! اکنون
شوهر خود را بقدرت کافی داشته باشد،
در آمد بیشتر او، هر گز اوضاع بفکر شوهرش
لطفاً ورق بزینید

لطفاً ورق بزنید

شوهرم، جاسوس قرن! بقیه از صفحه ۷۸

نیستند. کم کم به زندگی انگلیسی خود می‌گرفت. در مدت کمی انگلیسی را مثل خود انگلیسی‌ها حرف میزد، و دوستان زیادی هم برای خود دستوری کرده بود. روز ۱۷ زوئیه ۱۹۴۹، کلاوس بیست و هفت ساله که ساحب دو دور کار در خانه بود، از دولت انگلیس تقاضای تعیین کرد. پس از نظر انگلستان یک هوان پناهنه را که خلیل آرام و سریزتر بود، و آزاری هم بکسی نمیرساند، آدم‌خطرناکی نمیدانست. امثال این نشانه‌ها، در آستانه، مثل پاران برس انگلستان و آمریکا مباریه زندگی کلاوس فوش، زندگی بسیار آرام و سریزدانی بود. در سایه کماک دوستاش، توانت در دانشگاه برسیو طور رایگان تحصیل کند. لایران‌وارهای فیزیک این دانشگاه هرگز داشته‌اند در خانه می‌باشد. این دادگاه به در مدت کمی او دانشجوی محبوب و مورد حمایت پروفسور «نویل - مات» نداشت. کلاوس شب و روز خودرا باطن و اضطراب نظامی به تحقیق و مطالعه می‌گذراند. دوستاش می‌گفتند: او در راه علم خود کشی می‌کند! در عرض دو سال، کلاوس جوان توانت دکترای خود را در رشته فیزیک توریک بست آورد. در سال ۱۹۴۹ پاک پورس «کارنگی» برای ادامه تحقیقات گرفت ...

با اینهمه شب و روز «کلاوس - فوش» فقط با فرمولهای ریاضی و فیزیکی نمی‌گذشت. او در تمام سالهای تحصیل فاسمه کمونیسم را هم بطور جدی و در آنکه خود را هم می‌گذراند. خاطرهای خود نمایشname را با کارنگی میکرد. خاطرهای خود خونین خواهر و مادرش، اورآرام چیست؟

دنیاله دارد

- در حدود ۲۰ سال پیش تئاتر دجارت کشید، زیرا زمانی رسیده بود که تئاتر احتیاج به تماشاگر بیشتر داشت، اما بایک جنس اساسی این هدف تامین شد. در فرانسه با ایجاد سالن تئاتر بزرگ و ارزشمند قیمت پاییز و استفاده از اسوانل و آکتورها نمایش‌نامه‌های خوب و با بلیغات و میمعن امکان تماشای تئاتر را برپردازی که حتی پانزده آشنا بودند دادند، و حتی در شهرستانها و درین توونه مردم، تئاتر راه رفاقت. در آلمان از اراده دیگری اقدام کردند، یعنی تماشاگر را بگذاشتند. آبونه می‌شد که سالیانه اورا بتماشای ۱۲ پیس می‌برندند، در ایتالیا نیز به نحو دیگری. و باین ترتیبه‌های تئاتر زنده شد، بلکه دوره که دیدی را نیز بزرگ کرد و باید گفت که هیچ‌گاه تئاتر پاندازه امروز تماشاگر از طبقات و کلاس‌های مختلف اجتماع نداشته است. درین راه کمک دولتهای این کشورها سیاست دیقتهم بود.

- گفتند که یک نمایشنامه ایرانی کارگردانی ای. خیال‌ندازی باز هم کار کنید و احلاط قatan درین مردم درجست؟ برای من پس ایرانی و فرنگی فرق نمی‌کند. پس باید خوب باشد. بخصوص که نمایشنامه‌های ماکم کم دارند کارگران را قابل توجه می‌سازند، اما باین شکل که اجرای داشته باشند پس ایرانی نمایش بدین موافق نیست، وقتی مایس ایرانی بانانه کافی نداریم باید خارجی اجراییم. با توجه

این اتهامات را از طرف گشتایوی آلمان می‌دانند. توچیه بنامه کشول آلمان نکردن و اقدامی علیه کلاوس فوش جوان بعمل نیاوردن، در پیشان یا به باک ماجرای جاسوسی که سایه از دور کار در خانه بود، از دولت انگلیس تقاضای تعیین کرد. پس از نظر انگلستان یک هوان پناهنه را که خلیل آرام و سریزتر بود، و آزاری هم بکسی نمیرساند، آدم‌خطرناکی نمیدانست. امثال این نشانه‌ها، در آستانه، مثل پاران برس انگلستان و آمریکا مباریه زندگی کلاوس فوش، زندگی بسیار آرام و سریزدانی بود. در سایه کماک دوستاش، توانت در دانشگاه برسیو طور رایگان تحصیل کند. لایران‌وارهای فیزیک این دانشگاه هرگز داشته‌اند در خانه می‌باشد. این دادگاه به در مدت کمی او دانشجوی محبوب و مورد حمایت پروفسور «نویل - مات» نداشت. کلاوس شب و روز خودرا باطن و اضطراب نظامی به تحقیق و مطالعه می‌گذراند. دوستاش می‌گفتند: او در راه علم خود کشی می‌کند! در عرض دو سال، کلاوس جوان توانت دکترای خود را در رشته فیزیک توریک بست آورد. در سال ۱۹۴۹ پاک پورس «کارنگی» برای ادامه تحقیقات گرفت ...

با اینهمه شب و روز «کلاوس - فوش» فقط با فرمولهای ریاضی و فیزیکی نمی‌گذشت. او در تمام سالهای تحصیل فاسمه کمونیسم را هم بطور جدی و در آنکه خود را هم می‌گذراند. خاطرهای خود نمایشname را با کارنگی میکرد. خاطرهای خود خونین خواهر و مادرش، اورآرام

موسسه عالی آموزش آرایش فتن وابسته به فدراسیون بین‌المللی مدارس

تنها موسسه منحصر بفرد آرایش ایران که در دنیا مدرسه شناخته شده نمونه ترقیات جدید که طی این سیستم و مطالعاتی طولانی بست آمده در اینجا شما طی دروس مختلفه برای گذرانیدن امتحانات آمادگی بیدا میکنید و با جدیدترین مدل های بین‌المللی آرایش و زیبائی آشنا میشویدو با تکنیک و متند دروس ما شما می‌توانید جوابگوی مسئولیتی خود باشید، زیرا در بهترین موسسه آرایش و زیبائی دوره زیبائی برخوردار میشوید.

خیابان پهلوی نرسیله به چهارراه تخت جمشید شماره ۱۰۴ تلفن ۶۱۱۳۲۸

توجه

برای اطلاع از این خبر میم صفحه خریدهای تازه همین شماره را مطالعه فرمائید

قماش‌اگر بقیه از صفحه ۲۵

بدینی راتلین نمی‌کند، بلکه می‌بینیم قهرمان داستان خوش را نمی‌کند، حتی همیشه امیدی برایش وجوددارد و آن آمدن «گوو» است، از تقدیمیگر مانیتوییم و نباید کارهای قدمی را روی صحته بیاوریم. دلیل ندارد که هرمند از این نمایشname می‌گذرد، آقای رشیدی، بسیاری علیه آن بزمیخیزند. که تئاتر و ایرا درینی امروز رو به نابودی است و دیگر زندگی ماهشینی، بخصوص سینما فرضی برای خود نمایی و نشونهای تئاتر نمیدهد، نظر شما

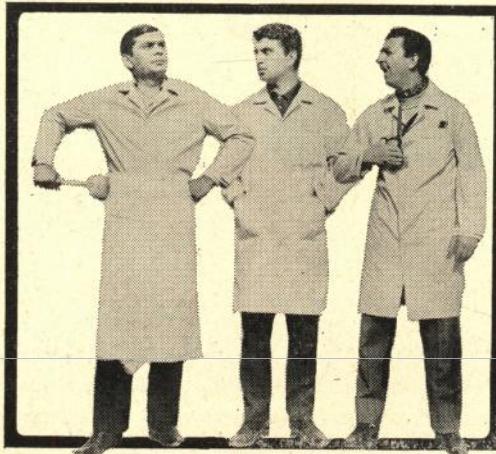
اجتناب فعلی ما احتیاج به عواملی دارد که حس تحرک و کارآمدی داری را در ذهن مردم بیدار و تقویت کند. نشان دادن به یهودگی زندگی، شاید برای مردم این سرزمین زود و یا غیر لازم باشد، پاک شما چیست؟ آنچه درور دارند نمایشname با خصوصی روش است بیان گوشاه از «پونسکو» را قبلا در ایران روی صحنه اوردن، زندگی است و نه تنها هیچگونه حس

برنامه امشب سینما های

رکس - میامی - آسیا - همای - ری
سیلوانا - تیسفون - پانوراما - المپیا
ستاره - پرسپولیس - ناتالی و پلازا

(آریانافیلم) با افتخار فروان دو مین محصول خود را تقدیم می کند
نخستین تجربه سینمای روشنگر آنه در سینمای
تجارتی

سه دیوانه



با شرکت سپهر نیا - گرشا - متولسانی - گوگوش
بیگمان نمایش این فیلم فصل جدیدی در تاریخ سینمای ایران خواهد
گشود. (آریانافیلم) از عموم علاقمندان واقعی فیلم و روشنگر آن
کشور تقاضا دارد (سه دیوانه)، را جتنما مشاهده کنند تا برآنچه
در ضمیر شان از فیلم فارسی وجود داشته خط بطلان بکشند.
کارگردان: مدیر تولید: عباس شباور

شهرش اطلاعاتی داشته باشد ویداند که
شهرش نیز با اعتماد کامل مارد. این
اعتماد بخوبی می باشد در مورد مسائل
مالی وجود داشته باشد. بولیکی از همترین
جبهه های زندگی، این فیلم فارسی وجود داشته باشد. ■

برنامی آید، برای اینکه خود او مشکلات
را از من بنهان می کند. من در عقچینین
شهری ترددید می کنم. من دلم می خواهد که
برای شوهرم نه تها یک همسر، بلکه یک
معنوونه، پهترین دوست، پهترین شریک،
ویک مادر باشم! ..

مادام «ف» - دریک خانواده واقعی
همیشه زن و شوهر در هر مردی با هم متنورت
می کنند. بنظر من کاملاً طبیعی است که
یک زن اوضاع مالی و پولی شهرش آگاه
باشد، و نزد پژوهی این که زن و شوهر،
نوع مخارج آینده و خردی های آینده را با
همکاری یکدیگر تعیین کنند زنهم مثل
شهرش مسؤول بودجه خانواده است،
مخصوصاً وقتی که چند بچه هم دارد.
او لایویه - در تمام این بحث من از
مسؤولیت متساوی و مشترک زن و شوهر
در داخل خانه دفاع کرم، حتی اگر در
خارج از خانه مسؤولیت کاملاً به مدد مرد
باشد. وزن و قیمت مواد این مسؤولیت
مشترک شرکت کند که درباره وضع ای

فیلم جرایی ترسیمی دست صورت

بعد از مراجعت مخصوص از دانسته، باریں
کلکی هر چند دست و مورت - ترکیم عارضه، نماینده
همیشه عالمی سازب مادری - محاسی پروردی و مسابی
دست و مورت - تحریرات همچنانی بزرگوارش
دیلای جنوبی - دیوری - کوچک مصادف بازدید از اول
شاده: پایین و قست قن: ۷۱۳۵۱ - معصص

زن، عشق، پول!

نمیاندازد، شوهر نیز هر گز خود را تحقیر
شده نمی بندارند بلی، پایش این سوال را
 فقط باید در اینجا شئق زن و شوهر
- والتبه فهم و شعور آن دو - جست و جو
کرد.

● سوال - آیا فکر می کنید که
یک زن باید از وضع مالی و پولی
شهرش اطلاع داشته باشد؟ و
یا فکر می کنید که مساله پول را
یکسره را باید بعهده مرد ها
گذاشت؟

باتریس - بعضی زنها هستند که اصلاً
پرسائل مالی توجهی ندارند، و علاقه ای
هم ندارند که شهرشان از میزان حقوق
و درآمد خودش با آنها حرف بزنند. برخی
دیگر، بیشتر از حد معمول در مورد درآمد
شهرشان تکنگوای و حتی تگرانی دارند، و
بدینسان شهرش خود را دچار احتیاط می سازند.
و بالآخر، زنها هم هستند که میتوانند
مالی بسیار خوبی برای شهرشان هستند
و شوهر آنها بدوون مشورت با آنان پولی
خرج نمی کند، زیرا که این زنها در مورد
پرسائل مالی یک حس شم دارند اگر
چنین باشد، چرا باید مسائل مالی خانواده
را فقط پرمهدا اختصاص دهیم؟ آمار
شان می بیند که در هزاران خانواده
فراسوی، تقطیم بودجه خانواده بست
زنهاست، و اینکه فراموش نکنیم که
حسابداری های ما هری از میان زنان داریم!
باوریز - کاملاً طبیعی است که یک
زن باید از وضع مالی شهرش اطلاع
داشته باشد، مگر آنکه شوهر از نصایح
و توصیه های او بپرسد! این وضع هم
مکن است بود لیل داشته باشد: یا شوهر
شهرش گاهی کار می بیندند، و هنلا تمیخواهد
از مخارج شخص خودش در میان از خانه
زش را خبردار کند، و یا نیز شکنجه
حقیقی می شاند، ولی خاموش میمانند، و با این
زن زندگی می کنند، مرد بدبختی است!

روحانی - بطور کلی من فکر می کنم
که زن و شوهر در تمام مسائل مربوط به
زندگی باید باهم شورت کنند. در عرصه
خانواده روحانی خصوصی بیش می باشد
و لی گاهی اوقات شرایطی بیش می باشد
که بپرست است شوهر در مورد وضع مالی
خودش که رازدار باشد، زیرا که زن او که
کاملاً می خواهد این که زن و شوهر
در مرد از روزگار داشتند که اینست.
این از این زمان شروع شد و می بایست
زندگی بپردازد. اینرا می بینم که مردم
ایران تماشاگر خوبی هستند، فقط
مسئله کشانند آنها به شاث مطرح است.

اگر تمام کسانی که تاثر کار می کنند
بدورهم جمع شوند، کار بهتر و پیشتری
می شود کرد، در مرحله اول مشکل کردن
این افراد است. وایجاد سالن وسیع
در مرد، و نیز گستبل داشتن کشند از اینست.
شهریار و نیز حیات دوست و مردم
برای بیهوده وضع شاث را بدینه و
وجود دارد شخصی و خصوصی است نه
علم.

اگر تمام کسانی که تاثر کار می کنند
بدورهم جمع شوند، اگر بهتر و پیشتری
می شود کرد، در مرحله اول مشکل کردن
این افراد است. وایجاد سالن وسیع
در مرد، و نیز گستبل داشتن کشند از اینست.
شهریار و نیز حیات دوست و مردم
برای بیهوده وضع شاث را بدینه و
وجود دارد شخصی و خصوصی است نه
علم.

فریدون مشیری

بقیه از صفحه ۲۴

گروهی در طرز اجتماعی پاقدرتند،
و اگر شاعر یا نویسنده بدهمه این مسائل
می بروزد تنها دریک زمینه از این
زمینه هاست که به «حد» میرسد تا راه
اگر ظرفیت به حد قدرت رسید را
داشته باشد. ظرفیت هر شاعر یست کی
دارد به استعداد و مطالعات و شرایط
اجتماعی او و پیش از او.

در روز شیری طرفیت اجتماعی
مقوی ذهنی است رمانتیک. با آنکه
مشیری بهره های از شعر و طنزپیش
و تجربه چند شاعر معاصر دارد، ولی
شعر او در حد و ظرف خودش، مستقبل
است، زبان مشیری متعکس گشته
جنیه های از زبان غزل های اعدی است و
روانی از خصوصیات شعر است.
مشیری شاعر روزگار خیال ایست و آشناگی
و جوانی روزگار خیال ایست و آشناگی و
معصومیت و عشق کامران و ناکام شعر های
«اجتماعی» جدید مشیری، سه چنان
دفعی است از معصومیت دفترخ ریتم
و پیشانی و عشقها که ناکام مانند و
نیز عشق پیهار و امید پیادگی، و امید
پیشان و خانواده و خوبی و یا کی زن و
فرزند و از زین و نیز مشیری شاعر خانواده
است و ستانده عشق خانگی و حضوت و
اخلاق در بین نظام خانواده، از اینجاست
که مشیری شاعری راهیین است ■

با اینکه اجرای یک پیس خوب خارجی
پوست دینه معلومات پیس نویسان ایرانی
کمک می کند، و نیز بسیاری پیس های
خارجی هستند که بر روحیه تمثیل کرما
نر دیکند.

- ممکن است ضمن اشاره به تقدیم
تاثر ایران، راهیاهی پیشرفت آن را
توضیح بدهید؟

- من فکر می کنم چیزی که در ایران
لازم است تا خودودی همان است که
اروپای ۲۰۰۰ سال پیش با محتاج یور
و عملی کرد، یعنی جای تماشگر طبق
برنامه صحیح باز پسر و سیم و بایست
از راز و نیز حیات دوست دوست و مردم.
برای بیهوده وضع شاث را بدینه و
وجود دارد شخصی و خصوصی است نه
علم.

اگر تمام کسانی که تاثر کار می کنند
بدورهم جمع شوند، کار بهتر و پیشتری
می شود کرد، در مرحله اول مشکل کردن
این افراد است. وایجاد سالن وسیع
در مرد، و نیز گستبل داشتن کشند از اینست.
شهریار و نیز حیات دوست و مردم
برای بیهوده وضع شاث را بدینه و
وجود دارد شخصی و خصوصی است نه
علم.

- فریدون مشیری رشیدی، حالا گویند
بر نامه آینده خود شما چیست؟

- کمیته شن هنر شیراز از من و
«جوامد» دعوت کردند که دویس
ایرانی بیزاری بیزار - من خیال دارم
پیس «منحک» داشتند که دویس
جهنین - در شکاگو موقق شدند - یا
پیس خارجی است که در آینده روی آن
کار خواهد کرد، در تأثیر یونیورسیتی
بر نامه شناسایی درام نویسان بیزار گرا
ادامه میدهد.

موفق باشد ■

(شها)

بود حاضر به هنار که شد و ماجرا عشق
قصاب در زیر زمین قضایی پایان نداشت.
(فاطمه) بار سرگردان و برپاشان بخانه
خانم و آقای سابق خودش برگشت ، لیکن
این بارگشت مقارن زمانی بود که آقا
مأموریت پنجاله حاج از تهران گرفته و
عازم سفره «گران» بود. آنها نیمچه استند
(فاطمه) را همراه ببرند . به نتوانست و
نتیجی جا و قات بودجه متغیر بودند ، اما
دروافع نمیخواستند اورا که ساخته خوشی
داشت به گران ببرند ، لذا به (یحیی)
پیشنهاد کردند تا از (فاطمه) نگهداری
کنند.

در آن زمان من از سابقه فاطمه هیچ
اطلاعی نداشتم . (یحیی) فقط بن گفت:
— یکی از رفاقت اداریم میخواهد
بره مأمورت ، گلتفتی داره که نسبتونه با
خودش ببره . دلت میخواهد اونو بیارم که
یهش کمال بکنه .

من فاطمه را دیدم . کارش را

پسندیدم و بذریقیم که در خانه ما بماند .

او زن سبزه رویی بود . زشت نبود ، اما

زیبائی هم نداشت . پستانهایش بزرگ و ناق

باهاش کافت ، و گوشهای سبزه و سرخ و

چاق بود . با آن چشمیای بف کرده و

مورب بیشتر بزنان ترکمن شاهست داشت .

بنظر من خلیل نجیب و بی سروعدا و

افتاده جلوه میکرد . کارش بسیار خوب

و رفاقتارش صمیمی بود . روپرمه فته دوست

داشته و موجات رفاه اورا در خانه فراهم

میکردم ، غافل از اینکه درشت این سیمای

مهریان چه بیوی خفته است . از ورودش

هفت ماه میگذشت که آن حادثه اتفاق افتاد

و من برای اویین بار متوجه و قایع پنهانی

شم که در خانه و زیر گوش من جربان

داشت .

از خشم دیوانه شده بودم ، اما بروی

خود نباوردم . به اتفاق که وارد شدم دیدم

یکی همچنان روی صندلی راحتی نشسته

و با ته مداد مشغول حل کردن جلوی است .

او داشت یک افقی را میخواهد و مینوشت .

نشانهایشکه تازه شروع کرده است . از

آن روز بی آنکه بگذارم نهندند در درون من

چه میگذرد ، شب و روز وقت و بیوقوت ،

حتی نیمه شها مرافق آها بودم . قصد

داشتم می آنها را بگیرم و رسوبشان کنم .

بیاد سوگنهای غلط و شداد (یحیی)

میفadem که میگیریست و میگفت «ترادوست

دارم و ترا بر همه زنهای عالم ترجیح

میگیرم» قسم میخورد بتوی حیات تکدام

و نخواهم کرد «حالا چرا یاک زن مستخدم

را که تشن بیوی آشیز خانه و بیراهش بیوی

چر کشیده بزم رجحان داد ؟ اگر کشکش .

بیکر ، نگاه بربالین کاه آلد آنها ظاهر

شوم با کدام جرئت بضم من نگاه

میکند ؟

یکی دوهفته گذشت . از آندو هیچ

حر کت غیر عادی مخاهنه نکرد . کم کم

داشته باطل سرزنش میکرم که یکش

آنچه را نایاب بینم دیدم . منظرهای که

خداد کند هیچ زنی نمیبیند و نشود .

آنچه وقیع میخواستم بخواهم

(یحیی) در راه رفته طبقه بالا بود ، بست

اتون خوابیان باو گفتم :

— یحیی . من لیس نازک دارم .

توبه کامه آب خنک بیار بالا .

چند دقیقه بعد او با یک کامه چینی

آب وارد آتفاک داد و آرا کسارت ستر

گردشت . کامه گزین میخواهیم و هوز

این عادت را داریم . لبته حالا برای عن

عادت شده است ، اولی زندگی مشترک کمان

رعایت را میگردیم که نیش تقلای

میگرد و از روی تحت بزمین میفadem .



اتحاد مثلث

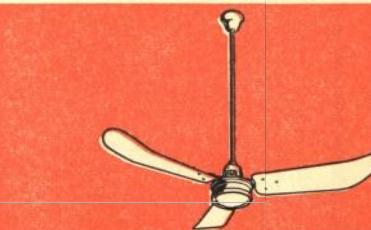
مارشال‌ها

برای رفاه و نشاط خانواده‌ها

پنکمه مارشال

مارشال پنکمه‌ها

زیبا - محکم - پرقدرت



گرام مارشال

برق و باتری طریف زیبا
باصدای صاف و قوی



چرخ خیاطی مارشال

یک قرن پیشما خدمت میکند
از زان - زیبا - پرقدرت



۱۷ بقیه از صفحه ۵۰۰ گمشده

وقساب که دارای زن دیگر و فرزندانی
میگیرد و برای او خانه‌ای جداگانه تشکیل
بود نمیتوانست خواست اورا برآوردد .
فقط ساخواترند درآوردن و بخانه بخت ،
این مشکل لایحل همچنان بیچند باقی
میگردید . از همان ساعات اول
بخت سیاه فرسانند . از همان ساعات اول
قصاب چند ریال گوتت را باوگران فروخته
مراغه و داد و پیداد و جاروجنچال آغاز
بود شال و کلاه کرده نزد پدرزن وی رفت
و حقایق را گفت . تا این تاریخ دو سال از
هشتمان اعتماد تقدیونکاح از شوهر سلب کرد
و حقایق را گفت .

نمایندگی معروفترین عطیریات واود کلن فرانسه با نامونه مجانی

فروشگاه مرکزی آون خیابان نادری پاساژ نوین

بیانوای دوشهیز گان علاقمند به فن خیاطی

آموزشگاه خیاطی تاهید با امتیاز رسمی وزارت آموزش و پرورش دوره کامل
پرش و دوخت (ضخیمه دوزی و نازک دوزی) را در مدت کوتاه‌تر زیر نظر بانوی تعلیم‌یافته
ازدواج طبق آخرین متدهای کارلارون فرانسه‌دیدن پرور و تند ساده از روی مانکن و
زورنال هنرزاوان تعلیم میدهد.
نام نویس روزهای یکنینه - سه شنبه و چهارشنبه از ساعت ۴ الی ۷ بعد ازظهر .
نشانی خیابان گرگان استانگاه روشنانی اواسط کوچه سعدی و
پایه‌خان خواجه نظام‌الملک استانگاه افخمی کاشی ۷۷

پقول معروف باو (یکدستی) زدم . اورا
در مقابل واقعیت قرار دادم و گفتم :
- خیال میکنی من نفهمیدم . اونشا
که بین فرس خواب آور میخویورندی و
عیرفتی . اتفاق نهادیست که یه دونه
توی یه کاسه آب نوش گیج نمیکنه . خاله
برسر ، چطور رغبت میکنی یه زن گلته را
بغل بگیری و بیویش او این سیز وردانه .
من دنگی با تو زندگی نمیکنم . هر شب
میدینم که میریفتی و به ساخت و دوستات
بعد بر میگشتی . گاهی روزان باهاش خلوت
میگردی .
میخواستم فریاد بکشم که دهانم را
متصظر عالمه گرفت . خودم را از میان چنگ
و بازان اون او بیرون کشیم و بزیده بزیده
گفتم :
- داد میزتم . همه رو خبر میکنم .
بردم مسکم که چه شویستی دارم . به
اید مردی مسکم که چه برادرزاده شریفی داره .
چه داماد محترمی خدا تسبیش کرد .
باز دهانم را گرفت ، اما در این حال
صورت و دستهای مرد بیویش و با انتقام
گفت :

دکتر محمد طواف
متخصص بیماریهای
آلرژی و داخلی
از داشکنده پزشکی پارس
نو را پست متحصّلین الرازی فرانسه
از ساعت ۸ الی ۱۵
خیابان پهلوی شماره ۳۷۱
تلفن ۴۰۲۲۶

دکتر محمد نوذر هنفی

که ناگیر بر شود بیرون آنچه قام بزند
آبا این نوع زندگی نیک آور نیست؟ مرگ
را با این زندگی نمیاند؟
تاسه بعداز نیمیش با او هرفزدم.
شخصاً خاص شام سه هزار تومن باو بدنه
که بی سروصد از خانه ما برود، اما
او گفت

نه خانم. من که جائی روندارم.
کسی رو نمیشانم. ناچار بدنه خودمعون
برم با این شکم بر آگه یامونوی ده بدارم
سکنگلارون میکنم. منو میکنم. خوبی
با اضافه باش ویرون میکنم. نه نمیشه.
ید فکر دیگه بیکنین.

راخی شد که اورا نزد طبیب مختصل
بیریم تا چنین را گورتاز کند. بنظر
خودم این بیهو بود. ورقی چنین سقط
مشید خیال من و شوهرم از آینده نیز
آسوده میگردید. فاطمه بعدها نمیتواست
به بیانه بجهه مراحمه ما خود.

او ناتاشی برگشت و خواهید، اما من
تاصیح بیدار بودم و از این دننه باش بیلهو
میشدم و فکر مکرر از تنفس یعنی
میشدم ۴۵ او نزد بیدار است و نمیتوان
بخوابد. صحیح گویی بیدار ششم یعنی بیرون
رفته بود. از حچقات ساعت پنج باعدها
صیبحانه تغورده و صورت نتراشیاده خانه
را ترک گفته بود.

و فتی (فاتحه) صبحانه مرابع نام ورد
گفته :
— حاضر باش که یه ساعت دیگه بربم
دکتر .
اوه گفت :

او نست .
- چشم خانم . پیش کدوم دکتر
عیریم؟ همون آقای دکتر همیشگی خودتون؟

- آهه . اون محرم و فابل اعتماده .
دکترای دیگه کورتاژ نیستکن .
- چشم خانم . حاضر میشم ، اما
اجازه بدم ... یعنیشون ها . این روزا
حال من خوب نیس . اجازه بدم یه هفتنه
دیگه ایستار بشه .
- چرا یه هفتنه دیگه ؟ مگه فرق
میکنه ؟

و دم می باشد. آبرویمان میرفت. آبروی
و دم ، شوهرم و خانواده ام . بدر بیجا رام
که می بینید چقدر خسنه می خورد و رنج
ببرد . شاید دق می کرد ، شاید سکته می کرد.
پیر مرد غیر تمدن و منقصی بود . مردی
که بند اخلاق و شرف . چه میتوانست کرد ؟
من دیقمه سرم را روی زانو نهادم و در
دشیدم . (یحیی) مثل بچه های که بی
جازه از کیف مادرش بولی برداشته و در
سرمه با دوستاش بستی خورده و در
کنتر بخانه رسوا شده باشد . این را فرگندنه ،
جلت زده در گوشه اتاق کر کرده بود .
مین و به گلهای قالی میگریست و
ورش رنگ پر پیده وزرد بنظر میرسید .
اینحال دلم برایش سوخت و با صدای
بعض گرده داشت گفتم :
- برو و صداس کن بیاد بالا . همین
الا . می خویم باهاش رفر بزم .
- این وقت شب می خوای باهаш
رف بزنی ؟ شاید خواب باشه .
- خواهه ؟ خجال میکنم من احتمم .
من منتظر استه . منتظر تکه که برعی و باهش
تفقانه ، کننه . تا تو نهی اون بسار

(یحیی) برخاست و بتردید رفت .
بیا میکرد . بیناگ بود . من صورتم را
بمونه . زود بیمارش بالا .

ستم . سرم را شانه زدم و لبخندی بسر
ب آوردم . خنده‌آوراست . نه ، این گریه
رد . کافت خانه من رقیب عشقمن شده

ورد. خوب نبود بهم مده که فریه در دام.
میخواستم مرا زنی ضعیف بشناسد. سه
بعد ساعت طول کشید تا اورا باتاق من
ورد. فرید بن گفت که طی این چهل و

چ دقیقه با او حرف میزد و (فاطمه)
ا راضی میگرد تا با من روپرورد.
ووداری فاطمه از آمندند من ناشی از
رور بود. مسلم خجالت میشکند.
سر اینجا وارد آتاق شد. از شرم
ادرنماش را روی صورت کشیده بود و
دادایش میلزید. سلام کرد ودم در چنانه
د. (یحیی) نیز از فرط خجالت بیرون
ناق قام میزد. از شما هم برسم. چرا مرد
نمیخواهد از خود خجالت بگیرد.

- فقط بای این آقا درد گرفته .
گفتی خونه دکتر کجاست .
با تکش خانه‌های آنسوی جاده را
نشان داد و گفت :
- دوره . شما نمیتوانید این آقا رو
بیرن اونچا . تشریف بیارین خونه ما .
اوچا استراحت کنید . من میرم دکتر
میارم . هم مامان منو می‌بینه و هم بای این
آقای عواینه میکنم .
داد :
- تشریف بیارین . خونه ما خیلی
دور نیس . تردیله . شماره ۱۰۸ - مامانی
توفی کارخونه کارمیکنه . معافون قسمت
دخترس . شمارو بینه خوشحال میشه .
تهرونبارو خیلی دوست داره . پرمانیان .
او براء افتاد . ما نیز (یعنی) را
روی سمت گرفتیم و سکمات دوفر از
کارگران که برای تماشی صحنه تصادف
آنده بودند بدنبال اورقیم . شش هفت
دقیقه بیشتر در راه نیوتنم تراخانه (علی)
رسیدیم . اوردر را باز کرد و بصایدی بلند
گفت :
- مامان . مامان . بیا . چند تامهیون
برامون رسیده .
مادرش از داخل اتاق رسیده :
- ماسکی رو نداریم .
- غربیه هست . تصادف کردن . من
خواهش کردم بیان اینجا تا برم برانوں
دکتر بیارم .
مادرش از اتاق بیرون آمد . اینجا
بود که ناگاه ... وای چه دیدیم . او
فاطمه بود . همان فاطمه کلفت ما . (یعنی)
بدین اونالید . من آه کشیدم . سعید و
ژیلان تحریر بودند . کارگران رفند ، اما
(فاطمه) تا چشمش بیان افتاده امارات اشناخت
از جای پرید (علی) را پغ زد و بی .
اختیار گزیده را رسدا و گفت :
- نه . نه . نمیدم . بیخوده‌مدین .
نمیدم . یازده ساله . دوازده ساله توی
تهره سرگردونم . بازحست و خون دل
بزرگش کردم ، حالا اومدنین اونو ازم
تکرین . نمیدم . هیشکی نمیتوانه علی رو
از من جدا بکند .
او گمان میکرد مادرای بردن علی
با اینجا آمدیام و تصادف ساختگی و دروغ
بود . حقیقت با گفتن همین چند کلمه
مقطع و گزیده آسود روش شد . علی پسر
فاطمه و یعنی بود . پرسش هم . اماماچلو ؟
مگر او کوتراز نکرد ؟ مگر جنین سقط
شد ؟ واقعیت چیست ؟ حققت کدام است ؟
یعنی نزدیک بود از رفره هیجان
سکته کن . او صاحب بسی زیاد . سالم .
بروند شده بود . یک پسر بازده ساله ،
هوشمند و مسعد ! چه سعادتی . چه لذتی .
اش رددید گذاشت موج میزد . لیهایش
میارید . حالت منهن در آن حقیقت غیر
قابل توصیف است . نیستوان وضع روحی
خودم را برای شما که امروز این سطور
را میخواهید تقدیم کنم تا داندید من چه
حالی داشتم و به چه میاندیشیدم .
یاکس . پرسش هم . او برای من
نیز میتوانست یک فرزندیابش . بشرطی
که از مادرش جدا میشد وین تعلاق
می‌یافت . چرا ما اینقدر خودخواهیم تیمیم ؟
چرا بی رحم و شقیم ؟ من بخودم فکر
میکردم و اینکه صاحب یک پسر میشوم .
یا آن مادر رنجیده که جگر گوشهاش را
ماند ماهه گربایی که بیجاهاش را از این
حالت بآن خانه میکشد بدنده گرفته و
سامها از این شهر بآن شهر برای امرار
معاش کوچ کرده بود نمیاندیشیدم ؟ این

اوآخر اسند ماه من و یعنی و خانواده ای
از دوستانان برای گردش و گذرانیدن
ایام نوروز به جنوب سفر کردیم . این
خانواده تکیل مشد از زن و شوهر و دو
 طفل هشت ساله و سه ساله . اتومبیل متعلق
به (سعید) بوسی یعنی بود و خود او
میراند . من و (ژیلان) همسر سعید با
بچه‌ها در عقب اتومبیل نشسته بودیم و
یعنی کار (سعید) امده بود . میگفتم ،
میخندیدیم و شوخی میکردیم . چیزی به یات
شهر سر راه نهانه بود . حلس میز نم
کارخانه‌ای آنچا بود و بعد از زیادی خانه
های کارگری و کارمندی و مهندسی در
اطراف کارخانه . چند کیلومتر با شهر پیش
فاصله نداشتم که ناگاه (سعید) گفت
«آخ» و پیاش را با تمام قدرت روی ترعر
فرشد . اتومبیل متوقف شد . اما جلوی
من و زیلان و بچه‌ها از قسم عقب کنندیم
و با سر تا زردیکی شیشه جلو اتومبیل
رقیم . جیغ ما و شیون و وزاری بجهه
برخاست . ماشین چرخید و برخلاف جهتی
که حرکت میکرد فرار گرفته و به کار
جاده کشیده شد . مردمایم ؟ زنده مانده ایم ؟
چه برم رسانیده ؟ این فکری بود که از بفر
ما میگاشت .

خوب شگخته آسیب زیاد ندیده بودیم .
سر سعید شکسته و بیانی (یعنی) درد گرفته
و ضرب دیده بود . ابتدایی ای همیشگی جاوه
میکرد ، اما وقتی برای برسی وضع
خودبیاده شدیم فهیمیدیم که صرف نظر از
شکستگی سر سعید ، بیانی (یعنی) قدرت
حرکت ندارد . حتی نمیتوانست بایستد .
فریاد میکشید واز شدت درد صورتش کبود
شده بود .

در این گیرودار که ما زیر بغل یعنی
راگرفته بودیم و میکوشیدیم اورا در راهی
سطوحی بنشانیم (سعید) بطری دیگر جاده
پرید ویس از مقداری دوین پشت گرد
 طفل را که موج این حادثه شده بود
گرفت و کشان کشان با آنچا آورد .

پس بجهه دیگر از اینجا خوششود
چاق و قوی البینی بود . پیراهن اسورت
و شلوار کاپوی آیرنگی بیوشیده بود .
سعید عصی و خشگین بطلی و بدو و مادرش
که اورا در اینجا بیان رها کرده بودند ناسرا
میگفت . روپرتویی ماکه رسیدنیزک گفت :
- آقا . قدرت شما بی تریپین ؟
گردن منو ول کین . من آنم که نکشم .
ملا بشاییک تیغونی (یعنی) حیفه . آنم
حسایی فحش نمیده .

طرز حرف زدن او و اعتماد بنسی
که داشت ماری منجع کرد . خود سعیدیکه
من بخندی زدم و به برسکه گفتم :

- آختو تویی جاده چیکارمیکردی ؟
با اطمینان جواب داد .

- خونه ما همینجیان . نزدیک
کارخونه زندگی میکنیم . مادرم مریم .

دستیچه شده بودم . داشتن میرفتیم
او نظری جاده ، تویی بخش مهندسین دکر
کارخونه رو بیارم بالای سرامانام . منچه
نیویم که اتومبیل داره ترازیک میشه .

شوهم آزمایش داده و یکباره صاحب فرند
شده بود . پر شکان نیز تایید میکردند که

ناآوانی از من است نه از یعنی .

خانواده‌هایی که فاقد فرند هستند
و در جیش نهادم و روایتی کرد . بنی
میدانند که اتومبیل موجات رفاه بر خود را زندگی

شده بود . پس از اینچور شده .

درست مانند یک مرد تحصیل کرده

و تربیت شده حرف میزد . سعید بطور کلی

چاخورده و عقق کشیده بود . (یعنی)

درد خودرا از یاد برد و خیره بدنهان

و سیمای شریین و دوست داشتی برگ

میگرست . من خم شدم و دشتن راگرفت

و رسیدم :

- است چیه ؟

- علی . خوب . الحمد لله شماکه

طوری نشین .

سانتیپ سیپ
ذلایل دیدو شواراز و نامنیم
سانتیپ سیپ
دسر زله ای درد طعم مختلف ، ساخته شده
از حصاره میوه جات و سرشار از ویتامین C
یک محصول جدید از شوکومارس برای پذیرایی بهتر
سانتیپ تیله شده در کارخانجات مدرن شوکومارس با همکاری کارخانجات کورو و آنمارک

لندن جنوب

سانتیپ دسر زله ای درد طعم مختلف ، ساخته شده

از حصاره میوه جات و سرشار از ویتامین C

یک محصول جدید از شوکومارس برای پذیرایی بهتر

سانتیپ تیله شده در کارخانجات مدرن شوکومارس با همکاری کارخانجات کورو و آنمارک

گمشده ..

نوچیده داد و مرآ متقاعد کرد . بخاری
نمایم که جه گفت تا راضی شدم . چند
روز بعد اورا نزد طبیب بردم و ماجرا را
بنکنی نمیگشتم و اینی که خود را فاش نمیکردیم .
تعزیز کرد . دکتر از من خواتی اجازه
اما خود میداشتم که نقص از این کست .
دکم که چند روزی اورا نگهدازد . موافق
کرد . طی همان چندروز مقامات اخراج
اورا نیز فرام آوردم ، بطوریکه و قنی
ناآوانی از من است نه از یعنی .
بخانه برگشت غذرش را خواست . بولی
در جیش نهادم و روایتی کرد . بنی
بعد از فهم شدیم که دروغ گفته و بجاوردی
رقيقة بود .

پس از غزیت (فاطمه) چند را بخوردیم
من و یعنی خراب بود . آن صفا و گرگنگی
ساق رخت بریسه و جای خود را بگذاریم .
و مد نرم نمایم اورده . انسان وقی از علم
نا امید ند به دین ، به آسان ، به خدا
تقریباً یکسال بعد ماجرا (فاطمه) فراموش
گردید و باز من و شوهر میشیم .
معتفک شدم و گریسم و گردیم را باطن
مهریان و شفیق شدیم و آرامش گذشتارا
باز یاقین و باربدیکه به سعادت رسیدیم .
دوزاده سال گذشت . من و یعنی
شاید نموده بیک زن و شوهر خوشبخت

BAMBUS

MOUSON

بامبوس موزن

عشق می‌افزید

اگر کن با بامبوس موزن هدیه ایست کراینها



او شایسته پدری نیست . بیوهده بدنیال من نگردید . هر گز مراغه‌واره‌یاد یافت .
بعای حست و جوی من بروید بدرگاه خداوند بزرگ تالیم . شاند از گشنهای گذشته شما بگذرد و فرزندی بشما غنایت فرماید . به جنگ‌گوش من کاری نداشته باشد . برای شما دونفر تبرورز دعا میکنم که عاقبتی بیهوده از این داشته باشید .
فاطمه گفت ساق خانه شما .
من ویجی چندین بار بهمان پرشک با وجود روزی شرف مراجعت کرد ، آقادر گریست ، بخاک افتدام ، دست و پیاش را بوسید و دور فرزندانش گشته که جینن مرآ سقط نکند . اوهم بدریفت و معنی بزرگ بروم گذشت ، درحالیکه طفل سه ماشه درشکم شده ، دروغ پشا گفت خسین سقط نامه را گشود و این طوررا خوانم : «دخی خانم . متنفس که بی خبر فرم و موفق بیرات مجدد شما شدم . راستش عن خلی از شما و شوهرتان متفرق .
روز آنور خنده هستیم که مرآ بخانه خودم دعوت بیکرید ؟ خانه من ؟ خانه من و علی ؟ ما همان دوموجودی هستیم که بکه بود . شاید اگر سعید زیر بازویش را نمیگرفت بزمین میافسید . نه . بن تعجبی تاشدی را راپیرون آورد و بست من داد .
یعنی چنان بود که فقر میکردم درحال جان تسلیم کردن است . بدیوار تکیه داده بود ، شاید سعید زیر بازویش را نمیگرفت بزمین میافسید . نه . بن تعجبی تاشدی را راپیرون آورد و بست من داد .
که میتوانم این خوبی هموز بدنیال باشیم .
آهان . پس اینو بگیرین . یه کاغذ و اسه شما نوشته روره . داد بسن که وقتی او مدنی دستنو برسون .
آمد و اظهارداشت :
— نه . ازینجا رفتن . اصلاً فاطمه خانم از کارخونه استغاف داد ورفت . بیمه .
اسم شما چیه ؟ شما دخی خانم نیسین ؟
جواب داد :
— بعله . رویه . من دخی هستم . این آقا هم بدر علی است .
— آهان . پس اینو بگیرین . یه کاغذ و اسه شما نوشته روره . داد بسن که وقتی او مدنی دستنو برسون .
از جیب پیراهن چیت گشادش باکت .
تاشدی را راپیرون آورد و بست من داد .
یعنی چنان بود که فقر میکردم درحال جان تسلیم کردن است . بدیوار تکیه داده بود ، شاید اگر سعید زیر بازویش را نمیگرفت بزمین میافسید . نه . بن تعجبی تاشدی را راپیرون آورد و بست من داد .
که میتوانم این خوبی هموز بدنیال باشیم .
آه تو علی بیان شهربون .
نیستی کار بکنی و اینجور زحمت بکنی و هم علی وضع آبرومندی بیدا میکنی .
میتوانه توی محیط بیتری به تحصیل ادامه بده .
— خونه خودمن ؟
— آره دیگه . من و توندانارم . علی پسر بحیی است . اون خوندان مال تو و اونه که بیچه دار نیست . حقی ندارم .
فکر میکرم دام بشیدن این مطالعه شده . او تسلیم میتواند فرمی بدهد .
نه . اینطور نیست . راست است که من بکه آندازید جنگ‌گوشان را بگیرید و بیرید و حتماً نزد فکر میکید که احقاق بزرگی هست و پاسانی میتواند فرمی بدهد .
که ماشین حاضر ند و قصد عزیمت بیهوده را داشتم گفت :
— من حرف ندارم . هر کافتن بیوسادو فربخ خور بکنیم . من و علی اینجا هستیم . برین کار آنون انجام بدین و بیرگردین .
من ویجی دیگر را روی خود بند نویم . او زست بک پدر خوشبخت را نزد کام طیب میرید . طی مغان چند

خودخواهی ویرجمی نیست ؟ آیا اندیشیده ما از خدای ما پنهان میماند ؟ آیا خداوند این سنتکارها را جزا نمیهد ؟
وچهره منبع (فاطمه) میریخت . من و شوهرم هم هیئت داشیم وهم شادی . او بطور کلی دردیای خودرا از یادبرده بود .
دوستان ما بادهان باز و چشمان گشاد شده باین صحنه میگیریستند . من سکوت هول .
انگلیزی را که بوجود آورده بود گفتش و برای از بزرگ اضطراب فاطمه گفتند .
— ترس فاطمه . تاراحت نباش . ما واسه برند علی نیومن . اون رسقوس .
مال ماکه نیس . آگه اجازه بده فقط چند دقیقه ای استراحت میکنیم و میریم .
آقا پاش در گرفته .

علی معنی این حركات و این جملات واین گفت و شود هارا نیفمید . گاهی بنا و زمانی با ترجم بدارش خبره میشنو بنویت بখنان ماگوش میداد . نمیدانست مادرش از جهه بیترس و من و شوهرم روزی چه حسای خوداریم اور اینگیرم و باخود بیرون . فاطمه بشیدن این جمله گفت :
— بیان تو اتفاق . مارابدی خاله هدایت کرد . من در فرقتنی که بید آمد به یعنی گفت :
— فلا ابدی اونو بترسونیم من ترتیب کارا رو دیدم .

علی معنی این حركات و این جملات واین گفتند :
— دخی جون . من پرسه میخوام .
پیر قیمتی که شده باید اون بیش نباشد .
مال من باشد . بدون مادر و مادرش تو میشی من و تو باید اونو بزرگ کشیم و بزرگی تحصل بکن و فرسنیش امر نکار .
باز باو اطیبان بخشیدن ، اما نمیدانست چگونه میتوانم علی را از فاطمه پس بگیرم و از همه همراه هوز بدنیال باش این سوال بیرون آورد و گفت :
— بعله . چیکار دارین .

من گفتند :
— اینا نیستن مکه ؟ کی درو و از نمیکند .
کچان ؟
اوجادرش را جایجا کرد ویسرون آمد و اظهارداشت :
— نه . ازینجا رفتن . اصلاً فاطمه خانم از کارخونه استغاف داد ورفت . بیمه .
اسم شما چیه ؟ شما دخی خانم نیسین ؟
جواب داد :
— بعله . رویه . من دخی هستم . این آقا هم بدر علی است .

— آهان . پس اینو بگیرین . یه کاغذ و اسه شما نوشته روره . داد بسن که وقتی او مدنی دستنو برسون .
از جیب پیراهن چیت گشادش باکت .
تاشدی را راپیرون آورد و بست من داد .
یعنی چنان بود که فقر میکردم درحال جان تسلیم کردن است . بدیوار تکیه داده بود ، شاید اگر سعید زیر بازویش را نمیگرفت بزمین میافسید . نه . بن تعجبی تاشدی را راپیرون آورد و بست من داد .
که میتوانم این خوبی هموز بدنیال باشیم .
آه تو علی بیان شهربون .

فاطمه با اضطراب و اخطار از ما پذیرای میکرد . همه هدایت را جان چشم ای ای داشت و پرسی را از منظور نمیکرد .
من بازیان بازی و نشان دادن صمیمت فرق العاده توانست تاحدیزیادی ترس و واهه (فاطمه) را از بین بیرون آورد . آنگاه او را با اتفاق دیگر کشید و پس بحث نفسی میگفت :
— اگه تو علی بیان شهربون .
فاطمه با اضطراب و اخطار از ما پذیرای میکرد . همه هدایت را جان چشم ای ای داشت و پرسی را از منظور نمیکرد .
من بازیان بازی و نشان دادن صمیمت فرق العاده توانست تاحدیزیادی ترس و واهه (فاطمه) را از بین بیرون آورد . آنگاه او را با اتفاق دیگر کشید و پس بحث نفسی میگفت :
— اگه تو علی بیان شهربون .

خودتون خیلی بیهده . هم تو مجسورة نیستی کار بکنی و اینجور زحمت بکنی و هم علی وضع آبرومندی بیدا میکنی .
میتوانه توی محیط بیتری به تحصیل ادامه بده .
— آره دیگه . من و توندانارم . علی پسر بحیی است . اون خوندان مال تو و اونه که بیچه دار نیست . حقی ندارم .
فکر میکرم دام بشیدن این مطالعه شده . او تسلیم میتواند فرمی بدهد .
نه . اینطور نیست . راست است که من بکه آندازید جنگ‌گوشان را بگیرید و بیرید و را داشتم گفت :
— من حرف ندارم . هر کافتن بیوسادو فربخ خور بکنیم . من و علی اینجا هستیم . برین کار آنون انجام بدین و بیرگردین .
من ویجی دیگر را روی خود بند نویم . او زست بک پدر خوشبخت را نزد کام طیب میرید . طی مغان چند

بقيه از صفحه ۱۵

شوهر گول خورده

ز نم حیل خوب شد گفت :

— عزیزم ! هنوز تاسیت نه خیلی وقتداریم ...
من دارم شخخت واقعی خود را پیدا میکنم
حالا عینهم که توجه داشتی ... راستی آگه ایک خرد
دیر او هدم ناراحت شدی ها . آخه میدونی پیدا کردن
شخصیتی که بک عذر گفته بودم ، کمی وقت میبره !

راتشتو بخواهید ناله شکم از گرسنگی بلند شده بود
اما کوچه کوشان ؟
پسر همینطور که نمک و مریا و گندم و جو را
باهم قابلی میکرد ، پرسید :
— بایا گندم بخواهی بجاو ؟
گفتمن :
— جو بدھی بهتره . آره برای مردی
مثل من جو بهتره ! ■

— اون چنهن دره کجاست ؟

— بک طرفش غذای سگها را میفرشند و بک طرفش
پیزامای مرده را ... من غذای سگها را میفرشند ...
می بینی که بالاخره چه شخصیت درختانی پیدا کردم !
گوشی رو زدم روی تلفن و بگستم توی آشیز خونه .

درمه نور دید . این طوفان محو کننده شادی
من بود و چه غاری بودم که استقبال
آن می شافتیم و براش ایشان اغوش میگشاندم .
هیله هیله خودت بنی باش زن و مرد بر همین
رووال میگردند و واقع مشوند . ایندا
آشنا شدیم . بعد آشنا به معاهش انجامید
از عاشورت البت و اوس زانیه شد و از اس
و البت محبت وجود آمد و کار محبت
به عشق و دلدادگر کشید .

باور نمیشد که عاشق شده باشم . تنها
که میشم در آفاق را میبستم . سرم را
بدیوار میکویم و مینالیم و از خود
میبریم :

— یعنی . بدیخت تو عاشق شدی ؟
به کسی به دختر حبیب آرمیده . بدختی
لخت در آتش خوش بوسید . در راه صحبت
که حبیب خودش اعتراف کرده با او
روابط پیش فرنگی داشته است ؟ آه ! تو

— آشنا زن ندیده که میدانی دفاتر مکرر
شوق زده هستی که با وجود زنیه زیبا و
هوش ایگز و خوش بوش دل در گرو عشق
دختری چاق و کوتاه قد بسته ای ؟ آه که
استخوانهای تو باید نزیر چرخهای قطار
خرد شود . حجف است زنده باشی .

خوشیش را سرزنش میکردم ، لیکن
همه این دندهای بی نیجه و بی امر بود . من
عاشق او شده بودم . عاشق دختری که
شاید غیر از حبیب (بوی فرنگ) های
دیگری نداشت . (نوشی) مریا نیز چرخهای
بدیگفت . دشمن نثارش میکرد و از این
که چندی هیترین ایام روز خود را با
وعده های بوج و دروغین او سری کرده
تائلف میخورد . از انتقام سخن بیان می-

آورد و برای اینکه عقیده داشت که :
— من باید با یکی از هیترین رفاقت
دوست بشم . هموچو رکه اون بین خیان
کرده بیش خیانت میکنم . میدونم که
چقدر خوده .

او خبر نداشت که حبیب خودش
بنی پیشنهاد داده بود تا (نوشی) دوست
شوم و او را از سرمهش دور نگهارم .
با همه زنگی سارگی و زندگانی زانی
زنانه داشت . شی که برای او لینی بار این
حمله را گفت خدیدم و از او پرسیدم :

— بیین . نه که قصد داری برای
گرفتن انتقام از حبیب منو وجه المصالحه
قرار بدی ؟

رسش را تکان داد و در پاسخ گفت :

— نه . این قصد ندارم . توی میسر
خوبی حرف زدم . حقیقی که وجده المصالحه
واقع بشه . یکی دیگر بیدا میکنم که
براش اهات آمیز باشد .

حرف را بریم و گفتمن :
— هر گز اینکار نکن . اولاً توی
دها میگفت . نایابی شدیم .

میشناسن . از این گذشته من به (شهلا)
گفتمن که با (نوشی) زدم بیه . براش قسم
درمه خود را ... من غذای سگها را میفرشند .
کار طوری خراب میشه که دیگه جران
گردان نمیش .
سوچ را ازاو گرفتم و با ماشین
خودش (نوشی) را به دانشکده رسانیدم .
عجیب آنکه تا کار او نشتم و بسوی
ادکان لطفی را که استعمال کرده بود
هزان احسان تند قبیل درمن جوشید و
جان گرفت و بیدار شد . در راه صحبت
میکردیم . از فحوای کلام او پرسیدم که
اینکه را دست زدار نهاده بود . اونو
مالاقاش میکند . در مقام توضیح اظهار
داشت :

— میدونی یعنی . اونوقی که میخوام دکش
با (جیب) آشنا شدم به دختر دیرستانی
بودم . حبیب او لین دوست پسر من بود .
میشم . به روز که توی خبایون عوضی
میزدیم دوسته تا دختر پشت نومن گفتمن
«ییگانون کنین . مت المکدولات میمون»
گرفتم . خجال کرم عشق هیله ایما حالا
میگفتم که اصل ادبیب پرسی دوست داشتی
پس (یاس) بدم . توی رفاقت اونو بقد
قدش کوتاهه .

— من و اسه هیله که میخوام دکش

با من که راه میره هر دو تامون عوضی
میشم . به روز که توی خبایون قدم

میزدیم دوسته تا دختر پشت نومن گفتمن

از هنون رون تضمیم گرفتم اونو بتو

نیشی (نوشی) میخوره .

— چند و قوه هدیگر و میشانیں ؟

— دوسته سالم . سال اخر دیرستان

خیال میکنے غسل نمیرس که چرا خودش

منو به دانشکده نمیرسونه و تورو زحمت

میده .

— پس چرا بیش نمیگی ؟

— و اسه اینکه روش تعصی ندارم .

اگه دوستش داشت چشم شهلا را باین ناخانم

درمیا وردم . بدرا که بدار هر گاری میخواهد

نکنه .

(نوشی) بیاده شد و رفت و من بدنفر

حرفي نزدم . آنروز و آن شب روز بعد

پطور عجیبی روح مرآ سخز کرده بود .

از خود بپرسیدم که او چه امیزیار بر

زنهای دیگر دارد ؟ برای این سؤال هیچ

پاسخی نداشت . یکدیگر خوشبینی بخود

میبخشید و باز جستجو میکرد که

انتیازی از پایایم بازهم بیچاره

فرداور است . (جیب) بدقفن آمد .

هر چنانه تکرار گردید و من اورا به

دانشکده رسانیدم . روز سوم نویی هر اه

حبیب بدنفر من آمد و نشست تا کار من

پایان یافت . این نخستین بار بود که

(نوشی) قدم بان آپارتمان میگذاشت و لی

امروز تعداد فکری که او بدیرت من آمده

و ساختنی که آنچنانه بخطاط ندارم .

وقی (نوشی) با من نهاده بود که (نوشی) را

دل میگفت . با لحنی میمیانه و غم انگیز

که مرآ تمحیر تاییر فرار بیداد . بزویه

کار بچانی رسید که وجود مرآ تسبیح کرد

و قلم را نزد . از همین اوان او (جیب)

خوشی را در دفتر من گذرانید .

این آشنا ایده ایافت . آه که چه

طوفانی در زندگی من بیمهخت است . طوفانی

که طوبار شاد کامی و آرامش مرا

چه میتوانم گفت ؟ بقیه از صفحه ۲۳

عرض کنم . آگه چشت گرفت دو دستی
میکنم که با پاینده هوسپازی و مغاره ای
زنهای گونا گون از (نوشی) خوش اماد

و اورا پسندیدم . نهیدان در آن چشیده ای
روشن و آن سوچ که درختی هست . چطوره ؟

قد نستی کوتاه چه رازی نهفته بود که دل
مرا لرزانید و احساس را تحت نفوذ و

تائیر فرار داد و دیده ام را گرفت . با
حیب که تنها شدیم او پرسید :

(نوشی) چطوره بود . اونو بقیه از صفحه ۲۴

— آره . دختر قشگی اما حیف
قدش کوتاهه .

— من و اسه هیله که میخوام دکش
بکنم . حالا قفس بانو تابع داره اما

باید اینکه روزی خود خواهه . خیلی مغروه
چیز تجربه ای نداشت . احساس ملایمی

نمیگردید . باشندن همین دنیا همان
کوتاهه هفدهمی خوبیم . این چه نقشی ای
که طرح کرد . اولا گش کرد که او

قبلا راجع بین با (نوشی) و آن دو دختر
دیگر حرف زده و زمینه چینی کرده تایبا

پدر و علاقه ایها را پسندید . از مجموع
آن اکارها میخواست تیجه بگیرد . بعی

از چنگ (نوشی) راحت شد . اورا بیخ
ریش من بینند و خودش با (شهلا) رابطه
پیدا کند . هیچ بروی خود نیاردم و

متقابل باشخی گفت :

— دوباره دیگر باهم پرسیدند :

— دوباره ؟

(نوشی) خبر داشت که من بکبار
ازدواج کرده ام . دوست نه تنها معجب نشد
بلکه در مقام توضیح برآمد و به شهلا و

فریده گفت :

— بعله . دوباره آقا میخواهد زن
بگیره . یعنی به زن گرفته و طلاق داده

به بیرون . پسچاله کاکل رای ام ازش دارد .
این اطلاعات را بخوبی میگذرد .

سردویار است . (جیب) بدقتون آمد .
چند دقیقه ای نشت . وقی مراجعي که

آجی بود پیرون رفت گفت :

— یعنی تو این حد آزاده .

که بوریش داغه .

حروفی نزدم . (نوشی) با انتگت

صورت مرآ نشان داد و گفت :

— اما من به نمیحتی پیشون میکنم .

اگه بخواهی زن بگیری اول این سیلبهارو

برآشین . دخرا همه نوتندر از سیل بدشون
میاد که مار از بونه .

— چشم . هر وقت خواستم از داده .

کنم از طرف مربوطه میبریم . اما اینو

بدونین که هر دختری منو دوست داشه
باشد سیلیم دوست دارد .

باهم از طرف داشکده خارج شدیم . آن

دو دختر سوار اتوبیل من شدند و نوشی

کنار دست (جیب) در میان ایشان او نشت .

نهفهیم در راه چه میگفتند و میشنند .

یک کافه قنادی رفیم و بستی خوردم

شماره صد و شصت و هشتم

جدول - سرگرمی - مسابقه

تعییر خواب

خواب:
ساحل دویا

دیشب خیلی در خوابیدم. بطوری که میتوانم ادعا کنم خوابیم روی هم رفته بیش از یکی دوست اطول نتشید و در عرض همین بدت کوتاه این خواب را دیدم: ساحلی بود خلوت و دریانی آرام. من که راه گم کرده بودم روح ماسهها پرسه میزدم. گویا یا ک عمر بود گوشش بودم و بالاخره هم به جانی نرسیدم، وقتی از فرط خستگی و کوفتگی روی ماسهها در غایبیم از خواب بیدار شدم، و قوری هم نشستم و این کاغذ را برای شما نوشتیم. آیا این خواب تعییری دارد؟

از زابل : عطیه.

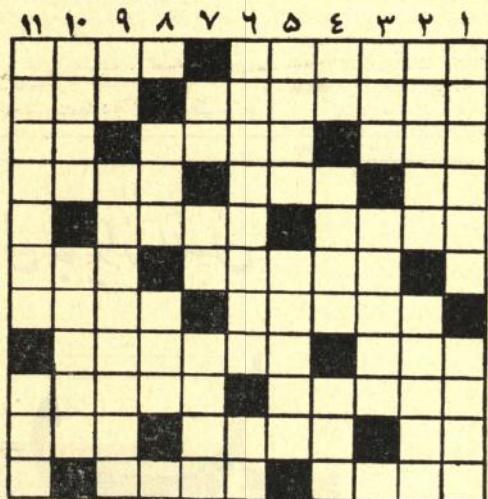
تعییر خواب:
پیغایده فروید، خواب دیدن ساحل شانه امید به نجات است. کسی ساحل خواب میبیند که در یاک بنی بشلا بنست مالی قرار گرفته باشد. سایر روان شناسان معتقدند در اینگونه خوابها سنتها و ماسههای موجود در ساحل، یا آدم میان خفته روی ماسهها شانه بول هستند. اگر انسان خواب ساحلی زیبا و شاعرانه را میبیند، شانه لذتگیری نسبت به یادوران خوش و پر سعادت در سایق است و هیچ بعد نیست این خاطره خوش در تعطیلات سال گذشته در ضمیر ما نقص پنه بشاشد. اگر ساحلی که پیغایمان آید از فرط جمعیت جای سوزن انداختن داشته باشد شانه تمایل خواب میبینند به معافش و یاک زندگی پر تجمل و شلوغ است.

خواب:

صدای گلهوله
دش خواب و حشتناکی دیدم. من که در عمر بکنی بدی تکردهام و حتی یک دشمن هم ندارم خواب دیدم هنگامی که از خیانتی عبور میکردم باک ناشناس از گهیشش چندین گلهوله بطریق شلیک کرد. این گلهولها از بغل گوش گذشتند اما بنی احباب تکردن و عجب اینکه به صدای شلیک همین گلهولها از خواب پریدم. هنوز نگران این خوابم، زیرا بخواب کنیم غیبه دارم، شما برایم بنویسد که خواب من تعییری دارد یا بی اساس است؟

از گنبد قابوس: «الله، مستجيری تعییر خواب:

(کبیر) (واس) و سایر روانشناسان معروف براین عقیده‌اند که شنیدن صدای گلهوله در خواب تعییر ندارد. زیرا فی الواقع انگاس صدای واقعی است که می‌شونه. مثلاً اگر نیمه شب کامیونی در تزدیکی خانه ما تیر آهن خالی گند باشد باد دری را طوری مخکم بهم بزند که ما بیدار شویم آن می‌دانها در ضمیر پنهان مایه‌شی صدای گلهوله انگاس می‌بند و مایه‌ی می‌کنیم خواب میدهایم. بنابراین تکریت‌تان را کار بگذارید زیرا خوابی که شما دیدید بی تعییر است

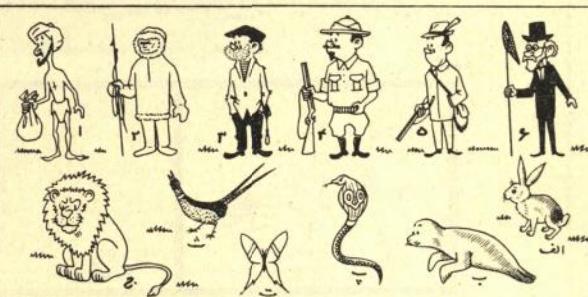


- افقی : ۱- اکتوبر فعل آنهاست و خوشمزه ترین و گوارترین غذاها را از آنها تهیه میکنند - تا آخر عمر برازی زن جوان و بیر لازم است تا حافظه‌اندام و تضلات باشد ۲- همراهی چین زنی را دوست دارد و تقاضی میکند - بار اضافی ۳- پشت‌رده قرار گرفته است - واحدی در ارتش - بدی و فقاد ۴- بعد از ۳۷ درجه - قیمت واژش - توفیقناگهانی قاب ۵- مریبوط به ادب و داش - روی وسیجه ۶- چراغی نفتوس دارای اولله پارچه نخی شبیه اطلس - ضعیف و ناتوان ۷- زور و توانی - پایداری و قیادت در اکاری ۸- نوعی برادر و خواهر - قضاوت و انصاف ۹- حرف شرط یکه و بی هنگا اصلاحی در موسیقی ۱۰- افترا - بعد از صورت بزرگترین سلاح جاذبه زن است.

حل جدول شماره ۱۶۷



عکوی : ۱- میوه خشک شده آن برای عالجه بعضی امراض ریوی بسکار میرود - مجرای آب زیر زمینی ۲- برای خسرو پروری بربط مینوایخت و سرو و مجمع خسروانی از ابتکارات اوست - شب شنبی و همایانی شبانه ۳- پاکشواکیزمه نادانی وضع عقل ۴- از عنصر شیمیائی - نان و گوشت مانده - قصد و آهنج ۵- ماه را دربرمیگیرد - ژست و حرکت و حالت چهره هنریشه هنگام حرف زدن در شثار ۶- عنوان چفت فرشته بزرگ در دین زرتشت - اصل و پایه ۷- متنار کوتاسب بله زیبایان بیگانه - پست-تر و شفیق-تر ۸- آین و روشن و عادت - خوراک و توشه و اسپاب معاش ۹- خاک کوهه و آجر - بی تحریه ۱۰- درخی کوتاه که میوه کوچک و سرخ رنگش ترش مزه و مصرف خوراکی و داروی سازی دارد - دستگاهی برای تولید برق ۱۱- نوعی شیرینی که از شکر و آرد برجسته یا آرد گندم درست میکنند - شهری در ایران که مرکز صنعت بافت ابریشم و شال تزم است.



سرگرمی هفته:

شکار و شکارچی

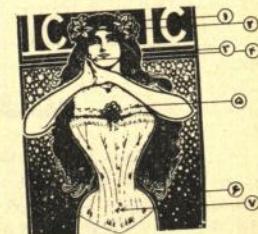
در این تصویر شش شکارچی را ملاحظه میفرمایید که سلاح بدست قصدشکار دارند. آنها میروند که بکی از شش جانور را که کشان را در دیف پانین می‌بینند شکار کنند از آنها کدام جانور را شکار خواهد کرد؟

به نظر از کسانیکه باشد صحیح بدند بقیه هر یک شاهزاده زن روز مجانی تقدیم خواهیم کرد. کافی است شماره شکارچی و حرف شکار را قید کنید.

روی پاک بنویسد: مریبوط بمسابقه «شکار و شکارچی» و باخ خود را تا آخر همین هفته بنشانی مجله بفرستید.

برنده مسابقه یکزن ودو عکس
از میان پاسخهای صحیح که برای این مسابقه رسیده بود، خانم اقتی خوشبختانه بقید قرعه برنده جایزه شناخته شد، جایزه ایشان که شمام زن روز مجانی است از هفته آینده پیشانی ایشان فرستاده میشود،

شرح عکس:
پایان مسابقه یک زن ودو عکس اختلافی بوسیله پیکان و شاره مشخص شده است.



شق و طلب و قصه آتش و پنهان میداد.
دو جوان در یک آپارتمان خلوت و در
بسته، کتاب هم روی یک کتابه، بینال
رد و بدل کردن چند بوسه؟ هیچ فرشته‌ای
در این شرایط نمیتواند یاک بیناند.
کتابش نشتم و سر او را روی سینه
گرفتم و گفتمن:
— غصه نخور، نمیگم تقصیر تو بود.
هر دو تا من مفترضم. بیرون حال شده، من
جیب نیستم. جو وونمردی دارم. تا آخر
عمر قدم یقدم باهات بیام. مردم درونه.
اصلاً فردا میام خونه نسون
خواستگاری. فقط یه فکر من نازارت
میکنم. من یاک بیوه مرد هست. مردی که
قبلاً زنشطلاق داده یه پسر چهارین‌الام
داره. توان یه دختر نازبرورده و یکی یه
دونه هستی. پدر و مادرت که از حادث
بیرون خونه خیر ندارن خیال میکن گوش
آسونو یه تسلیه قیچی کردن و از اون
سوراخ تو رو انداختن پائین. مثل فرشته‌ها
یاک و مقامس. میترسم مخالفت کنم.

— نه. نرس. تو بیا (مامان) قبول
میکنم. روی من بخورد با مامان واژه.
شاید بیون بیش بگم که تورو دوستدارم.
شاید بگم که قبلاً ...
— آگه بتوانی بگی مانعی سر راههون
نمیدارن.
— حتماً یکم. جرئت‌دارم.
بانی فرار از هم جدا شدید و دیدم
چاره ای ندارم. جز اینکه من به —
خواستگاری (نوشی) بروم. شب و روز
راجح بان موضع و صحنه برخورد،
ورود، ملاقات، آغاز گفت‌وگو، پیشنهاد
و بالاخره مرحله خواستگاری را بررسی
میکردم. مانند هنریشی‌ای که قل از
آغاز نفاشر رل خود را تمرین میکند.
اینکار سمه‌اه طول کشید. در این مدت
معلوم است که روابط من و (نوش) بر
چه پایه‌ای استوار بود. مثل زن و شوهر
زندگی میکردیم با این فرق که شیها او
بخانه خودش میزرت و من در خیال او
روی نخخواه خودم میگذرم و گوش
بزنگ تلقن میبردم تا کی صدای او را
شنویم.

گاه ساعتها انتظار میکشیدم و او
پیشه شب فرضی برای حرف زدن می‌بافت
آقمه چند کلهه. حالا دیوانه‌دار دوستش
داشت و بخاره او، بعض او، با امیدهای
که بوجود او بسته بودم بطور کلی تغییر
اخلاق دادم و باهمه زنان قطع رابطه
کردم. دیگر جز او هیچ زنی قدم به
آپارتمان نمی‌نهاشد و جز او هیچ کس
مرا (بینن) نمی‌نامید.
یکروز صبح ساعت ده با اتفاق خواهش
و یکی از دوستانم که سرهنگ پلیس است
بنزد آنها رفته‌یم. تصادفاً آنروز خاله و
دختر خاله‌اش نیز آنچه میهان بودند. مادر
نوشی بگرمی از ما استقبال کرد. از هر
دری سخن گفتمن تا اینکه خواهش بخت
ازدواج و خواستگاری را بیش کشید. مادر
(نوشی) فکری کرد و گفت:
— حیف که شما قبل ازدواج کردین
و یه بجه از همسر اولتون دارین.

قمار بقیه از صفحه ۱۴

ریشه باشد، هم سنت شکنی کند.
اگر میکرب قفار — بیه و سیله و
در هر موقعیت به کودک سرایت کند،
بجای ملتمت و توبیخ و سرزنش او باید با
منطقی کودک بسند، بادلایلی عینی و
قابل قبول، رژیه‌های این کار و عوایف

کار او آزمید.
کم کم فاصله از میان برداشته شد و
بن ونوشی دردهم غلتبین و بدیختانه آنچه
که نباید واقع شود اتفاق افتاد.

یکساعت یا نیمساعت بعد هردو
شمشه و نسراحت بودند. او
روی کتابه نشسته و سر را بدو دست
گرفته بود و فکر میکرد و من در اطاق
با ناراحتی راه میرفتمن. چرا باید این
حداده اتفاق بیفتند؟ چرا هر دو عنان
اختیار از کف دادیم؟ چرا من در
تحریر دراز میکنم.
نه بیا همینجا. گفتم که میخواه
باشند؟ چرا؟ چرا؟ چرا؟

نه. نه. نمیخواه بخواب. میخواه
باهاش حرف بزنم. توان بیا بیش من
همینجا کنار من.

قسم میخورم که عین حقیقت است.
باو گفتمن:
— اون کتابه جای دونفر نداره.
تو بخواب. من میرم اون اطاق روی میز
تحریر دراز میکنم.
نه بیا همینجا. گفتم که میخواه
صدار بشنند. ناجار پیشنهاد را پذیرفتم و در

چه میتوانم گفت؟ بقیه از صفحه ۸۶

دو سه هفته بعد، ظیر و عده
ملاقات داشتم، او زودتر در میعادگاه
حاضر شده بود. برای صرف غذا برسترانی
دور از شهر رفیم. دو یا سه بعدازظهر
بود که بدقیق رسیدم. هوا گرم بود.
هنجان که حرف میزدیم او روی کتابه
افتد، یاها را دراز کرد و پیش یکی از
صدیقهای راحتی را زیر سرش گذاشت.
فکر کرد میخواهد بخوابد. گفتمن:
— بخواب. استراحت کن. من میرم
اون اطاق.

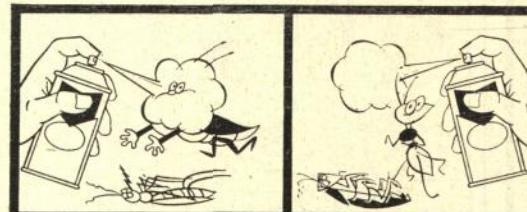
ناجار پیشنهاد را پذیرفتم و در

محصولی جدید از جانون

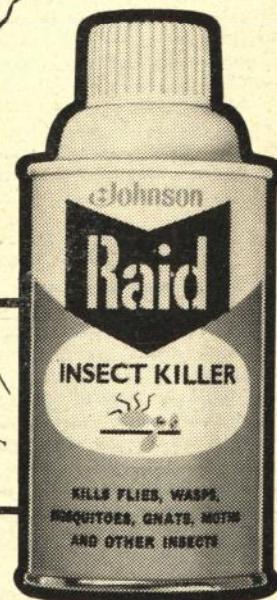
راید

کشندۀ کلیه حشرات

**راید : دشمن مگس، پشه، زنبور، ساس،
موریان و سایر حشرات میباشد**
**راید : باعطری دلپذیر از هر محصول
مشابه قویتر است**



راید کاملًا مؤثر و با صرفه است



Johnson

محصولی ارزشناهار

نایانگی جانسون دایریان شرکت طوبی : خیابان نادری - پاساژیو

Raid & Johnson are registered trade mark of S.C. Johnson & Son Inc.
Racine, Wisconsin, U.S.A.

نهایتگاه بزرگ مبل ایتال استیل بمناسبت سالروز تاسیس خود

حراج میکند

در این حراج بزرگ یکدست مبل ۹ پارچه بسیار زیبا مدل ۶۸ از ۶۰۰ نومان به بالا

حراج میگردد

در این حراج بزرگ انواع میز های بزرگ جلوی مبل روکش گرد و پرس شده بقیمت ۸۰ تومان انواع میز های ناهارخوری ۱۲ نفره چوب گرد و بقیمت ۲۹۰ تومان و انواع سرویس های محل اطاق خواب و میز و صندلی ناهارخوری و سایر مبلمان دیگر منزل مدل های ۶۸ که در نوع خود بینظیر است با تخفیف های فوق العاده حراج می شود

مشتریان محترم توجه فرمایند - چون مدت حراج محدود است و نرخ های فوق برای فروشگاه ضرر مینماید لذا بعداً از فروش بترخ حراج مذبور

خیابان شاهزاده مقابل داشتگاه مبل ایتال استیل

۶۱۳۶۳۶

تلفن ۶۱۴۴۶

اطلاعیه سالان آرایش روزه



بدینوسیله باطلاع مشتریان بیرون ساند (خصوصاً مشتریان سالن الکساندر اهواز) که اینجانب هامون تهران انتقال یافته و در سالن آرایش روزه با همکاری آقسای بیگلر شروع بکار نموده اند

دبیلمه از هامبورک - سویس - فرانسه

فیشرآباد جنب بیمارستان آپادانا شماره ۲۲۷
تلفن ۶۲۳۴۴۲

قالی شوئی پارس تلفن ۵۲۰۴۳ - ۵۱۰۹۴

با ۲۵ سال سابقه افتخار دارد که قالی شمارا در اسرع وقت با وسائل ایاب و ذهاب تحویل مینماید

آدرس پل راه آهن جتب باغ بیرونیش بلاک ۱۴۱

و آینده فرزندان در معرض خطر قرار میگیرد.

قمار و اعتیاد.

قمار یاک درسو فرشته نهادست، با وسوسه های فرب دهنده و با عوارض نایود کننده. وقی و سوشه قمار جان کسی افتاد گزیر از این وسوسه دشوار بقیه در مصفحه ۹۱

باشند. ساعتی را که قمار می بخند، ساعتی

موارد حتی در عرصه مالی نیز هست و بودجه خانواده به عیت زایل می شود، بودجه ای که باید صرف تربیت و تحصیل و آموزش اطفال شود، خواراک و بیوکات و تقویح خانواده را تأمین کند، و رفاه و آراش و آسایش به خانواده بیاورد. بدینسان است با احتراف چهت صرف این بودجه رفاه و سعادت خانواده و تربیت

روز بعد اورا شدیداً تحت کنترل قرار دادند و حق هر نوع آزادی و اجازه هرگونه معاشری را از او سلب کردند. تا وقتی داشتگاه باز بود با حراست پدرش بدانتکده میرفت و بازیست. بعد اینز (نوشی) را درخانه بیجوس کردند.

بدینین و نفرت دیدگان آنها را کور کرده و نصب در ایشان را زائل ساخته است. از من مانند یک بیمار خطر تاکه می بزند (نوشی) را در دیدگانم بینزند. همچنان می بینم که این نامه را برای شما می نویسم دو سال از آن تاریخ میگذرد و هنوز (نوشی) بحوس است و من مانند گریه ای که بجهاش را در یک گردانه کم کرده و از داده باشد گرد گرانه آنها میگردم و مویه میکنم و او را میبلیم.

نیدانم چکم ؟ اگر از (نوشی) چشم بیوشم که قارت ایکار را ندارم هم من دیوانه میشوم و هم کار او به جنون و خود کمی میرسد و اگر با ناظار معلم تا کی و تا کجا میتوانم تحمل کنم. دو سال است که شب و روزم بدرمانانگی و سرگردانی میگذرد. من شاید بتوانم زن بگیرم اما (نوشی) بیگانه چه خواهد کرد. او در شرایطی نیست که تواند بیشتران را تا دهها خواستگاران خوش را بینزیرد و بخانه بخت ببرد. او جز من نمیتواند بدرد گذگری خواهد کند زیرا آنچه را که زینده و زینت یک دختر عفیف است من از او روبه ام. پس چه باید کرد ؟ شما بین تکوین چکم ؟ چه میتوانم گفت ؟

اگر حقیقت را بنهمد آیا پدر متخصص نوشی او را نخواهد گشت ؟ آیا بیشتر تحت فشار فراز خواهد داد ؟ آیا بسیر لکه دار شدن دامن شرخان قصد جان هرا نخواهد کرد ؟ باین اهیت نمیدم و برای جان خوش از شیوه قائل نیستم. پس چه میتوانم گرد ؟

این که بشام این میگوید دون - ژوان خسته واز پا افاده ای است که با حسرت باینده و بافسوس بگذشته میگرد. بگرد. بیشتر سرمه پلید و تاریخ و پیش رونم طامانی و تنهی است. هر خواب آلوهه و راه راست زندگی باز میگردد، من میخواهم این چنین باشم اما افوس که سیستک را بسته و سگ گندوانه ای دیدار و هیئتند وانگشت ندامت بزندان نقل میگزد و راه راسته و پای طلب گشته اند.

چه میتوانم گفت ؟ چه میتوانم کرد ؟ غول روحانی را درون شیشه ای در میشه پنهان کردام. اگر زبان در کشم سینام گنجایش و تحمل این دیو خون آشام از داند و اگر دهان بگشانم غول آزاد میشود، نهادی از مردم راک در دنیا ماجرا

میجیگد. همچنان که این خود را که میتوانم کرد - تو که میدویم. من در گذشته خیلی کار کردم اما حالا پاکم. بعد از اینم میخواهم بالا و منزه بیومن. قسم میخورم. میرم پیش بدرت میگم. اونا باور پیشون نمیکنم. خیلی عصبانی هست. اصل الام برشون نیما تا خیرت کنم. این تقریباً آخرین دیدار دزاده ای بود که من و نوشی داشتم زیرا از آن

چوای دادم: - سال دیگه که پرم شش ساله میشه میفرمیش بیویس. وضع مالی من اونقدر خوب هس که بتونم پرسمو خارج از ایران نیکر دارم. او گفت:

- من حرفی ندارم. پدرش اگه خود (نوشی) موافق باشد مخالفت نمیکنه اما اجازه بین که در اطراف شما تحقیق بکنیم و بعد جواب بدیم.

- از کی میخواهی تحقیق کنیم؟ - خدید و پایخ داد: - نمیشه که گفت.

نگران شدم چون خودم بهتر از هر کس میداشتم گذشتگانم چیز و چگونه است. هر کس با من آشنا شد گردید و بیومن یک دنونه میباشد. همین کافی بود که نظر آنها را نسبت بین تغیر دهد.

شاره تلق هر گرفتند. قرار شد بعد خیر بدهند. خدا حافظی کردیم و پیرون آمدیم. چند روز پایانه را میگذرد.

من و (نوشی) هر روز یکدیگر را ملاقات میکنیم و دو ساعت بعد از ظهر را در دفتر من میگذردند. باهم ناهار میخوردیم هانجا میخوابیم و استراحت میکنیم و نوشی ساعت بین روشار را میگیرد. پنجه بکشید. یکروز طهر شراسیمه وارد دفتر شد و خودش را روی یکی از راحتیها انداخت و گریه را رساد. نوازش کردم، دسته ایش را پرسیدم تا آرام گرفت و در پاسخ سوالهای مکرر و گوناگون من گفت:

- کار خرابه، عاملان و بابا و شوهر خاله ام از هر کس راجح بتو سوال کردن حرفهای مزخرف شنید. هر کس این سوالو شنیده خندمه سرداده و گفت: «واه، واه. پیمن میخواهد با شنا قوم و خوش بشه گذشتگانم که از جون دختر تسوون گذشتی؟ پیمن کتف ترن مردیه که مسکنه توی دنیا بیدا بشه. هوسيزه، کتفه، دون زوان واقعیه و تا حالا حد تا زن بیچاره روی شوهر و صدتاً دختر و گوناگون من

گفت: - با هر اس آشکاری پرسیدم: - خوب. حالا بابا و عامت جی میگن ؟

- هیچی، میخوان سایه تورو باشیز نزدیک خونه ما پیدا شده پیلس خسرا بکن. توی دنیا بیدا بشه. هوسيزه، کتفه، دون زوان واقعیه و تا حالا حد تا زن بیچاره روی شوهر و صدتاً دختر و گوناگون من

گرد. - آخه تو چیکار کردی که مردم

تو بدبیش شدن و این حرفارو درباره میزند. - تو که میدویم. من در گذشته خیلی کار کردم اما حالا پاکم. بعد از اینم میخواهم بالا و منزه بیومن. قسم میخورم. میرم پیش بدرت میگم.

- اونا باور پیشون نمیکنم. خیلی عصبانی هست. اصل الام برشون نیما تا خیرت کنم.

این تقریباً آخرین دیدار دزاده ای بود که من و نوشی داشتم زیرا از آن

و خیم و اسف انتیگر آنرا به کودکشانیابند.

قمار و بودجه خانواده

گفتیم که: «دقیقابار نموده و چون دارد».

یا کمی عکس این حقیقت را تغییر کردیم. معنی دیگر اینکه:

کمتر دیده شده که حتی چیره - دست ترین قمار بازان سروسامان مرتبی داشته باشد و در قمارهای نهائی برند

آخرین قسمت

اگر نخست وزیر شوم:

آموزش فنون زنداری و شوهر داری را اجباری میکنم.

حق تربیت کودک را از پدران و مادران بی - صلاحیت سلب میکنم.

قبل از انجام خدمت نظام وظیفه بهیچکس اجازه ازدواج نمیدهم.



پاسخ خوانندگان زن روژبه اقتراح:

اگر بجای آقای هویدا پشت میز نخست وزیری بنشینید او لین و مهمترین تصمیمات چه خواهد بود؟

که این کلاس رایمکنراند و قبول میشوند یا نه کو اهینامه میگیرند و باید در موقع ازدواج حتما آنرا ارائه دهند.

۲- ازدواج پسرها ۲۵ سال (حداقل) تعیین خواهد کرد.

۳- قانونی تجویب میکنم که زنان بیوه منحصر باید با مردهای بیوه ازدواج کنند.

۴- سوداختروپر در موقع ازدواج از شمش ابدانی باید کفر باشد.

با این ترتیب بعلاق و طلاق کشی و مساجرات زن و شوهر خانمه داده خواهد شد.

على مذهبی - از اصفهان

مقدار کار نه ساعت کار

اگر بجای آقای هویدا باشم ساعت کار اداری را همان ۶ ساعت در روز تعیین میکنم و در عوض مقدار کار روزانه کارمندان را زیاد میکنم تا آنها و قشان را در راه را با حل جدول، روزنامه خواندن و خیابان کشیدن بر تکنند.

اشرف نجفی - از همدان

صلاحیت اخلاقی پدر و مادر

اگر روزی بواطه لیاقت و کفايت شخصی و عمرانی بخت و اقبال نداشت و زیر شدم، نخست میدهم که در دوره دارد های که صلاحیت اخلاقی ندارند حق بجهه دارشند نداشته باشند و در مرورت بچه دارند حق تربیت و تکه داری کوکل از آنان سلب شود. فرزانه اماده - شهر کرد

خدمت نظام وظیفه

اگر روزی نخست وزیر بشوم مستور میدهم جوان ایرانی قبل از رفتن بخدمت نظام وظیفه حق ازدواج نداشته باشند، باین ترتیب اولا همه جوانان قبل از ازدواج باید زندگی اجتماعی آماده کی اجتماعی پیشانی میکنند و تایبا دائم از ترس چکاری غایب شدن از خدمت نظام و گرفتار زن و بجهه بودن بس نمیبرند.

فاسی روئین تن - از ساری

جلوگیری از فساد جوانان

آقای محمد کاظم زاده که گویا میمار و دریکی از بیمارستانهای یک کشور را بیانی و تحت معالجه هستند طبق مفصلی بیرون اینکه اعدای نخست وزیری داشته باشند، آر اقای هویدا در حکومت کردند که به دو کار مهم و اساسی اقدام نمایند:

بچه در صفحه مقابل

بیشتر بکارهای مردم میرسند. ما که از مردمها نهایی ندیدیم.

غفت همایسان - کرمانشاه

یک کتاب برای جواب

آقای غلامرضا بانکی، در پاسخ اقتراح زن کتاب، کتابی را که زیر عنوان «جه

بیکردم اگر من کارهای بوم» که بازگشای چاپ کردند، بدفتر نظرات حومه گمره هستند.

ایشان که بختدار حومه گمره هستند، دراین کتاب ۴۴ صفحه ای داده اندواری

روزی که «کارهای شووند برآمده مقامی طرح کردند. با این روزی که ایشان

کارهای بیشوند. یک ترجیح نظر میکنیم

- از آنچه که مادر شهر تهران

نه شیلات داریم، نه چایکاری داریم، نه صنایع فولاد

نفت و پتروشیمی، نه گیر کات و موڑ، نه بندر و نه کاوش زار داریم، پس کوچکترین

دلیل و علت وجود ندارد که تشكیلات

بریض و طولی و کارمندان بیشمار وابسته

باین دستگاهها در این شهر بجمع باشند، لذا

باید کایه وزارت خارجه هاستگاهها و موسسات

دولتی مربوطه تمام شکل هستند

خود را بر اکثر اشتها و شهروستانها جایی

که بحق جایشان است - تنقل نمایند.

مثلاً چه عیب دارد که وزارت فرهنگ

و هنر بطور کلی به شیراز یا اصفهان که

یا کلیه امور را مربوط بصانع نفت در استان

خوزستان منتظر کر شود؟

مبارزه با بیکاری

من یک جوان ایرانی هستم که برای تأمین معاش در کوتاه مدت میرمیرم.

اما اگر روزی بجای همایش های همایش و شوراهای محل ثنوش و سلامت و بهداشت

مردم محل را بخطر نیندازد.

قهرمان صدری - از مشهد

نمایندگان پر حرف

اگر آقای هویدا بل از مدارس

بکنند و مرداجای خویشان بشانند، اولین

کاری که میدهم اینست که آمدهای پر حرف

را نمایندگان که مجلسین انتخاب میکنم تا

قطع بگفتن جمله «صحیح است. احسن»

اگر نکنند و بیشتر حرف بزندند.

آن روز - همان خانم خود را در نهاد

در راس برنامه دوست بود قرار میدهم.

۱- تشكیل کلاس های اجرایی آموزش

فنون شوهرداری برای دخترها و فون زن

داری برای پسرهای آماده ازدواج. کسانی

آنها مورد تحریر و تخریر قرار ندهند.

فروشنده های دوره گرد

اگر بجای آقای هویدا نخست وزیر

ایران بود خوبی کارهای میکرم، اول

از همه مستور میدام تمام فروشنده های

دوره گرد را جمع کنند ویرای اینها محل

کوئنچاری که از خود در میان ورزنهای

استراحت و اسپاب زحمت مردم شوند. بعد

هم مستور میدام در همه جای زمینه های

عزیز قرار خواهد گرفت. اسامی

شود تا درگیری میباشد و بعدها پاسخها

ها الک و دوک و گرگ پهلویا والیبال

و فوتبال بازی نکند و بمردم اجازه است از

بدهند.

مهروش - ص - از تهران

جلوگیری از سانسور

اگر من روزی نخست وزیر بشوم اولین کاری

که میدهم که یک نامه شهری یکه هفت

تفنگی های عمومی بشدت کترول شدن دستور میدهم

تفنگی های عمومی بکار راهی نمایند

لندن یا پاریس حداقل سه روزه بدمست

ساخته میشند.

میلچ - م - از تهران

دیواری برای زمینها

چنانچه روزی افتخار نخست وزیر

تصییم شود، اول کاری که میدهم نخست

وزیر شوم، اولین تضمیم داری کردن شکل

لشکریون را در سارکوزی داشت که شهروستانها

که بحق جایشان شدند و هم

مردم ازست مرا این منطقه خلاص کردند.

زینت ارفع - از کرمانشاه

شبکه تلویزیونی

اگر برای مدت کوتاهی هم نخست

وزیر شوم، اول کاری که میدهم نخست

وزیر شوراهای محل ثنوش و سلامت و بهداشت

مردم محل را بخطر نیندازد.

ملوک - الـ از تهران

اقتراح «اگر نخست وزیر بودم...»

با آنکه مهلت یک ماهه داشت بعلت

استقبال خوانندگان عزیز تا سه ماه

ادامه یافت و نامه های رسیده

مرتبه درج شد. درین شماره

آخرین و جالب ترین نامه های رسیده

کوئنچاری که از خود در میان ورزنهای

شده قریب به ۱۵ روزه نرسد. درحالی که نامه ای از

لندن یا پاریس حداقل سه روزه بدمست

ساخته میشند.

ملیچ - م - از تهران

اصالی عجیب و غریب

اگر روزی روزگاری این مرغ سعادت

بر بالای سر میشست، قبل از هر کار و

پس از رفاقت و نیزی یک جفت

سیوراهای محل شو شد و سلامت و بهداشت

مردم محل را بخطر نیندازد.

ملوک - الـ از تهران

اضافه میکرم

از این روزی روزگاری این مرغ سعادت

بر بالای سر میشست، قبل از ثبت

اصالی فرنگی عجیب و غریب و همچنین

اصالی مفعکی مثل جوز علی، گذاعالی،

زلفلی، قبطاعلی و در شناسنامه های

اطفال خودداری بعمل آید تا در پرگزی

خوشنگلی؟ ...

بقیه از صفحه ۷

— تا غرور و خودخواهی وجوددارد، آدمی از مسائل آرایش بی نیاز نیست.
ژوف کالیش میگوید:
— هر جا بره است، گرگ هم است.
یک مسجور نیست شیشه کری ۸۰
تا ۱۰۰ توانی بخدر. و فقی هم که میخورد با خاطر امیدی است که دارد. از اینرو صنایع تولید لوازم آرایش در واقع «امید» میفرشند.
از همین راست که هر موسایی که بقیه در صفحه ۹۵

آیا اینهمه حیله و نیر نگ است؟

مکن است برای خیلی ها این سوال پیش آید که آیا اصولاً صفت سازندوسل ایش و امور «مناظه گری» در دنیا سرانپررنگ و حیله گری نوعی شارلاتانی نیست؟
«ژوف کالیش سردیر مجله صنایع دارویی و آرایش «خاطر نشان میزاد» که:

- از روزی که فرهای فازی دستی برای فرزند موها اختراز شده تاکنون هیچ اکتشاف تازه ای در اصول تولید اولازم آرایش پدید نیافرده است. رته هنر تزریق تولید لوازم آرایش میچیزی از این راه نیست بلکه خوش تراش آدمیان را روانی راچجواب میهدد. «نیاز به زیما جلوه کردن» که با این بدنی می آید و با انسان از دنیا میروند.
- جاوگیری از فادی که در بین جوانان شیوه پیدا کرده و آنها از تحصیل و فرمانبرداری پدر و مادر بازداشت این رومون «مدیر رولون» میگوید:

میکنند و سی باکشیدن بروی سیم پوست را برپارند. و فقی پوست برداشته شد مدتها بعد پوست «نو» پیدا می شود و این پوست دیگر چیز و جزوی پوست قدمی از اداره.

شیوه های دیگر

علاوه بر این برای زنانی که حاضر به گذشت پوست خود نباشد شیوه تزریق ماده «سیلیکون» است که چیز جزوی میگردند. ماده مزبور تراش چشمگامی که بزیر پوست را وفادگی آن را زن تزریق شود شیوه ایجادگی هرینه تزریق سیلیکون فوق العاده است و گاهات ۴۰ هزار تونان میگذرد.

یکی از درخانه های سازنده لوازم آرایش مدتی است در امریکا روی مسئله «ساق های خوش تراش آدمیان را روانی راچجواب کارش بقدیمی بالا گرفته که در سراسر کشور یارانه هار دختر و پرتو را میگردند. دارد که در خانه ای میروند و ساق های خوش تراش خود را به خانم چاق و بدھیکل نشان دیدهند و میگویند: می خواهی دارای چنین ساق باشی بشوی؟

و چون جواب هفتاد درصد آنها (yes) است آنگاه دختر کرمهها و دستور العمل ورزش روزانه ای که با خود دارد به دلار تبدیل میگردند.

راهنمایی ماهیتی چون «گرتاگار بو» و «دوش و ندرسو» وغیره هربار ۷۵ دلار حق مشورت میگیرد.

لابد در داستانها خوانه اید که: مار و افغانی و پاره ای از حیوانات سالی یکبار پوست که همراهی می اندانند و پوست تازه ای جانشین آن میشود که بدرجات خوش نکتر و شفاقت از پوست اولی است.

براساس این افائه با حقیقت است که آخرین ابتکار کارشناسان زیبائی در

امريکا بصورت «برداشتن پوست صورت

جلوه گر شناده است.

بعنی چون طبیعت به آدمی ظلم کرده

و برگردان مار خود بیرون پوست چوکیده و کهنه های زیبائی که بدین کار

امدیزد با وسائل علی اینکار را میگذرد.

درسانهای زیبائی که بدین دور نیستند خود میگردند.

سبارت میگردند برای هربار برداشتن از گله خانه ای که بدین پوست

میگیرند. (۷۷ هزار ریال)

عمل برداشتن پوست با کلاک داروهای

شیمیایی است یا با بیوهوشی و جراحی

صورت میگیرد. بدین معنی که ابتدا با تزریق انژکسونی پوست صورت را بیس

قمار

باقیه از صفحه ۸۹

است، باین جهت اگر جلسات قمار ادامه میل و ورغبت به قمار بصورت عادت و آنگاه پشكل انتیاد درمیگیرد و ترک انتیاد بهر حال کاری است بد شوار.

یک قمارباز بازنده همیشه در پی فرقست ایست برای برد و چهار باخته،

و یک قمارباز برنده همواره در طبع بدلست آوردن پول بیشتر و بردهای کلان تسر

است و همین دو «حرص و طمع» گوناگون نتیجه انتیاد به قمار و اسارت در بند

حرا

باقیه از صفحه ۱۳

پرخ دادی و حاضر نشیدی بدانی در خانه فرزندت چه میگذرد که دخترت از شر این مرد خدا نشان چهارچه را کرد و فرار کرد. اول خیال کرد میخواهد رفته بدمیدن. وقتی بخانه دخترم شمارا بخدا هم فرق نداشت اینکه از هر کدام یکشال بخدا هم فرق نداشت تعلیم کند. باید هر رسان خود را خودشان انتخاب کند که بزرگان در جمله چاپ کنید تا دیگران بخوانند و پسند بگیرند.

میخواست که بدبیال من نیاید چون مرد نخواهد یافت. من تازه مانده بیوهوشی که بیوهوش باید بخود لرزیدم و تازه بخود خودش شریک زندگیش را انتخاب کند.

پدر درمانده و نادم و پشیمان شستها و رسوم کهنه شال که ملهم از شرایط و آداب و عقاید زندگی که قرون گذشته است، نهوز در جمجمه های ما ریشه قفار دارند و بهمین جهت آئین تعییم و تربیت مکتب خانه ای در خانه های ما را رواج دارد.

خر این هم تایید میشود، زیر و قنی آزادی و «حقوق فردی» و «آزادی فردی»

جوانان که پایه و مایه اصلی دموکراسی و سازنده روح آزادگی، استقلال و ابتکار میشوند. تحلیل اراده کردن در ازدواج که امری حیاتی است و هر کس باید خودش شریک زندگیش را انتخاب کند.

عاقشش همین است. حالا بیوهش آدم اما خیلی دیر شده و دیگر دستم بیانی بند است. از ازدواج بیچوجه خبر ندارم.

نیدانم بکجا رفته و در چه وضعی است — بزرگتر های میشود.

زنده است یارهده از ترقی مقامات مربوطه

با اختراع بیگویی های برقی کارمن ۱۷

همه جا — همه وقت آرایشگر تان همراه شماست

او به چه چیز شوق و علاقه و رغبت دارد؟ به هرثیا به ورزش؟ به معاشرت؟ به مطالعه؟ به سینما یا به پیدمهایها و امور دیگر؟... همزمان با قطع علی و اینگهههایی که اورا به قمار کشانده، باید وی را به سوی رشته و امر مورد علاقه اش تقویق کرد و سوچ داد. او را باید واداشت تا به سرگرمی دلخواهش روکند و وسایل این سرگرمی را به آسانی برایش مهیا کرد. قربانی قمار باین ترتیب پس از مدتی خودخود از پیراهه بار میگردد. و مسیر حقیقی زندگی خویش را می باید...

واقع قمار بیان، باید در وجود آنها به جست و جوی هوشیارانهای بود. قمارباز بفشار چیزی؟ این انجیزه گرایش باشد میتوان آنرا از میان برد. مثلاً اگر مردی از خانواده گیربازن است، از محیط خانه ای از همسر، با از مادر زن و خواهر زن، رنچ میبرد باید بازدید نظر دروغ پوش خانواده و فرatar اضای آن، محیط را برای مردگیران مانوس و تحمل پذیر کرد. باید در خانواده برای او علاقه و دلبستگی هایی بپید آورد. اما مسئله مهمتر اینست که باید بفهمیم

نامرئی و طاعون آسای آن میشود.

قمار اغلب کم خواهی را به مریدان خود تحمیل میکند و زمینه عمومی بدن ابرای پذیری اندیشه های روانی و حتی جسمانی آماده میگاردند.

آیا درمانی هست؟

هیچ دردی بی دوا نیست.

بسیاری قمار علاج پذیر است. میتوان امیدوار بود که با روش متفین و اوصولی یک قمار باز را به خانواده و زندگی برگرداند.

اما درمانی هست که باید در

عیب کار در اینستکه در خانه های ما پدر خود را که خود بخواهد و باید میل و ورجه را میگردند که تزیر کهرا میخواهند. لایسی را می بودند که تزیر کهرا سرای او انتخاب میکنند، زنی میگیرند که بزرگتر های ریشه خانه و شوهری میبرود که بزرگتر های او اینکه از هر کدام انتخاب کردند اینکه از هر کدام این را بخواهد و خلاصه اینکه از هر کدام این را بخواهد و فرatar اضای آن بازی و سرگرمی را میگردند. آنرا بخواهد میاندند و خلاصه اینکه از هر کدام این را بخواهد و فرatar اضای آن بازی و سلیمانی و آداب زمانه اند و چون جرخ زمانه بخلو میبرند، پس فکر و سلیمانی و آداب نیز خود بخود همیشه دستخوش تغییر و تحول است. کما اینکه اگر پدر بزرگی های مغناطیس امروز ساز خالک در برداشت، با چشیدن دریبه ای از حیرت دنیای ما و زندگی ما را بصورت یک باشندگان اسلامی اور تکنونی میگیرند که از سلیمه های هرویه ها و افکار و مطرز زندگی آنها هر ازان فرسنگ فاصدند. اگر پدر تهدید شاه عباس خود را بان میگردند اینکه از هر کدام این را بخواهد و فرatar اضای آن را سرم «پدرشاهی» میگیرند. در این کارهای اندیشه هایی که قرون گذشته اند، یعنی آنکه دستور میگیرند که بزرگتر های ریشه قفار دارند و بهمین جهت آئین تعییم و تربیت مکتب خانه ای در خانه های ما را رواج دارد.

خود دنیا میگذرد که بزرگتر های میخواهند. اینکه از هر کدام این را بخواهد و فرatar اضای آن را سرم «پدرشاهی» میگیرند. در این کارهای اندیشه هایی که قرون گذشته اند، یعنی آنکه دستور میگیرند که بزرگتر های ریشه قفار دارند و بهمین جهت آئین تعییم و تربیت مکتب خانه ای در خانه های ما را رواج دارد. اینکه از هر کدام این را بخواهد و فرatar اضای آن را سرم «پدرشاهی» میگیرند. در این کارهای اندیشه هایی که قرون گذشته اند، یعنی آنکه دستور میگیرند که بزرگتر های ریشه قفار دارند و بهمین جهت آئین تعییم و تربیت مکتب خانه ای در خانه های ما را رواج دارد.

هم اقداماتی برای بیدا کردن اوکردها نتیجه ایشان نمیگیرند. مثل دیوانه های هست.

هم کمایی اندیشه هایی که قفار دارند و خواهشان اینکه از هر کدام این را بخواهد و فرatar اضای آن را سرم «پدرشاهی» میگیرند.

برای خود انتخاب میگیرند که بزرگتر های ریشه قفار دارند و بهمین جهت آئین تعییم و تربیت مکتب خانه ای در خانه های ما را رواج دارد.

اینکه از هر کدام این را بخواهد و فرatar اضای آن را سرم «پدرشاهی» میگیرند.

اینکه از هر کدام این را بخواهد و فرatar اضای آن را سرم «پدرشاهی» میگیرند.

اینکه از هر کدام این را بخواهد و فرatar اضای آن را سرم «پدرشاهی» میگیرند.

اینکه از هر کدام این را بخواهد و فرatar اضای آن را سرم «پدرشاهی» میگیرند.

اینکه از هر کدام این را بخواهد و فرatar اضای آن را سرم «پدرشاهی» میگیرند.

اینکه از هر کدام این را بخواهد و فرatar اضای آن را سرم «پدرشاهی» میگیرند.

اینکه از هر کدام این را بخواهد و فرatar اضای آن را سرم «پدرشاهی» میگیرند.

اینکه از هر کدام این را بخواهد و فرatar اضای آن را سرم «پدرشاهی» میگیرند.

اینکه از هر کدام این را بخواهد و فرatar اضای آن را سرم «پدرشاهی» میگیرند.

اینکه از هر کدام این را بخواهد و فرatar اضای آن را سرم «پدرشاهی» میگیرند.

نگاهی در تاریکی ..

- از کجا این اطمینان را داری ؟
 - چاهه خاکی اولدوفیر یک راه منوک است . این راه در سه کیلومتری بدنه کده اولدوفیر ختم می شود .
 - خوب ، به موضوع چه مربوط ؟
 - بدنه کده اولدوفیر بعداز آتشسوزی سه سال پیش جنگل ، از سکنه خالی شد .
 - حرقهایات خیلی بی سر و هم است .
 - رانن ، عیب کار اینسته مغز تو نمیتواند مثل مغز گردی پیر مسائل را بهم ربط بدهد . سارقی که با دوازده هزار دلار از شهر آریون خارج شد و بطرف شمال حرکت کرده تا آخر دنیا یک سره سفر نمیکند . او بدون تردید قبل از آنکه امموران جاده را زیر نظر نگیرند و اتموبلی های مقطون را نتفیش کنند باید وضع خودش را اطمینان بخشد .
 اگر فراموش تکرده باشی او وقتی از جاده اولدوفیر وارد راه اصلی شد ، بطرف جنوب حرکت کرد .
 - گردی منظورت از این حسیات احتمانه چیست ؟
 - رانن ، چرا آنقدر کوئن هستی ؟
 خودت را بجای یک زدن ماهر و باهوش بگذار . او درست موقعیکه ماموران ، جاده های مسیر شمال را تحت نظر میگرفتند ، بطرف جنوب حرکت کرد .

میخواهم کار مهمتری را انجام بدهم .
 گاری که ممکن است دست کم ش هزار دلار بول بن برساند .
 با تعجب دست را زیر ریش گردی بینم گردی ، نکند خل شدای .
 - نه ، میخواهم مردی را که دوازده هزار دلار بول هر راه دارد پیدا کنم و حدائق شش هزار دلار سهم آن همکارش را که هنگام سرف مرده است ، از او بگیرم .
 با تصریح جواب دادم :
 - فکر خوبیست گردی ، اما فقط پیدا کردن کمی اشکال دارد . کمی را که پیش نتوانسته پیدا کند تو پیرمرد چالور میخواهی پیدا کنی .
 - رانن ، بیدافی که گردی پیره گر یاومرانی نمیکند . من یقین دارم اتموبلی که دشی از اولدوفیر بجاهه اصلی پیچید سرنیش همان مردی بوده که دوازده هزار دلار بول هر راه داشته .

زنگی شیرینی داشته باشد .
 گردی نکرد . بطرف برگشت و گفت :
 - سرف در آریون اتفاق افتاده . همان شهری که ما دیروز هیزمه را آنجا فروختیم . دست در هشتاد کیلومتری جنوب اینجا قرار گرفته . گردی ؟
 - منظورت چیه گردی ؟
 - منظورم اینسته سارق به اینطرف آمد . ساعت دوازده شب به بانک حله کرده اند . رانن ما چه ساعتی شهر را ترک کردیم .
 - تقریباً یک ساعت از نیمه شب گذشته بود که بین بیحال ترا پشت وات انداختم و بطرف کله حرکت کرد .
 - درست در همان ساعت یک سارق با دوازده هزار دلار همین خطییر را بیموده .
 با لحن مخربه ای جواب دادم :
 - اما افسوس که نور کاملاً مست و بیحال بودی ، و گرگه میتوانستی مقداری از آن بوله را اگر میان راه ریخته بود جمع کنی ؟
 گردی رش کوتاهش را چنگ زد و گفت :
 - رانن ، آنقدرها هم که فکر میکنی تست نبودم : موقیکه نزدیک تقاطع اولدوفیر تزم شدید کردی از جا پریدم .

- اوه ، به ، تا آنچه است که هفتاد کیلومتر همراه خان خورد بودی . طبیعی است که باید متنی از سرت پریده باشد .
 یک لیوان آب گوجه فرنگی از قوطی کنسروی که باز کرده بود برای گردی ریختم ، بستش دادم و گفتم :
 - بیا ، بخور گلوبت تازه بشود .
 دیشب زیاد ولخرجی کردی ، حالا مجوریم چند روزی صرف جوچی کنیم تا دو مرتبه مقدار کافی هیزم جمع آوری کنیم و بفروشم .

گردی جرعه ای از آب گوجه فرنگی را فرو داد ، چند قطره ای را که روی ریشن ریخته بود با پشت دست یاک کرد و پرسید :
 - رانن ، تو برای چی تزیک آن تقاطع تزم شدید کردی لا .
 - مطمئن باش نخواستم ترا از خواب بیرانم .

- میدانم از این بدجنی ها نداری ، اما علت تزمت چه بود ؟
 - علش این بود که یک اتموبلی ناگهان از جاده اولدوفیر بیرون آمد .
 گردی سرش را تکان داد و گفت :
 - راست میگوینی . من چقدر احمق هستم . خودم وقتی سرم را بلند کردم نور شدید اتموبلی که از طرف اولدوفیر بجاهه اصلی پیچید توی چشم خورد .
 ته مانده آب گوجه فرنگی را سر کشیدم و قوطی خالی کنسرو را توی ظرف آشغالدانی انداختم و گفتم :
 - خوب گردی خیلی محکم جواب داد :

- نه .
 - چرا ، دیشب زیاده روی گردی ، حال کار کردن نداری ؟
 - نه رانن ، علش این نیست . امروز

قلبم تکان خورد ، دستهایم میلرزید ، با هیجان گیف چرمی را باز کردم ...
 چشمهايم به بسته های استکناس خیره شد ... هرگز آنهمه بول را یکجا ندیده بودم ...
 شادی و هیجان بیمانندی بمن دست داد . تگاهی به آن همه بول کرده اند . رانن ما چه ساعتی شهر را ترک کردیم .
 - منظورم اینسته سارق به اینطرف آمد . ساعت دوازده شب به بانک حله کرده اند . رانن از این دوخته شده بود انداختم و ...

از کله کوچک جنگلی خارج شدم ، در محوطه کوچک جنگلی خانه شبانگاهی جنگل عیقی کشیدم و هوای خنده شبانگاهی را از سینه خارج کردم . « گردی » بیر قل از بینار شده بود . او عادت داشت خبرهای صح رادیو را گوش بدهد . آرزوی هم طبق معمول بیشتر برای آنکه دادی رادیو مردی تکندا رادیو ترانیستوری کوچک را از کله بیرون آورده بود . خبرها را میشنید .

گردی بیر عادت عجیبی داشت ، از جمله همین عادت بودن به شنیدن خبرهای رادیو که به هیچ درجه پیرمرد هیزمه نزدیک نمیگشود . بشیش بعدار فروختن هیزمه هایی که از جنگل جمع آوری کرده بودن نباشد . پیشنهاد شیش بعدار شیخ های « گردی » سری به یک بیخانه زدیم . گردی آنقدر شاب خورد که قسم بیشتر بول هیزمه را از دست دادیم . من ، تزیک رش نیمه شب ، بین بیحال او را پشت وات فرسوده خدمان انداختم و پیرمرد را به کله آوردم . یقین داشتم صح زود از خواب بیدار میشود ، چون سحر خیزی عادت هیبیکی او بود . گردی با چشمها خوش خبر رادیو را گوش میکرد . من جلوتر رفتم و صدای گوینده را شنیدم :

- ... مایش بیلس بیوقع خود را بمحل حادته رساند . سارقین مقاومن مسلحه میکردند . یکی از آنها در اثر تیر اندازی بقتل رسید . یکی از ماموران بیلس نیز در اثر اصابت گاوه ای سارقین شهید شد . این مامور وظیفه شناس « کلویدی دیپر » نام داشت واز او یک زن و دو فرزند باقیمانده . سارقین دو فرزند ، باقیمانده سارقین که ماموران از خود شنان دادند یکی از نزدیک موقعاً شد با دوازده هزار دلار بول سرو و فرار کرد . پیش از اینکه فرار کرده ، تمام مینهم به قتل یک مامور بیلس نیز هست با اتموبلی بست شوال خارج شد ، جاده ها را برای پیش های خارج شد . گرفته اند ...

گردی بیر دستی به ریش جوگندی اش کشید . رادیو را خاموش کرد . قیافه فلیسفه مای بخودش گرفت و زیر لب گفت :
 - دوازده هزار دلار ، با این بول چه کارها که نمیشود کرد ؟
 - درباره آن دو نفری که مرده اندچی جی میگوینی ؟ آنها هم میتوانستند هنوز

داستان کوتاه

ترجمه - شادی

کردن با تو داشته باشم . بعداز رفتن من تو آزاد هستی ، اگر خواستی توهم بقیه پولها را بر میداری دنیال زندگی خودت میروی . اگر خواستی پولها را دو مرتبه توی چاهبیناندازی و میباشی سراغ هیزم شکی در چنگل ، تا اینکه همان مردی که رحمت سرت سرت پولها را کشیده هر وقت خواست برود آنها را بردارد .

فکر کردم گراید بیش از حد گرفتار اندیشه های خبای خودش شده . برای اینکه او را از این تصورات اخفاخته بیرون یاوریم چاره ای نداشت جز اینکه موقافت کنم تا دهکده و پس درون چاه برود و بیرون بیار . فقط در این صورت میتوانست به پوچی خیالات احتماله اش بی ببرد . قطبیه طبای را که برای استثن مفترض ها از آن استفاده کردم بروداشتم و همراه گراید حرکت کردم . موافقی که بدنه که متروک او لذتپر رسانیدم هوا گرگ و میش بود ، اما با دقت میتوانستم اثر چرخه ای اتومبیلی را که میدان خواگی دهکده را دور نمود پوشش بدهم .

گراید مستقیماً بطریق چاه رفت ، خم شد ، با دقت زمین اطراف چاه را وارسی کرد و گفت :

- نه ، در مدتی که من به کلبه آمد

و بر گشتن هیچکس اینجا نیایده .

بعد با چالاکی که نتایجی باش سوال او نداشت طباب را دور کردم بیچود و از چاه سر ازیر شد . من سرطاب را محکم در دست گرفته بودم . بدین لایه و استخوانی گراید پیر آتشنر سگین نبود که مردی بزحمت بیندازد . وقیعه باشین چاه بگوش رسید فشار سگین بدنش کم شد . حسن زدم باید بدنش در آب چاه فرو رفته باشد . سرم را درون چاه خم کردم . بجز تاریکی چیزی نمیدیدم . لحظه ای بعد صدای ضعف گراید از قعر چاه بگوش رسید که میگفت :

- من میدانستم ... میدانستم حاسم درست است .

با صدای بلند فریاد کشیدم :

- آینجا چه خبره گراید ؟
- بیدایش کردم راسن ، سارق پولها را توی یک کیف چرمی بزرگ گذاشت و داخل چاه انداشته . بدسته کیف یک رسیمان بسته و سر رسیمان را به یک بطری خالی که روی آب قرار گرفته وصل کرده است .

این چند جمله گراید که با هیجان بیمانند بگوش میرسید ، مردی که تا آن لحظه آرام و بیوحصه بودم تکان داد ، حققت اینکه من واقعاً تصور اینرا هم نمیکرم که خرهای بی سروته گراید واقعیت پیدا کند و در آن وضعی که قرار گرفته بودم نمیفهمیدم چه باید بکنم . بهمن دلیل فریاد کشیدم :

- گرانی ، حالا داری چیکار میکنی ؟
- دارم طباب را از کفرم باز همیکنم تا به دسته کیف چرمی بیندم .

- چرا ؟
- کیف خیلی سگین است . اول آن را بالا بکش بعد طباب را بینداز پایین

گراید با اینکه میدانست در میان چنگل تنها هستیم نگاهی به اطراف انداخت کمه مطمئن شود کسی خرهای او را نمیشنود . بعد با اطمینان وحاتی مروع گفت :

- رد چرخهای اتوبیل را بس در آنجا پیش رفتم . تا میدان دهکده رفته ،

- جال است . اما حس نمیز نی یک

عاقق و معقوف را ایستاده شانه ، میدان دهکده متروک را انتخاب کرده باشد .

- نه . من اثر یای یکنتر را که از اتوبیل بیاده شده تا زدیک یک چاه

آب دهکده رفته و برگشته بیدا کردم .

- ممکن است باراید رفع علش متعوقف اش

رفه باشد از چاه آب بیرون بکند .

گراید سرش را تکان داد و جواب داد :

- ممکن است . اما این امکان بیشتر

منظر مراجعت من است و میخواهد مرد

در جریان کارهای که کرده بگذرد .

- است که سارق پولها را توی چاه پنهان کرده که وقته میخورد . خوشحالی بک کودکه که در پیرمردانه مثل گرانین ظاهر نمیشود

در پیرمردانه ایستاده است رسانه ،

پول را هبراه خودش اینظر و آنtrap

بکشد . او بعداز آنکه از چنگ ماموران

گریخته ، خوشحالی بک کودکه او لذتپر

که میدانسته خالی از سکنه است رسانه ،

فرصت برگزد و پولها را بزد و بک

هر کیف کند و به ریش همه بخند .

- خجال میکنم اینطور باشد .

- خوب ، چی کشف کردی .

- بهله ، بیدا کردن چنین ثروتی ارزش اینکه یک روز هیزم شکنی را کنار بگذارم دارد . بعد بدون آنکه منتظر جواب من بشود ،

لیوان خالی آب گوجه فرنگی را با

بی انتنای روی زمین انداخت و بطرف دهکده اولدغور حرکت کرد . من برای

آنکه تمورات طلائی او را برهم تزئن

مخالفت نکرد و آزادش گذاشت تا دنیال آرزوهای برود .

حضر ، موقعیکه از چنگل به کلبه گشتم ،

گراید را دیدم که یک بطر شراب را

در دست داشت ، جرعه جرعه سرمیکشید

و جلو کلبه قلم میزد . احسان کردم

منظر مراجعت من است و میخواهد مرد

در جریان کارهای که کرده بگذرد .

- یک نوع خوشحالی کودکانه در او بضم

میخورد . خوشحالی بک کودکه که وقته آنها را بزد ... فکرش را بکن . دوازده هزار دلار پول بی زبان در آن چاه متبرک اتفاقد . با این پول چه کارها که نمیشود

کرد . من چند شاخه هیزم توی اجاج ریخته ،

قابلمه را روی آن گذاشت که برای شام کمی سوب آماده کنم . گراید نزد من آمد ، داد ، دستش را روی شانه ام گذاشت و

آهسته گفت :

- از من عمر زیادی باقی نمانده . اما

تا امروز زندگیم هر گز اینطور که آزرو

میکردم بنده . با پولهایی که توی آن چاه پنهان است میتوانم باقی عمرم را بتمام

ارزوهایم برسم .

- بهله گراید ، دوازده هزار ترث

زیادی است . اما ، اینبوارم انتظار نداشته باشی من به امید بیدا کردن این گنج

خیالی توی چاه فرو بروم :

گراید با عصبانیت جواب داد :

- من هر گز بینهاده همکاری به تو

نکردم . اگر دلت بیخواهد بک طناب

بردار باش تا سرجاه بیا . فقط سر طناب

را تکه کار باشین بزوم و بعد مردی بالا بکن .

من شش هزار دلار سهم خودم را ، یعنی

بقبه را سرجاه میگذارم ، همانجا از تو

خداحافظی میکنم و میروم . با آن پولها

تصور نمیکنم دیگر احتیاجی به زندگی

- حالا فرض کن اینطور باشد . بطرف جنوب حرکت کرده ورقه ، تو چلور میتوانی او را بیدا کنی ؟

نگاهی که یک آدم عاقل بزرگ به کنی انداخت . بجه ناقص عقل میاندازد . با تفسیر گفت :

- من با دزد کاری ندارم . بولهای او را میخواهم بیدا کنم و فقط مهم آن همکارش را که مرده بزد را بیدا نکنی

- نه قیم ، اگر دزد را بیدا کنی ؟

گراید با عصبانیت جواب داد :

- حساقت تو دارد حوصله میگیرد . خجال میکنی از چنان سرچش میگذرد .

میرد . خجال میگیرد هزار دلار

در آنجا پنهان شد . بکنی از آنtrap

بکشد . او بعداز آنکه از چنگ ماموران

گریخته ، خوشحالی بک کودکه او لذتپر

که میدانسته خالی از سکنه است رسانه ،

فرصت برگزد و پولها را بزد و بک

با خجال راحت شهر برگشته تا بعد از

آنکه ماموران از جستجوی جاده های شمال

خسته شدند و آیها از آسیاب ریخت سر

فرصت برگزد و پولها را بزد و بک

عمر کیف کند و به ریش همه بخند .

- خوب ، چی کشف کردی ؟

- چیز را بینهاده همکاری باش .



۱۸ سالگی بقیه از صفحه ۵

مرفظ برند! میدانم که دوروز دیگر توی خانه‌مان مضری بربا میشود. باسا خیلی منصب است، خیلی... مگر مامان میخواهد صورت راجحی بکند؟

او، آره... خنده‌آور است. سو نسال دار، اما بامن هم رقبت میکند، اصلاً بنونه خودی میکند. باور کنید!

مaman بنونه خودی میکند.. همینه‌میگوید: «من و توباهم دوست هستیم!» اما من یک «مادر» میخواهم نه یک دوست!»

آنوقت توی کتابهای ما، از این چیزها خجالت میکنم پکویم که مامان با پسرهای بیست ساله هم میرقصید. دامن

پیراهنهاش از مال من کوتاهتر...

من بیجا او خجالت میکنم. هر جا میروم، یکجوری حرف میزند مثل اینکه

یدختن بیست ساله است، آنوقت با گفتش درمی‌آید. اصلاً باای من از خانه فراری

عوض شده بود. میکفت: «حالا میفهمم خیلی خل شده بودم! حالمیم که اصل

زندگی چیه. کاش همه دیگرها مثل دیگر خرافی‌مان بودند، اما نیستند... تازاین

مان برد. وقتی از نزد او برقش، حسی

است حق دارد. میدانید زندگی ما

چه جوری میگذرد؟ عیناً مثل یارادوگا...

آره، مثل یک ازدوگاه موافقی! میله‌ای که پارسال خردیم، اسال کافای ارسو

پریشان میبارد. اساق پذیرانی‌مان از آشیخ‌خانه‌مان کشتر است. با خجالت

میکند دوستهایش را بخانه بیاورد، و آن وقت هرش توی کافه‌ها و رستورانهاست.

من از خانه بدمده بنهای همیرم، آنچه بدتر از خانه بدمده بنهای همیرم، آنچه

بدتر از اینکه تمام سلوول های بدش

مارا دیدماید؟ شمارا بخدا میتوانید بن

پکوئید چرا از زندگی توی این کتابها

جه متی هم سرما میگذارد... همچنان حرفهای کهنه... سربریز باشید! موبد باشید! از پسرها بگاهت! بعضی‌ها، حتی دچار عشقهای هیجان‌انگیز شده‌اند، و درمان اینستکه کسی بوده که تو را آنروز ها، با آنها حرف بزند. بلی، فقط حرف بزند!

درآورده! چرا یکی نیست بما بگوید:

«سردان را بلند نگهدازید»

حقیقت اینستکه سیاری از پدر و مادرها، از مقام پدری و مادری استخراج شده‌اند، و همین است که دخترهای را رنج میدهد.

حال دیگر در بعضی از خانه‌های «آلام» مادرها، دخترهای مادرها را در حقیقت

بینیم کردند. همچنان چیزی که

نیست! نه پدرم، نه مادرم، و نه خانم

دوسنی دارند، خیلی... شاید بیشتر از پدرهاشان! اوه، یعنی از پدرهاشان...

پارسال که سودایه عاشق شده بود، با اخراج وجود مادرشان اتفاق نداشت

میگذرد. مثلاً دخترهای مادرها در حقیقت

بینیم کردند. بچشم بگوییم که

زیستن را چه کسی باید دخترهای ما باد

بدهد؟ آنها صدعاً مشکل و سوالدارند.

سودایه پارسال عاشق شده بود، و پس از

خدوش اسراز! اگر دیگر چغافی نبود، کارم

بخدمت کشی میکردند. میدانید چطوری

فهیمید که باید بامن حرف بزند و حرف بزند؛

خیلی مهران! خیلی آرام! کاش

بدرم مثل او بود! همه دخترهای

برای اینکه نصیحت و پندوانر ر است...

خریز نیست آه همشان بوي پوسیدگي بوی مرگ میدهدند! اما من دلم میخواست توی این کتابها مبنی میگفتند که چطوری باید زندگی کنیم. چطوری باید وارد اجتماع بشویم، چطوری براي خودمان کارپیدا کنیم. میدانید، زندگی اینهاست.

آنوقت توی کتابهای ما، از این چیزها نیز نیست... میدانید من از کدام

میگذرد، نه دخترها از مادرهاشان! حال آنکه همه دخترها آنروز دارند

میزند. اوپرای ما در دنیاها دیگر، از کشورهای دیگر، از وقتی باشند،

از همه چیز حرف بزند او برگشته باشند. پیراهنهاش از مال من کوتاهتر...

باشند، فقط از یک شاهزاده بیشتر از پدرهاشان! اوه، بیشتر از پدرهاش...

پارسال که سودایه عاشق شده بود، با اخراج دردناهیش را پیش همین بینیم بگویی!

مان برد. وقتی از نزد او برقش، حسی

درمی‌آید. اصلاً باای من از خانه فراری

است حق دارد. میدانید زندگی ما

چه جوری میگذرد؟ عیناً مثل یارادوگا...

آره، مثل یک ازدوگاه موافقی! میله‌ای که پارسال خردیم، اسال کافای ارسو

پریشان میبارد. اساق پذیرانی‌مان از آشیخ‌خانه‌مان کشتر است. با خجالت

میکند دوستهایش را بخانه بیاورد، و آن وقت هرش توی کافه‌ها و رستورانهاست.

بیزارم! اوه، خانم مدیر! اووه، از دشتش

بیزارم! چرا؟

- براي اينكه تمام سلوول های بدش

مثل اينكه نصیحت و پندوانر ر است...

اجنبی دریک فراش یا درحالی که بمزنه وجود دریک فراش است، مشاهده است!

درینجاهم بهمان نقص کلی و آشکار سیاری از قوانین ایران

برمیخورم که بمان زنوده، رابطه برد و از اینکه میگذرد، و مکنیک را مستقر

ساخته، فقط از یک شاهزاده بیش تادیمی محکوم خواهد شد، و اگر مرتك

جرح از اخربز خواهد عوض کنند گویا

یکی راهم میخواهد عوض کنند گویا

خانم مدیر خوش نیامده که دیر میگردد،

غیر از چغافی، حرفهای دیگری هم با

ما میزند... خانم مدیر! اووه، از دشتش

یا خواهر مرد نداده است!

درینجاهم بهمان نقص کلی و آشکار سیاری از قوانین ایران

برمیخورم که بمان زنوده، رابطه برد و از اینکه میگذرد، و مکنیک را مستقر

ساخته، فقط از یک شاهزاده بیش تادیمی محکوم خواهد شد، و اگر مرتك

جرح از اخربز خواهد عوض کنند گویا

ما نمیخواهیم بگوییم که اگر زنی شوهرش خیانت کرد نباید میخواهیم

بسود، نباید کیفر بینند. ایدا بیکن، زنی که نموده بارمودی بارمودی که درآمد

شده، و نباید مادر است اگر خیانت کرد و ایله را باید بست شوهر...

بندست شوهر، بلکه بندست کافای ارسو

ما معمقندیم زن خانه ای که با دلیل و دریک در محکم که محکوم شد باید

لاقل ده سال جس بشود - هر یه اورا ندهند - او لاذرش از او بگیرند

و اورا در چشم مردم و جامعه خوار و خفیف کنند اما همه اینها باید بست

قانون و داور و محکمکای باشد که عصر چایخه‌خاطس و ممکن است بعلت

مامور میخواهیم که اینکه از اینکه از اینکه از اینکه از اینکه از اینکه از اینکه

بغض - کینه - انتقام‌جویی و اشتباه در راه میخواهیم که همسر خود طرق

کفرمایی و خطاکاری بینند و خون بیگناهی که پیشنهاد شد

ماده ۱۷۹ قانون میخواهیم همومن از یک رس هزار سال پیش الام

گرفته که مفهوم خوغ‌عادت‌ترا در انتقام‌جویی فردی و شخصی تجلی میداد و

این‌صورت باعلم و داشت و مقتنيات زمانه مایکلی ناساز‌گار است.

از طرف دیگر این قانون علاوه میخواهد بگوید که: فقط مرد غفت و

عصم و شرف و ناهمس رش میشود! این قانون نموده‌ای از طرز تفکر رایج

است که مطابق آن، صحبت‌کردن زن بارمده اینچی جرم بزرگی است، اما در

عرض مرد میتواند قانوناً شماره اعدا زدن بگیرد و واژه غیر قانونی هم

باهرزی که داشت میخواهد روابط داشته باشد. عرف و سنت زشت و پلید،

اعلام به مرد حق میدهد که بیک خروس شهوتمن تبدیل شود، چونکه مرد

است! اما همان مرد میتواند زرش را بهانه خیانت بکند و حتی یکروز و

یکساعت‌هم زندانی نشود! خلاصه مطابق این قانون، فقط دردها می‌باید

و غیر دارند، وزن‌ها موجوداتی بی‌رگ و غیره هستند. فقط مرد حق

شماره صد و شصت و هشتیم

هیچکس!

باجه بی اعتمانی و سرده پاین هیجدم سالگان پریشور و مهریان منیگیرم! در اتاق خواب پریشور بالای سر او، عکس مادرام کوری را دیدم. گند لباس فریبا پریبور از کشتهای «ایندریا گاندی». سودایه بک گزارش عالی- واقعاً عالی- دریارم زندگی پنهان نوشته بود. برای کدام دیپ؟ هیچکدام فقط برای دوستاش از زندگی موسیقیدانها اطلاعات وسیع داشت، و با لحن تلخی میگفت: «حیف که اینها را تویی بدرسه یادنمیدهند... کتابها هم کارش عالی- واقعاً عالی- دریارم زندگی پنهان خوبی گرفتند». همه آرزوهای نیلوفر اینستکه: «کاش بیامیگفتند که سفینه فضایی چطوری بکره ماه میرود!» نیلوفر در آرزوی مسافرت بضاست، و پدرش باو میگوید: «دختر! تودهنت بوی شیر میده!» هیجده سالگی! ... چه سوپالی چه بزرخی! ... بکروز که بختمن، دیگر حرف زور نمیشنوی، و روودروری ما مایستد، با حیرت کتف میکنیم که او دیگر بجه نیست. او و با جرئت میگوید که: «مامان من دیگر هیجده سال دارم، من فهمی؟ هیجده سال!» آنوقت غافلگیر میشویم، و تازه بیان میآوریم که هرگاه هیجدهمین سال زندگی بختمن، خطاط خاص من و سالش بیز از راه رسیده است. شاید که درین لحظه بفکر میگیم که با او حرف بزنیم، ولی دیگر دیر شده است... آری هیجده سالگی.. بزرخ زندگی! ... کسی بفکر ماست؟ هیچکس؟

هم در زندگیم وجود داشت... از ترس مامان دفتر خاطراتم را بدست سپردهم. می بینید؟ من حتی حق ندارم یک دفتر خاطرات تویی خانه داشته باشم. آنوقت این خانه، خانه منم هست. خانه پسر منم هست!

- مثل اینکه از خانه دل خوش نداری؟
- نه، ندارم، ندارم. تویی این خانه من هیچ حق ندارم...

غذای روز را پدرم تعیین میکند، رنگ اناقهارا برادرم تعیین میکند، لباس های اراده کرد، بینما میریم، حتی اگر من از فلان فیلم خوش نیاید. هر قدر مامان خودشان، تصویری از زندگی بایا و مامان باشد: تصویری که آنهاست محکوم شوند میسانند.

حال سارع فروغ پریوش:

- سلام فروغ! امروز چطور گشت؟
- صبح ایارم دعوا کردیم. خودتان خدم بزندید که امروز چطور گشت.
- چرا دعوا کردی؟
- من؟ نه، همیشه اشروع میکند...
- پا به سمتیان اوست... دیرینه سال کاش اصلان بزرگ نمیشتم، یک دفعه میشدم یک زن سی ساله! خیال میکنم در آن روز هم راحت بگذرانند...
- هنوز هم مرایه میدانند! اصلاحی نظر و غمیشه میگیرد! اینسته!
- چنانچه اینکه میگیرد! اینسته!
- چرا شده را بدمداد... کفر درآمدید پاره شده بخواهد بود. امروز پاکت باره شده را بدمداد... کفر درآمدید بود!
- باره شده بزندید شد! پس از هم دلیل عده پیشرفت کارست، زیرا مردم برای زیبا شدن بیشتر از هم تقدیم میکنند.
- آیا انتظار دارید که «امید» را با قیمت ارزانی بخرید؟
- باری لوارم آرایش بهر قیمتی که فروخته میشود میارزد و آگزینی خیال میکند که با خرید فلان گرم دافع چنین و چنون گول خورده، باید گفت که خود آن زن هم آن گرمدا برای فریب خودودیگران صرف میکند.
- یک دیگر از سازندگان لوارم آرایش میگوید: ازما چه انتظاری دارید. ما به کسی

یک مرد ظالم بقلم میاید. چرا مرد ها اینطوری اند؟ میدانید که بابا و مامان من، از وقتی که من بیامد میاید... هم باهم بیرون نرفتند، حتی بکار میگردند. چند وقت است که این سردد را دارد؟

- از چهارده سالگی... اولین بار که... (پریوش حرف را فرو میخورد... سرخ شده است... باو گفته اند که مختبر حتی از تغییرات کاملاً طبیعی بدن خودش هم بیاند حرف بزند بلی ناید حرف بزند، حتی باکنکش!)
- چرا یک دفعه نمی نشینی باعادرت جدی حرف بزند؟
- با مامان؟ او... او تمام و قشنگ تویی آشیز خانه میگذراند. مامان این چیز هارا نمیداند؟ چه میگوئی پریوش؟ او هم بیک زن است...
- آره، شاید... اما دیگر یاد رفته که بیک زن است... سی و هشت سال بیشتر ندارد، اما اگر دستهایش را نگاه کنید، خیال میکنید که پنجاه سالش است. بیچاره دلم بخاک شمس میزد. من اگر سر را پیرند، حاضر نیست یکرز که بجای مامان باشند. اسلا خودش را فراموش کرده...
- خوب، توجہ اینقدر ناراحتی؟
- برای اینکه میترسم زندگی ام مثل زندگی مامان باشد، آره از این میترسم. راستی دخترها برای همین شوهر نمیگنند. مامان همیشه میگوید: «من دیگر پسر شدم! من دیگر پیر شدم!» و هر چو... این جمله را از مامان میگیرد. هر قوت این جمله را از مامان مشنون، بابا

خوشنگلی

بقیه از صفحه ۹۱

صدمهای نیزینم. عاکه بدب هیدرژانی نیزیزیم! هیچ کاری که نکیم لااقل امیدی در دل زنان بوجود میآوریم کادر راه زیما کردن خود تالان کنند و بقیه من وققی کسی احسان کند که زیباتر و بهتر شده طبع رفاقت رش زیباتر خواهد بود. لذا ما سازندگان لوارم آرایش در این دنیای آشنا همین خدمت راهنم که میکنیم کم نیست!

و رندی جواب داد:

- خدمتی را که برای خالی کردن حساب چیز آقایان و پر کردن حساب چاری خودتان می گزیند در کجا بحساب می آورید

کارخانه های مزبور معتقدند که در این رشته همه از هم تقلید میکنند و کفتر میکنند

پیدا میشود که یکباره این رشته بزرگ متعنت را تکان دهد، وحـن «تقلید» در میان مردم

ایران آرایش نمیگردند. اینسته!

لعل عده پیشرفت کارست، زیرا مردم برای زیبا شدن بیشتر از هم تقدیم میکنند.

نامهای مردم از مادران خانه ای همیشه از لایه ای از این کارخانه های یکی

چند سال پیش «بولی برقن» از خودشان هولیوود با سرمهایی ۳۰۰ میلیون دلار است. موقوفیت وی با خاطر

ایران آرایش نمیگردند که در درک صفحه آرایشی

از سال پیش از نو بیزار آورد - موادی

از قبیل روغون لاک پشت که برای خودشان نگاهداشت بتوت تکاره میگردند.

این خانم عکس صورت زیبای خود را در یات آرایش میگیرد و میگردند که

کفر و میتوانند خود را در شامپوهای خود بکار ببرند. البته گرد زرده تخم مرغی که بعنوان

۵۰ میلیون دلار است. موقوفیت وی با خاطر

ایران آرایش از لایه ای از سال آرایشی

از همین چند که بزرگ و عکس یک لایه بسته را

هم در گوشه آن کلیه میگردند و زیر آن میتوانند اگر من خوشگلی تعجب ندارم

چونکه یک دوست دارد این میگردند که

موقوفیت سازندگان وسائل و لوارم آرایشی

است که گاهگاه در این رشته صورت

میگیرد. اما خود مادران موسات و

مزون گلاره

مرد افتتاح یک مزون جدید بنام گلاره

خانهای شیک پوش مهانه اتور که در شماره ۱۶۷ خبرده های زن روز اطلاع دادم در روز ۱۵ خرداد جاری مزون گلاره در خیابان کاخ شمایل جنب حمام کاخ طبقه سوم افتتاح خواهد شد. این مزون جدید و جالب انواع و اقسام کف، کش و لباسهای فرنگی و اوانع مایه های مد روز و لباسهای دوخته شده و بارجه های انحصاری خارجی را در اختیار شیک پوشان میگذارد حتی مزون گلاره را بخاره را بخاره سپارید و از آخرین پیده های مد آگاه شوید مزون گلاره خیابان کاخ شمایل جنب حمام کاخ طبقه سوم. بامیدیدار در مزون گلاره

این برخلاف تمام آینه های منعی و پرشی و قنایتی روی زمین است.

تا هنگامیکه یکی از مواد قوانین ما، اختیار مرگ و زندگی زنان را بدست مردها سپرده، صحبت از ((ازادی و برای زن)) افسانه ای بیش نیست. در یک جامعه مترقبی در روابط آدمها باید ایمان، قانون و عدالت حکومت کند، نه امیال افراد، نه حسن انتقام، و نه قضاؤ شخصی!

سر دیر

برگ کند، و خود نیز نتش چالارا بر عهده گیرد! دیگر اینکه قانون باید بعداز وقوع جرم و جنایت گناهکار و قاتل را طوری مجازات کند که عرب دیگر آن اشد. هر عنو تغییر در مجذبات یا کمیز - و مخصوصاً یک قاتل - شویگ کننده دیگر افراد جامعه ایست بمقابل در ماده ۱۷۹ قانون برای عدوی میگردند. همچنان که رعایت الله را به قتل زن و مادر زن تشویق میگردند، همچنان که ایامیل چنین میگردند. هر قانونی، حق قضاؤ و داوری را از ((جامعه)) - که دادگاه مظلوم اراده آنست - میگیرد و به «فرد» میدهد. و چوکی میتوانند تضمین کند که قاتل تخم مرغ فروش یا مرغ فروش، صلاحیت قضاؤ را دارد؟

ماده ۱۷۹، برخلاف فاسقه هر قانونی، به فرد حق «قتل» میدهد، و

دارد و میخواهد که من مطلع باشم و ساگذشت، و تا حدودی ساده وی آی ایش وی آرایش. و منهم مطابق میل او فشار میکنم. داش میخواهد بجههایش چکاره بشوند؟

- میگوید ایکاش دخترم پالوسال و باغفت برگ بشود ویرسم یک دکتر خوب و خدمتگزار کار دریابد. روز مساقیه باسائیل بر شما چه گذشت و شما چه میکردید؟ - وقی اولین گل را خوردند، رفیم رو بقیه استادم و گفت: خدایا کارن تکن که میعنی مسابقات امنیت با احمد بنزیل بیاید. وقی ای مسابقات پارگه من بعلت و وضع خاصیم نازحت سوم و خوابیده بوم. آمد بالای سرم و بدارم کرد و گفت: چه ناراحتی؟ گفتمن نه جیلی هم خوشحالم و بعد شوخی گفت: اخم نکن بایا. بایا یهیم مال تو، مدل ایش را توی دائم اندخت. و پطراف پرسش رفت. بجه را توی بغلش گرفت و گفت: همه حسکی هایم دررفت. همانش جلو خانه مان غوغای بود. مردم راه را آب و خواره کرده بودند و بلندگو گذاشتند، گوشنده اوردند، یعنی شرب خوشانه بود و یکی کوچه را چراغی کردند. میعنی را هم تا در منزل روی شانه اورده بودند.

او لین بار که مردم فهمیدند تا روز مسابقه ایران با برمه، هیچکس نیدانست علی جباری ازدواج کرده و صاحب زن و زندگی شده است. آن روز جباری ضمن مسابقه زمین خود و پایش آیینه دید. همه دیدند که یک زن تگران و ملتهب از جاش بلنده و بطرف میدان دود، پلیس جاوش را گرفت و از جویی کرد، و زن ورود ابیوط میدان جاوه کری میگردند. منه به تعیت از آنها با حجاب شدم. خوهرم هر دی یاخته و بایان است و زندگی آرام وی دغدغه رادوست

قابل توجه بانوان و دوشیز گان مش پودری هم رنگ

رسید

فروش - مغازه ها و داروخانه ها
مرکز پخش ژان منوچهری



شامپو چیک چیک بایروم

شامپو اسپری دست و پستان میکند
پلیوم حاوی زنده تمثیم مرغ باعث قیمتی و رشد مو پذیرش شود و سروچینین از دیزیش موجاگیری میکند
دانده امدادی اسپری دست و پستان میکند

و طرز فکر و وضع مالی و شغلی او آشنا شود و براساس سلیقه و رضایت خاطر همراه خوش را برگزیند تا سرگزینی اول کج کار گذاشته نشود و «آزادی فردی» او دستخوش تجاوز و اهانت قرار گیرد. پدر و مادر در مردم ازدواج فرزندان خود باید نشانیت یا مثابر سلیم - عاقل و پطراف را بایزی کنند که هدفان هدایت و رهبری است، نه تحمل عقیده و نفع و سلیقه. والا اگر جز این عرض کنند نتیجه همانست که آن پدر بیشان بدان میلاشند و ایک برورانه عادخته خواهند. جز آنکه ایش ناگف بریند چاره ای ندارد؟ ارادتمند: گلی

کلینیک اعصاب

دکتر احمد اسلام دوست

تخصص: جراح مغز و اعصاب

تیجان بانی، شماره: ۱۳۹

تلفن: ۰۶۱-۰۷۲۸۴۲۸

پیزی: ۵ بساز مر

زن یک فوتیالیست.. بقیه از صفحه ۱۱

چراغانی در محله قهرمان

نشادت دنیال توب دود و بازی فوتیال را شروع کرد ولی بطور جدی بازی فوتیال را درینم تاج تمیز ایشان شروع کرد و بعد هم در نیم دیگیرم. چون خانواده ما احلا شاهینی بود سال است دروازه شاهین بیراهه «زمزه» پوشید. اولین درخشش او در مقابله با تیم ارمنستان شوری بود و بازی ایشان هم همراه تیم ملی پاکستان رفت و بازیهای جام آسیایی تهران در حقیقت سوین بازی او بود که لباس ملی بین داشت.

- شما که مادر یک قهرمان هستید باچه مقنهای پسرتان را روانه میدان مسابقه میکنید؟

- معقول باو میگوین از در بالای منزل خارج بشد، و عقیله ام ایست که خانه زندگی میکند، و بازی ایشان عروس و مادر انتکار مادر و خواهر هستند. عقیله ام آنقدر دوستانه و صمیمی بود، که ایشان را تکرار کرد که بلند شدم و پیاره میدان امجدیه بسراه افادم، من خودم هم ورزشکار بدم و کایسان سیکل اول یستکنگ ایشان بود. ایشان را تکرار کرد که بلند شدم و پیاره میدان امجدیه بسراه وارد شدم. ناعیم از ایدین فونالیست محظوظ به خانه باز گشته و فدا برایش تلقن زدم، روز هنوز خرد دارد برای اولین بار ازدواج کردند آیان همان شماست و شهلا خانواده پسر ازدواج بود. ایشان چیزیهایه باراد است.

عرب در ریخت خانواده متوسط شد و چیزی خواهر ویک برادر دارد و فرزند ششم خانواده خود است. مادرش میگفت: «بدرین عمار بود و تحصیلاتی نداشت ولد خسایی داشت میخواست اسفلات درس بخواند، بمن میگفت: نگذر این بجه بی بازی برو، منترس از درس خواندن بیاند.

عقیله ایشان بجه بیز و فعل و بحر کنی و از انتظار فراوان دارم. میدانید من آن ساعت که مردم فریاد میزدند: «ماشاعله حسین کلانی»، باندازه یک دنیا احسان غرور میکرد.

چرا.. بقیه از صفحه ۹۱

دنیای امروز پدربرفته که پدر قرس بیست دیگر مالک جسم و جان فرزند خود نیست، بلکه مشاور - راهنمای رقیسان و عربی است. پدر قرن بیست میداند که سرنوشت هر کس مربوط بیخود اوست و هیچ انسانی حق دارد انسان دیگر را مملوک یا مایلی خود بداند، و لو آنکه پدر و ولی نعمت باشد.

چه خوب گفت آن مری بزرگ تعلیم و تربیت که:

- پدر کنانداری است که فرزندش را مجهومن تبر از کنان خود سوی فردا رها میکند. پس بجهها متعلق بخوشنام و زندگی هر گز هستند و مادر چه آنها را آنها میدهیم و رخت و لیاس میبوشانم و بدرس میفرستیم و جسمشان را خانمیدهیم و لی از هر گز مالک جان و روح و سرنوشت آنها نخواهیم بود، چه آنکه روح و زندگی و سرنوشتان تتفاق بخود آنهاست که از سرنوشت و زندگی مایلی چیزی جداست. ماموتفیم باستقلال روح و حقوق فردی و سرنوشت فرزندان خود بدیده اخترام نمکریم، و آنها را هم چون پسری آزاد - مسؤول فقط دامن گیر زن و شوهر نمیشود، بلکه فرزندان چین زنشاونی نامناسب قربانی چشم هستند که بدیخت و سرگردان و بینه بردریای زندگی سرنوشتی نامعلوم دارند.

آیا بعضی از یدران ما مفهوم «مری بودن» و «مشاور بودن» و «راهنما بودن» را که وظیفه شرعی و انسانی آنهاست با اهل «مالک بودن» اشتباه نکرند؟ بینز را بشناسد، با روحیه و خلقيات و گذشته

من چرا.. و دليل آن صدها نامه شکایت. آیمیزی است که جوانان از مداخلات و تحریمات نامعقول پدر خود درامر زندگی و سرسوشت خود دارند.

حق ازدواج و انتخاب همسر از پایه های اصلی تعیین سرنوشت هر کس است. و قدری در اعلامیه حقوق شر انتخاب همسر نوشت خانواده ای از این ساعت که مردم فریاد میزدند: «ماشاعله حسین کلانی»، باندازه یک دنیا احسان

غیر مربوط بیخود سرمه بود. میدانید منترس از درس خواندن بیاند.

پدری، از روی خودخواهی - یا از روی نفعبریستی و یا از روی سلیقه و عناصر شخصی هرسرا کی ای باید بک عمر

شما انتخاب هرس باید شجاع و ماقوم باشد و اگر خانواده او خواست از روی لجاجت - خودخواهی و یا طمع

شوهری را باید تحمل کند - حق و ظلمیه اوت که عاقله اند و در نهایت ادب

و هنافت از قبول چینی شوهری خودداری کنند، زیرا که عوایق اشتابه در زنشاونی فقط دامن گیر زن و شوهر نمیشود، بلکه فرزندان چین زنشاونی نامناسب قربانی چشم هستند که بدیخت و سرگردان و بینه بردریای زندگی سرنوشتی نامعلوم

دارند.

در شایط زندگی امروز، دختر باید

حق داشته باشد که شوهر آنهاست با

اصل «مالک بودن» اشتباه نکرند؟ بینز را

بشناسد، با روحیه و خلقيات و گذشته

فیلم رنگی انتخاب دختر شایسته ایران

فیلم رنگی ۶ دقیقه‌ای مراسم انتخاب دختر شایسته ایران که از طرف مجله زن روز در هتل هیلتون برگزار شد از پنج شنبه ۹ خردادماه جاری در سینماهای:

گلدن سیتی
میامی
مولن روژ
مهتاب
نیاکارا

دیاموند
دیانا
رادیو سیتی
ریولی
ساترال
کاپری

بعرض نمایش گذارده شد. این فیلم بعداً در سینماهای درجه اول شهرستانها نیز نمایش داده خواهد شد.

خداحافظ..

بقیه از صفحه ۹

اصفهان از من پوسترهای خواسته‌اند، آخرین بروخود جالب خیابانی هم که داشتم همین دو روز پیش بود که عینک پخش داشتم، آقای محترمانه بندی مرآ تنگه کرد و بعد جلو آمد و گفت - خانم، میدانید شما قدرت کشیه بخت شایسته ایران هستید؟ و باز گفت این اولین بار است که چنین حرفي را میشنوم و از شما مشکر نمی‌باشد.

س - الهه، آخرین سوال اینست که بتوکی در چندان‌ت از چیزهای خاصی که با مساقیه ارتباط بارد گذاشتی؟

- یک دست ایاس محلی شفایی برای آنکه نمونه‌ای از سلیمانی روستائیان کورم را شان دهم، مقداری دیده از کارهای دستی ایران برای دوستان تازه‌مازی که در آمریکا خواهم شناخت. یک کتاب از کوروش تا پهلوی برای آنکه اگر لازم شد به آن مراجعه کنم، یک کتاب ترجیمه اشعار برگزیده شعرای بزرگ ایران، یک کتاب لغت فارسی به انگلیسی و انگلیسی به فارسی و یک جلد کلام‌الله مجید که حافظ و نگهدارم باشد.

آموزشگاه عالی نیاط لورین



کلاس خصوصی متند گلاروین پارس را در کوتاه، ترین مدت تعلیم و تدریس می‌دهد. (کلاس یکماهه دایر است) تهران، خیابان ایران همراه با رکخیام

توجه توجه

سیک بهتر، ساعتهای درس پیشتر با شهریه نصف. کلاس‌های انگلیسی زبانکده برای آنکاردن مائش آموزان بیمکتدريس خود دوره سمعاً هفتاستانی را استثنایاً با ۵۰۰ ریال نامنوبی می‌کند. پای کپی‌ها مجاناً داده می‌شود. میدان پیارستان، جنب کلارتی ۹

مطب دکتر عباس باقری
حرراج منخص بیماریهای زنان و زایمان و نازافی از امریکا سه راه شاه کوچه سیمرغ افتتاح شد تلفن ۱۸۵۳۴ پذیرایی ۵۸۱۸ بعد از ظهر

بتگارید بروم بیش او، آخر من زنش هستم، بتگارید بروم ... همه تعجب کردند. حتی هرمانهای دیگر و دوستان نزدیک جاری درهان میدان، بعد از بازی، باز تبریک گفتند:

هرس‌جباری می‌گفت: من و برادر عالی باهم بدیدن مسابقات ایران و برمد رفته بود که قزوک پایش پیچ خورد و گذشته بود آیا خواسته از شروع بازاری

دارید؟ از بازی خودتان بورزش علاقه دارید؟ از بازی فوتbal خوشان یا یاد؟ من دیلیمه دیرستان شیرین هستم واز اسماق هفت‌ماه ورزش می‌کدم و همه ورزشکارها را می‌شناسم: از وقتی که باعثی ازدواج کرد قوت و فن فوتbal را راز ما آموختم.

آیا خواسته ایشان آن شد که از اسکار شد و همه فرمیدند من و علی ازدواج کردم. ما چهارماه نامزد بودیم و در آبان گذشته خیلی پیش‌وسدا ازدواج کردیم.

حالا یک زندگی کاملاً آرام داریم، سال‌هاست من و علی، مثل همه هم‌هاش او زود عاشق شد و زود ازدواج کرد و خیلی دلش می‌خواهد در اولین فرست پدر پسند. بجهه‌هارا خیلی دوست دارد و می‌گوید آرزوهارم پسر یک فوتbalیست بشود، از طور خودش یک فوتbalیست دیگر بیادگار گذارد.

زوه شما در خانه چطور مردی است و اوقاتش را در خانواده چگونه می‌گذراند؟

- میدانید قهرمانها وقت توی خانه عاشقانه‌ایکه برای شوهرش میرسد. وبا تنهایی و سافرهای پی دری او. من از گوشت دوست دارد و من دوست ندارم و موقع غذا خوردن اول گوشه‌هارا جدا می‌کنم و باو بیدهم و بعد شروع به غذا خوردن پس از می‌کنم. وجال اینکه من روز بیرون چاق می‌شوم و او با وجود خوردن گشتها همچنان لاغر می‌ماند!

زن یک قهرمان باید کم کم به خیلی چیزها عادت کند. از جمله نامه های عاشقانه‌ایکه برای شوهرش میرسد. وبا اول میدانستم که جباری طرفداری زیادی بین زن و بیرون دارد. راه هم وقتی برایش نامه می‌اید، بعضاً راه من خودم جواب میدهم و بعضی از آنها را خودش ولی همه را برای من می‌خواند.

- بعنوان زن یک قهرمان چه آرزوی برای او دارید؟

- آرزوهارم در تمام مسابقات خوب بدرخشد و همیشه سالم باشد

نگاهی در تاریکی .. بقیه از صفحه ۹۳

تام بالا بیام. بکش بالا... طناب را که سگ‌نیاش از چه لاغر و استخوانی گردید که نبود بالاکشیدم.

و عقیکه کیف چشمی و سیاه بزگی از دهانه چاه بیرون نمی‌کرد. دسته دسته‌ای می‌لرزید. با همچنان در کیف را باز کردم. گردانی اشتباه لای یک قلعه بزرگ نایانی پیچیده بودند که رطوبت آب به اسکنها نفوذ نکند. پوش نایانی آنها را باز کردم. چشیدم به سهنهای اسکن خیره شده بود. من هرگز آنهمه پول را یکجا ندیده بودم. از دست همچنان و شادی می‌لرزیدم.

حالتی که از تماشای آنمه بیول و تروری که می‌توانست براحتی عالک آنها میدیدم که مانند دسته قلعه نورانی در تاریکی میرخیزید و از شدت شادی برق میزد.

اگر صاحب این دو چشم درخشناد از نهاده که فهمیدن شکل بود، بیو می‌داند. فکر اینکه نهاده لعله متوجه شده بود. فکر اینکه آنها هزار دلار ترویی است دو برابر شش هزار دلار...

گردانی تا فاصله دو متري دهانه چاه بالا آمده بود. من فقط چشمها اور را میدیدم که مانند دسته قلعه نورانی در تاریکی میرخیزید و از شدت شادی برق میزد.

اگر صاحب این دو چشم درخشناد از دلار نمی‌توانست داشته باشد ... اما اگر... دلار نمی‌توانست داشته باشد ... اما اگر... هزار دلار...

بلند شکاری را از چکمه‌ام بیرون گشیدم. با دست چپ طناب را تگهداشت و با دست راست کارد را باینین تراز دست چشم روی طناب گشیدم. گردانی با وحشت و اضطراب فریاد کشید: کارد تیغه

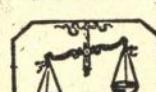
طناب را باینین اداختم. می‌ترسیدم از دست همچنان قدرت اینکه گردانی را بالا بکشم نداشته باشد. صدای بیهم ریختن آب ته چاه انگکس فریاد گردانی را شکست ...

آموزشگاه بانوان

خطاطی . گلزاری .
تحت‌نظر بانو غفاری
خیابان آذربایجان مقابل مسجد لو لا کر
تلفن ۹۰۰۱۰

این فقطه از شنبه
۱۱ خرداد تا جمجمه
۱۷ خرداد به شما
چگونه خواهد
گذشت؟

ستاره‌ها چه می‌گویند؟



متولدین خرداد

برای آینده خود نقصه تازه‌ای طرح کیم. یکی از آرزوهایتان بزودی علی میشود. روزهای اول هفته سوء تفاوت و دودلی و تاخیر در عملی شدن کاری باعث ناراحتیتان میشود. مجرد ها در آستانه ازدواج قراردادند. اگر کمتر بحث کنید آرامش محظی خانواده‌گی محفوظ میماند، ملاقاتهای خوبی با متولد فوروردين و مردادمه خواهید داشت. عصبانیت و خستگی، ارزشی شمارا تحلیل میبرد. هرچه زودتر پژوهش‌ساله و مشکل مادی خودرسیدگی کید.

متولدین شهریور

یکنفر از جانب شما انتظار تفاهم و خوش‌نوی پیشتر دارد. بدیگران بدبین نباشد. باکسانیکه از راه دور آمده‌اند ساعات خوش را میگذرانند. چند بخوبی خجالت و غیرمنظره به شما میبرند. در خانواده شما یک‌گوی مکونی میشود. ملاقاتهای مهمی با متولدین فوروردين خواهید داشت. صحابه‌دار هوای آزاد و روزش کنید. احتمال دارد امکانات سفری برای شما آماده شود. بسیاری از متولدین شهریور، هفته پرفعالیتی در پیش دارند.

متولدین آذر

در برخورد با هر کسی میزان حسابی اورا درنظر داشته باشد تا رنجیدگی خاطر پیش نیاید. موقعیت مهمی است برای عشق و نامزد های جوان که میخواهند برای آینده خود تصمیم‌گیرند. در خانواده بر سر هیچ ویوچ بحث و گفت و گویی فراوان درمیگیرد. اطفال بشما خادی و شناط میبخشنند. ملاقات‌های مهمی با متولدین اردیبهشت ماه خواهید داشت. احتمالاً در خانواده پسر مطالعه‌کافی قضاوت نکنید. با متولد فوروردين ماه دربار اختلاف میشود. انتظار نداشته باشید که طرز تصریح همه مثل شباباً داشته باشند. بسیاری از آنها در خانواده پسر مطالعه‌کافی دارند. در خانواده شما از آنها نزدیک بیشتر میشوند. بازدیگانان دچار اختلاف میشوند. داشت.

متولدین اسفند

با جرات و مصمم باشید تا دریگران عقب نمایند و پیش‌فنهای عالی نمیمانند شود. در عین حال فعال و خوشبین و با اراده هم باشید. ملاقات دلیزدیری قلب شما را می‌لرزاند. یعنی از متولدین اسفندیاه با اشخاص تازه‌ای آشنا شوند، ترجیه‌های تازه داشتند. مقدمات سفری را تهیه می‌بینند. ملاقاتهای سرتانگزی با متولدین اردیبهشت ماه خواهید داشت.

متولدین اردیبهشت

به قدرت خود اطمینان داشته باشد. بظاهر افراد درباره آنها تقاضاوت نکنند. زیرا این طرز تقاضاوت، بسی اساس خواهد بود. باتفاق دولستان رنامه جالی علی میکنید. برای پیشنهادات دیگران ارزش قائل شود. علاقه از زندگی خود لذت میبرند. در خانواده یاک مسئله مالی مطریت میشود. با متولد مرداد دچار اشکال میشود. شما احتیاج پارامش کامل دارید. عقاید مفید و جالب خود را علی مکنید. طوری رفاقت نکنید که همکاران از زرده خاطر شوند.

متولدین مرداد

- چرا کاری را شروع میکنید که میدانید یا نتیجه است؟ انجام کار یا نتیجه فقط وقت تلف کردن است. در زندگیتان نوع ایجاد میکند و حاضر مخالفت با شما بافشاری میکند و حاضر نیست حرف منطقی پیشبرد بهتر است از بحث کردن خودداری کنید. بعضی از متولدین تیرهای در زندگی خصوصی خود پامسلکلی روبرو میشوند، بهتر است در حال حاضر از فکر کردن بهمشکلات خودداری کنید، زیرا زمان خودش این مشکل را برطرف میسازد.

متولدین آبان

هرچه زودتر اختلافاتی را که با دیگران دارید برطرف نکنید تا آرامش فکری خود را برواره نماید. اجازه ندهید که دیگران در زندگیتان و خصوصیات خود را ندیده باشند. بدون مطالعه کافی قضاوت نکنید. با متولد فوروردين ماه دربار اختلاف میشود. انتظار نداشته باشید که طرز تصریح همه مثل شباباً داشته باشند. وضع مادی شما در آنها نزدیک بیشتر میشود. بازدیگانان دچار اختلاف عقیده میشوند.

متولدین بهمن

دقیق خود گوش فرا دهید. برای درک اتفاق و خواستها و منکرات دیگران بیشتر کوشش کنید. زندگی خصوصیات دلیزدیر خواهد بود، اما به آن حد که انتظار دارید. دعوت دیگران را بپذیرید و باز هم بیشتر معاشرت کنید. در خانواده یاک غفر به کمال و حمایت شما احتیاج دارد. ملاقاتهای جالی با متولدین اسفند واردیبهشت ماه خود بیندازید تا دربار اختلاف و بخواهی نشود.

متولدین بهمن

بن شجاع وی احتیاطی تقاضاوت بسیار است. احتیاط باعث میشود که نسجهای مرتكب هیچ عملی نشود و در نتیجه باشکلی روبرو نگردد. بعضی از متولدین فروردین، ولی بهتر است قبل از گرفتن تصمیم، تمام جواب امر و موقفیت خود را بسنجد. در خانواده مسئله‌ای در حال حل شدن است. اطفال موجات خوشحالی شمارا فراهم میکنند. روابط مهمی با متولد مرداد خواهد داشت.

متولدین تیر

باکسانیکه رفتار و گفتار شما را در راه میکنند معاشرت کنید تا بامسلکلات کتری روبرو شوید. وقتی شخصی در مخالفت با شما بافشاری میکند و حاضر نیست حرف منطقی پیشبرد بهتر است از بحث کردن خودداری کنید. بعضی از متولدین تیرهای در زندگی خصوصی خود پامسلکلی روبرو میشوند، بهتر است در حال حاضر از فکر کردن بهمشکلات خودداری کنید، زیرا زمان خودش این مشکل را برطرف میسازد.

متولدین عیار

همانقدر که شما از عزیزان انتظار فداکاری دارید برطرف نکنید تا آرامش از شما انتظار محبت و لطف دارند. خططاً و عیوب دیگران را زیاد بزرگ نمایند و تامیتوانید این خططاً را ندیده باشند. بدون مطالعه کافی قضاوت نکنید. با متولد فوروردين ماه دربار اختلاف میشود. انتظار نداشته باشید که طرز تصریح همه مثل شباباً داشته باشند. وضع مادی شما در آنها نزدیک بیشتر میشود. بازدیگانان دچار اختلاف عقیده میشوند.

متولدین دی

لازم است که گاهی اوقات به ندای قاب خود گوش فرا دهید. برای درک اتفاق و خواستها و منکرات دیگران بیشتر کوشش کنید. زندگی خصوصیات دلیزدیر خواهد بود، اما به آن حد که انتظار دارید. دعوت دیگران را بپذیرید و باز هم بیشتر معاشرت کنید. در خانواده یاک غفر به کمال و حمایت شما احتیاج دارد. ملاقاتهای جالی با متولدین اسفند واردیبهشت ماه خود بیندازید تا دربار اختلاف و بخواهی نشود.



یکی از دو بدش میاد، یکی هم بی سیگار ام ش نمیکنده

مردم دنیا سلیقه‌های مختلف دارند ولی
همه آنها در یک چیز هم عقیده و هم سلیقه‌اند
و همه معتقدند که

رای. او. واک

بهترین باطری دنیاست





ایگورا رویال

عالیترین رنگ مو با قدرت پوشش بی نظیر

سری رنگ موی ایگورا رویال کامل و متنوع است. از رنگ‌های طبیعی مشکی، قهوه‌ای، خرمائی، خاکستری.... تا رنگ‌های فانتزی شرابی، پر کلاگی، آبی، زیتونی پلاتینی... در دسترس شما است و از میان آنها باسانی می‌توانید رنگ موی دلخواه خود را که چهره شمارا زیبا تر جلوه میدهد انتخاب کنید.



Schwarzkopf

تی دی

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library